

از سرگردانی تاریککاری

نوشته: کیدی آلن

چاپ هشتم

سال ۱۹۸۸ میلادی



باهتمام

فهرست مطالب :

صفحه	
۱۷-۱	فصل اول - معنی گناه
۲	۱- گناه چیست ؟
۵	۲- سرچشمه گناه
۷	۳- گناه و گناهان
۹	۴- گناهان بزرگ و کوچک
۱۳	۵- گناه غفلت از کار خوب
۳۷-۱۸	فصل دوم - نتایج گناه
۱۸	مقدمه : « مزد گناه موت است »
۱۸	اول - تقصیر
۲۰	دوم - ناراحتی قلب
۲۰	۱ - حس تقصیر و شرمساری
۲۲	۲ - پشیمانی
۲۴	۳ - ترس
۲۶	سوم - انحطاط اخلاقی
۲۸	چهارم - بیگانگی از خدا
۳۰	پنجم - نتایج اجتماعی
۳۱	۱ - بوسیله وراثت
۳۲	۲ - بوسیله محیط
۳۵	ششم - آثار مداوم
۵۵-۳۸	فصل سوم - معنی نجات
۳۹	اول - نجات چه نیست ؟

- ۱- نجات ، عبارت از داشتن اعتقادات صحیح نیست ۳۹
۲- نجات ، عبارت از اجرای مراسم نیست ۴۱
۳- نجات ، رهایی از مجازات نیست ۴۳
۴- نجات ، بمعنی رفتن به بهشت نیست ۴۵
دوم - نجات چه هست ؟ ۴۷

- ۱- حیات جدید و تجربه‌ای روحانی است ۴۹
۲- نجات ، يك تجربه اخلاقی است ۵۱
۳- نجات ، حیات جاودانی است ۵۲

فصل چهارم - اصول اساسی نجات ۵۴-۷۳

- ۱- توبه یا بازگشت از حیات آمیخته به گناه ۵۷
۲- ایمان یا تسلیم زندگی به خدا ۶۲
۳- کامل شدن نجات در اعمال و صفات ۶۷

فصل پنجم - مکاشفه مسیح به انسان، دعوتی است به توبه ۷۵-۹۱

- ۱- عیسی مسیح ، نجات دهنده از گناه ۷۶
۲- مسیح انسانرا آنطور که هست به خودش نشان میدهد ۷۹
۳- مسیح به انسان کشف میکند که چه آدمی ممکن است بشود ۸۷

فصل ششم - کشفی که مسیح از خدا میکند ، دعوتی است

- برای تسلیم شدن ۹۲-۱۰۸
۱- احتیاج به اینکه بدانیم خدا چگونه است ۹۳

۹۶ ۲- تعلیمات مسیح راجع به محبت خدا

۹۹ ۳- کشف محبت خدا در حیات مسیح

۱۰۴ ۴- محرکاتی که مارا به چنین خدائی تسلیم میسازد

فصل هفتم- قدرت بوسیله مسیح تا مظفرانه زندگی کنیم ۱۰۹-۱۲۵

اول - احتیاج انسان به قدرتی تا آنگونه که خدا

۱۰۹ میل دارد زندگی کند

۱۱۱ دوم - مسیح ، منبع نیرو

۱۱۵ سوم - نیروی مسیح ، چه خواهد کرد ؟

۱۱۶ ۱- این نیرو بر محیط فائق خواهد آمد

۱۱۷ ۲- این نیرو بر وسوسه غلبه خواهد کرد

۱۲۰ ۳- صفات اخلاقی را تغییر خواهد داد

۱۲۲ ۴- برای انجام خدمت ، نیرو خواهد بخشید

۱۲۴ ۵- بر مرگ ظفر خواهد یافت

فصل هشتم - دعوت فیض آمیز مسیح ۱۲۶-۱۴۴

۱۲۸ اول - دعوت برای کیست ؟

۱۲۹ دوم - دعوت برای چه ؟

۱۳۰ ۱- «بیائید نزد من»

۱۳۲ ۲- «بوغ مرا بر خود گیرید»

۱۳۳ ۳- «از من تعلیم گیرید»

۱۳۴ ۴- وعده آرامش

معنی گناه

« زیرا که از درون دل انسان صادر میشود خیالات بد ، زنا ، قتل ، دزدی ، طمع ، خبائث ، مکر و شهوت پرستی و چشم بد ، کفر و غرور و جهالت . تمامی این چیزهای بد از درون صادر میشود و آدم را ناپاک میگرداند - انجیل مرقس ۷ : ۲۱-۲۳ »

در این عمر کوتاهی که ما داریم ، بین مسائلی که با آنها مواجه میشویم ، هیچ مسئله‌ای نیست که از مسئله گناه مهمتر باشد . علت این اهمیت همانا شیاع عالمگیر آن و مظاهر مختلفه و گوناگون آن و وخامت نتایج مخرب آن و نفوذ استواری است که پیوسته در ما دارد . بحث کردن در پیرامون گناه ، يك بحث ناخوش آیندی است و همه میل داریم که از این مبحث در گذریم و آن را نادیده بگیریم . با وجود این از نظر اهمیت حیاتی که دارد باید با آن مقابله کنیم و روبه‌رو شویم . گناه چیست و نتایج آن کدام است ؟ آیا برای انسان امکان پذیر است که از قید اسارت گناه برهد و بر آن غلبه جوید و پیروز شود ؟ اگر چنین باشد این کار چگونه امکان پذیر است و علاج

آن چیست؟ این کتاب برای همین نوشته شده که به این پرسشها پاسخ دهد.

۱- گناه چیست

بهرتر است مطلب را با این سؤال شروع کنیم که گناه چیست؟ برای گناه تعبیرات و کلمات مختلفی وجود دارد.

خطا، اشتباه، تخلف، تبهکاری و هریک از اینها مفهوم بخصوصی دارد. اگر از يك دسته مردم درخواست کنیم که معنی گناه را توضیح دهند، باید منتظر توضیحات و جوابهای مختلفی باشیم. یکی خواهد گفت گناه یعنی ارتکاب کار بد، دیگری میگوید گناه یعنی سرکشی از احکام وجدان، سومی میگوید یعنی شکستن شرایع الهی و آن دیگری سرکشی بر علیه خدا. تمام اینها توضیحات و تعریفهای خوبی هست. کلمه‌ای که به زبان اصلی یونانی در کتاب عهد جدید به کار رفته معنیش اینست: «نزدن به هدف». این تعبیر، تیراندازی را مینمایاند که میخواهد نشانه‌ای بگیرد ولی تیر او بجای اینکه به نشانه بخورد، به بالا یا پائین یا راست و یا چپ آن اصابت میکند. در زبان فارسی ما برای بیان این حالت، عبارت «خطا رفتن» را به کار میبریم. بنابر این، خطا تعبیر دیگری است برای گناه.

یکی از افسانه‌های تاریخ سوئیس عبارت است از داستان ویلیام تل، یکی از قهرمانانی که در فن تیراندازی سرآمد همه محسوب میشد. در آن زمان در یکی از ایالات آن کشور يك حکمران خارجی حکومت میکرد که مردی بود متعدی و حاکمی ظالم. وی از مردم

آن ایالت خواهان تسلیم و اطاعت محض بود و حتی در این قسمت به قدری افراط کرد که کلاهی را بر سر مناره‌ای در وسط شهر التدراف قرار داد و به مردم امر کرد که هنگام عبور در مقابل آن تعظیم کنند ولی ویلیام تل از انجام این امر سر باز زد. حاکم چون از مهارت تیر اندازی او آگاهی داشت، وی را احضار کرد و امر کرد تا تیر و کمان خود و همچنین پسر خود را که کودکی خرد سال بود با خود بیاورد. آنگاه بچه را چند قدم دور از پدر نگاه داشت و سببی بر سر او گذاشت و به پدر امر کرد که سب را با تیر بزند و اگر تیر به سبب اصابت نکند، حیات تل در خطر مرگ باشد. پدر با زحمت و اندوه فراوان سب را بر روی سر پسر خود نشانه گرفت و با تیر آن را از وسط به دو نیم کرد. اما اگر تیر به خطا میرفت، حیات پدر قطع و اعدام میگردید و اگر اندکی پائین تر میخورد، پسر کشته میشد ولی با اصابت تیر به هدف، هم پدر و هم پسر هر دو نجات یافتند.

در عالم روحانی هم ما هدفهائی داریم که باید آنها را نشانه کنیم و وظائفی داریم که باید انجام دهیم. مدارج اخلاقی داریم که باید به آنها برسیم و کمال مطلوبهائی داریم که باید آنها را تحصیل کنیم. رفتار ما به منزله همان تیر است که اگر این تیر به هدف اصابت ننماید پس ما مرتکب گناه میشویم. در حقیقت گناه عبارت است از «خطا رفتن نشانه». در این ایام و جنگهای نوین که توپها میتوانند تا مسافت چندین فرسخ گلوله‌های خیلی بزرگ و سنگین و مهیب پرتاب کنند، دقت در نشانه‌گیری دارای اهمیت میباشد. ممکن است

معنی و نتیجه آن قضاوت بین فتح و ظفر یا شکست باشد. وقتی که يك تیر به هدف اصلی اصابت نکند، مفهوم آن چیست؟ نشانه گیری توپ، کج و معوج و نادرست میباشد. به همین نحو، گناه ناراستی و نادرستی در زندگی ما باعث میشود که اعمال ما از خطی که صحیح و درست است منحرف گردد.

هدفهائی که ما در زندگی روحانی نشانه گیری مینمائیم کدام است؟ بعضی جواب خواهند داد: شریعت الهی. دیگران میگویند، تعلیمات مسیح. باز دیگران، پیروی احکام وجدان. هر چه باشد، منشاء و سرچشمه همه خداست. فکری که در باره گناه میکنیم وابسته به آنست که در باره خدا چه نظری داریم. اگر خدا را وجودی منتقم بدانیم پس به این نتیجه میرسیم که انتقامجویی گناه نیست. اگر عقیده ما این باشد که خدا بعضی از مردم را گمراه میسازد پس خدعه و فریب هم گناه نیست. اگر فکر و عقیده ما این باشد که خدا کسانی را که او را دوست دارند محبت مینماید و از کسانی که او را نفرت میدارند، متنفر است پس همین روش سرمشق و نمونه ای برای ما خواهد بود. اگر از طرف دیگر معتقد باشیم که خدا به تمام مردم محبت میورزد حتی کسانی را که از او نفرت میکنند و از او سر - میپيچند پس همین روش، مطلوب ما خواهد بود. خلاصه آنکه هدف ما اخلاق و مشخصات الهی است. آنچه بر خلاف آن باشد همان گناه است. گناه عبارت است از نداشتن هم آهنگی با خدا. من نمیدانم عقیده و نظر شما در باره خدا چیست و چگونه است ولی آنچه را که

خود در باره اخلاق و صفات خدا عقیده دارم در فصلهای آینده برای شما شرح خواهم داد . ولی مفهومی که ما از اخلاق خدا درك میکنیم هرچه باشد کمال مطلوب ما و هدف ما همانست . اگر از وصول به آن کمال مطلوب و هدف قصور بورزیم ، گناه کرده ایم . بنا بر این گناه یعنی نداشتن هم آهنگی با خدا ، سرپیچی از او و مخالفت با اراده اوست .

۲- سرچشمه گناه

گناه از کجا میآید ؟ در جواب این سؤال بحثها و گفت و گوهای زیادی به میان آمده است که گناه چگونه داخل این جهان گردید ؟ این پرسشی است که مردم نموده اند : آیا مسئولیت گناه ، متوجه خداست ؟ آیا گناهکار ، شیطان است ؟ آیا آدم مسئولیت دارد که بارگناه را بر دوش بشر فرود آورده است ؟ در پیرامون این مسائل چه بحثهای بی ثمری که به میان آمده و چه گفت و گوهائیکه شده است ! عیسی هیچگاه این مسائل را مورد نظر و مطالعه قرار نداد . وی این مسائل را برای فلاسفه باز گذاشت تا در پیرامون آن اندیشه نمایند. آنچه که وی به ما فرموده عبارت است از سرچشمه آنی گناه . وی در آیه ای که در صدر این فصل ذکر شده میفرماید که گناه از قلب انسان سرچشمه میگیرد زیرا که از درون دل انسان صادر میشود خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی و طمع و خبائث و مکر و شهوت پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت . تمامی این چیزهای بد از درون

صادر میشود و آدم را ناپاك میگرداند - انجیل مرقس ۷ : ۲۱-۲۳

یهودیان بر عیسی خرده میگرفتند زیرا که شاگردانش قبل از غذا خوردن ، دستهای خود را نمی شستند و میگفتند ممکن است پیش از غذا خوردن بدون اینکه خودشان بدانند ، دستشان به چیز ناپاکی خورده است و بنا بر این غذایشان نجس میشود . ولی عیسی این خرده گیریها را با یکی از تعلیمات بزرگ خود پاسخ گفت و فرمود :

« هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل او گشته بتواند او را نجس سازد بلکه آنچه از درونش صادر شود آنست که آدم را ناپاك میسازد زیرا که از درون انسان صادر میشود - انجیل مرقس ۷ : ۱۵-۲۱ »

یکی از بزرگترین اعمال خدا آنست که بنی نوع بشر را با نیروی اراده خلق فرمود ، یعنی نیروئی که میتواند خوبی یا بدی را برگزیند . در هر مورد که این قوه را به کار بریم و بجای خیر و نیکی ، بدی را انتخاب نمائیم از همانجا گناه ناشی میشود - یعقوب

۱۳ : ۱ - ۱۵

به عبارت دیگر باید گفت امیال غلط و بد ، منتهی به انتخاب بدی و شرارت میگردد و انتخاب بدی منتج به گناه میشود . انتخاب غلط از آنرو صورت پذیر میشود که عیب و نقص در قلوب ما وجود دارد . عیسی موضوع را با این مثل توضیح میدهد که میفرماید :

« درخت نیکو میوه نیکو میآورد و درخت بد میوه بد - انجیل متی

۷ : ۱۷ »

به یاد میآورم درخت سیبی را که در باغچه خانه ما در زمان

کودکی من روئیده بود . هر سال که میگذشت ثمرهٔ این درخت مانند سال پیش تلخ بود و هیچگاه این درخت ، سیب شیرین یا ترش بار نیاورد بلکه همیشه سیبهای آن درخت تلخ بود تا اینکه بالاخره آنرا از بیخ بریدیم ! چرا این درخت هر سال مرتباً میوهٔ تلخ بار می آورد؟ زیرا در خود درخت مادهٔ تلخی وجود داشت و تلخی از درون آن بیرون می آمد . در مورد گناه هم همینطور است . گناه دشمنی نیست که از خارج ، انسان را در معرض تاخت و تاز قرار دهد بلکه چیزی است که از درون تراوش میکند زیرا خود قلب ، بد و شریر است . هنگامیکه آلمان نروژ را در زیر سلطه و اقتدار خود در آورد ، دنیا از سرعت و سهولت این فتح و غلبه دچار اعجاب و شگفتی گردید ولی بعدها علت آن واضح و روشن شد . خیانت و ناراستی در داخل نروژ بود که منتهی به تسخیر سریع آن گردید . بنا بر این آنچه ما را به انتخاب بدی میکشاند و منجر به گناه میگردد ، همانا امیال بد و ناشایست در درون قلبهای ماست .

۳- گناه و گناهان

اینک باید توجه کرد که فکر گناه منجر به گناهان مخصوص میگردد ! قبلاً گفته شد که گناه یعنی فقدان هم آهنگی با خدا و مخالفت با ارادهٔ خدا؛ گزری و ناراستی مطلوبهای ما در زندگی و غلط بودن تمایلات ما . همین گزری و ناراستی قلب ماست و این تمایلات غلط است که منجر به گناهان بخصوصی میگردد . در آیات مندرجه

در صدر این فصل ، عیسی دوازده فقره از این گناهان را ذکر میکند از قبیل : « خیالات بد ، زنا ، فسق ، قتل ، دزدی ، طمع ، خباثت ، مکر ، شهوت پرستی ، چشم بد ، کفر و غرور - انجیل مرقس ۷ : ۲۱-۲۲ »

اول ، قلب ناپاک و گز وجود دارد ! قبل از آن از قلب ، افکار ناپاک خارج میگردد و پس از آن ، این افکار منجر به اعمال شرارت آمیز میگردد ! اینست تعالیم عیسی . ما اعمال شرارت آمیز را می بینیم از قبیل : قتل ، زنا ، دزدی و به این اندیشه می افتمیم که چقدر بد و ناپاک میباشد ولی عیسی به ما تعلیم میدهد که این اعمال شریرانه از افکار بد و خیال بد سرچشمه میگیرد و اعمال و افکار در اصل و جوهر خود یکی هستند . « شنیده اید که به اولین گفته شده است قتل مکن و هر که قتل کند سزاوار حکم باشد ؟ لیکن من به شما میگویم هر که به برادر خود بی سبب خشم گیرد ، مستوجب حکم باشد - انجیل متی ۵ : ۲۱ و ۲۲ »

عیسی میفرماید : نه تنها قتل ، گناهی بزرگ است بلکه احساس غضب و تنفر که باعث تولید عمل قتل میشود به خودی خود گناه است . هیچ انسانی اول به وجود نیامده تا اینکه قتل کند و قاتل باشد . ابتدا شخص نسبت به یک نفر خشمگین میشود و احساس خشم ، منجر به تنفر و انزجار میگردد . شخص این احساسات را در درون خود میپروراند تا اینکه حس انتقامجویی در دل او تولید میشود ، آنگاه به وسیله قتل و آدم کشی انتقام میگیرد . نفرت و آدم کشی در اصل یکی

هستند ، همانطور که تخم و نبات در ذات و جوهر وحدت دارند .
 « شنیده‌اید که به اولین گفته شده است زنا مکن ؟ لیکن من به شما
 میگویم هر کس به زنی نظر شهوت اندازد ، هماندم در دل خود با او
 زنا کرده است - انجیل متی ۵ : ۲۷ و ۲۸ »

عیسی میفرماید که زنا و شهوت در اصل یکی هستند . هیچ
 آدمی در آغاز کار خود برای زانی بودن مهیا نشده است بلکه اول
 افکار ناپسند و هوای نفسانی بر او هجوم آورده . این افکار و هوسها
 در درون دل او پرورده شده و بالاخره منجر به عمل زنا گردیده است .
 به همان نحو ، حسادت سرانجام به دزدی و همچنین غرور بالاخره به
 خودنمایی منجر میشود . چون افکار و تمایلات و اعمال در اصل و
 جوهر یکی هستند ، پس امیال غلط و افکار و تمایلات شرارت آمیز
 و سپس عمل گناه نتیجه آنهاست . اینست شجره نامه گناه ! مادام که
 قلب شخصی کژ و ناراست و شرور باشد ، اعمال او نیز همه کژ و
 شرارت آمیز است . از اینرو اگر همانگونه که خدا ما را میبیند ما خود
 را ببینیم ، نباید فقط ناظر و مراقب اعمال بیرونی و ظاهری خود باشیم
 بلکه باید به همان اندازه به اعماق قلوب خود توجه کنیم .

۴- گناهان بزرگ و کوچک

سؤالی که غالباً ورد زبان مییابد اینست که کدام يك از گناهان
 بدترین آنهاست ؟ من این پرسش را دوست نمیدارم زیرا در ماوراء
 این پرسش غالباً این فکر نهفته است که اگر کسی از گناهان کبیره

احتراز کرد ، نباید در باره گناهان صغیره دغدغه‌ای به خود راه دهد! وقتی ما به نحوه عمل حکومتها مینگریم ، مشاهده میکنیم که برخی از گناهان از قبیل قتل درخور مجازات اعدام هستند. بعضی مانند دزدی مستلزم حبس و زندان میباشند و برخی از قبیل دروغگوئی هیچ مجازاتی ندارند . از اینرو خیلی طبیعی است که شخصی فکر کند هر گناهی که مستوجب شدیدترین عقوبت از طرف دولت باشد همانا بدترین گناهان است. در نتیجه انسان گناهان را به دو دسته مجزا تقسیم نموده است : گناهان کبیره و گناهان صغیره . گناهان کبیره عبارتند از قتل ، دزدی ، زنا و امثال آنها و گناهان صغیره عبارتند از دروغ ، ناراستی ، حسادت ، غرور و امثال آنها . این گونه تقسیم‌بندی برای دولت صحیح و ضروری است زیرا بعضی از گناهان ، زیان بیشتری متوجه دیگران میسازد و مجازات معینه تناسب دارد بامیزان زیانی که از گناه ناشی میشود . ولی برای شما و ما خیلی خطرناک است که گناهان را بدین نحو تقسیم‌بندی نمائیم . برای چه این تقسیم‌بندی خطرناک است؟ زیرا در وهله اول به مجرد اینکه ما گناهان را به دو دسته بزرگ و کوچک تقسیم کردیم ، خودمان را اینطور فریب میدهیم که گناهان صغیره دارای اهمیت زیادی نمی‌باشند و اگر ما مرتکب آنها بشویم ، زیان مختصری متوجه ما میگردد ! مرحله دوم خیلی خطرناک است که بعضی گناهان را صغیر و بعضی را کبیر بدانیم زیرا خود را گمراه کرده و فریب میدهیم به اینکه تمام گناهان مرتکبه ، از زمره گناهان کوچک هستند ! اگر شما از یکنفر میخواره و دائم‌الخمر بخواهید که یکی از

باد و طوفان ، حکمت خود را در ستارگان ، زیبایی خود را در گلها و ابرها و جلال و حشمت خود را در طلوع آفتاب مکشوف ساخته است. خدا خود را در تاریخ حیات بشر ظاهر ساخته و داوری خویش را بر گناه و موافقت خود را با نیکوکاری نشان داده است. خدا خود را در پیام رسولان خود که عدالت او و مهربانی و محبت وی را اعلام داشته‌اند، ظاهر ساخت ولی انسان برای شناختن خدا احتیاج به آیات و معجزات بیشتری داشت تا صفات خدا را مشاهده کند که در حیات بشری تجسم یافته. از آنجائیکه خدا نیروهای خود را از قبیل نیروی تفکر ، نیروی احساس ، نیروی اراده و عمل که به انسان منتها در دائرة محدودی اعطاء فرموده و از آنجائیکه خدا و انسان دارای يك سلسله صفات اخلاقی مشترك هستند ، تنها يك حیات بشری ممکن بود خدا را بطور کامل به انسان بنمایاند .

اجازه دهید موضوع را توضیح دهم : فرض کنید میخواهید بدانید که محبت چیست . ممکن است به کتاب لغت مراجعه کرده و توضیحاتی راجع به مفهوم محبت در آنجا بخوانید یا میتوانی به تصویر مادری بنگرید که کودک خود را در آغوش گرفته و این منظره تا حدی مفهوم محبت را در نظر شما روشن میسازد. ولی بهترین راه برای دانستن مفهوم واقعی و اصلی محبت آنست که این احساس در حیات تجسم یابد یا شخص ببیند که پدر یا مادری ، هرچیز حتی حیات و زندگی خود را در راه فرزندان خود فدا میکند .

در ایام انقلاب فرانسه، مرد جوانی محکوم به مرگ و به زندان

افکنده شد تا اعدام شود . هر روز مرتباً پدر پیر برای دیدن فرزندش می‌آمد . یکروز پدر در راهرو زندان نشسته بود و پسر را خواب در ربود . وقتی که محافظین حضور یافته و اسامی کسانی را که میبایست اعدام شوند اعلام مینمودند، نام مرد جوان نیز اعلام گردید ولی جوان در خواب بود و جواب نداد . مرتبهٔ دوم که نام او اعلام شد ، پدر بجایش پاسخ داد و با آرامی از زندانیان تقاضا کرد وقتی که پسرش از خواب بیدار شود به او بگویند که پدر بجای او اعدام شده و او بایست بجای پدر خود از زندان خارج شود ! چون این دستورات را داد ، به استقبال مرگ شتافت تا پسرش از چنگال مرگ رهائی یابد ! وقتی شخص مشاهده میکند که محبت بدینگونه در حیات تجسم مییابد ، آن وقت میفهمد که محبت چیست . به همین طریق وقتی موقع مناسب فرا رسید که خدا صفات خود را به طور کامل مکشوف سازد، این صفات را در حیات بشری مجسم کرد و این نمونه و پیکر مجسم ، عیسی مسیح بود . تا آنجا که ممکن بود انسان محدود خدای نامحدود را شامل گردید یعنی «خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه میداد و خطایای ایشان را بدیشان محسوب نداشت و کلام مصالحه را به ماسپرد - دوم قرن تیان ۱۹:۵» از این رو ما در مسیح تجسم کامل و مظهر کامل خدا را مشاهده میکنیم .

در اینصورت آیا شما میدانید خدا چگونه است ؟ مسیح را در بیابان بنگرید که در طول چهل شبانه روز از طرف شیطان وسوسه شد . شیطان تمام سلطنتهای جهان را به او عرضه داشت مشروط بر اینکه

برای غلبه بر آنها نیرو و قدرت به کار برد - (انجیل متی ۱:۴-۱۱)
 ملاحظه نمائید که مسیح تمام این پیشنهادات را رد کرد و بر هر
 گونه وسوسه‌ای که در کار او شد غلبه یافت . آنوقت بود که جهاد
 جاودانی خدا بر علیه گناه مشاهده گردید و از فتح و غلبه نهائی او
 اطمینان حاصل شد . به عیسی بنگرید در موقعی که یگانه فرزند زن
 بیوه را برای دفن کردن میبردند ، تابوت را لمس میکند و به پسر
 میگوید که برخیزد و حیات یابد و سپس او را به دست مادرش
 میسپارد (انجیل لوقا ۷ : ۱۱-۱۷) . از این آثار متوجه میشوید که
 قلب خدا از آلام بشری متأثر میگردد و شایق است که بشر را از غم و
 اندوه برهاند .

به عیسی بنگرید هنگامیکه به خانه زکی باجگیر که مردی منفور
 و مطرود جامعه بود روان است و به هیچوجه به شکایتهای استهزاء
 کنندگان و جمعیت اهمیت نمیدهد برای اینکه شاید بتواند یک نفر
 گناهکار را به حیات جدید رهبری نماید (انجیل لوقا ۱۹ : ۱-۱۰)
 ملاحظه فرمائید که خدا همیشه گناهکاران را جست و جو میکند و
 آنها را نزد خود میخواند تا به توبه و حیات جدید رهبری فرماید . به
 عیسی بنگرید هنگامی که در بالای تپه‌ای مشرف به اورشلیم ایستاده
 و از آنجا به شهری که وی را از خود رانده ، چشم میدوزد و به حال
 آن اشک میریزد (انجیل لوقا ۱۹ : ۴۱) . صدای او را بشنوید هنگامی
 که برای این شهر ماتم گرفته میگوید : « ای اورشلیم ، اورشلیم ، قاتل
 انبیاء و سنگسار کننده مرسلان خود ! چند مرتبه خواستم فرزندان ترا

جمع کنم مثل مرغی که جوجه‌های خود را زیر بال خود جمع میکند ولی نخواستید - انجیل متی ۲۳:۲۷» از این رو میدانید که خدا چگونه نسبت به کسانی که توبه نمیکنند ترحم دارد و چگونه متأثر و غمگین است که انسان خدا را رد میکند و از او دور میشود و تاریکی را بر نور ترجیح میدهد .

به عیسی بنگرید هنگامیکه « او را به دیوانخانه برده و تمامی فوج را گردوی فراهم آوردند و او را عریان ساخته لباس قرمز بدو پوشانیدند و تاجی از خار بافته بر سرش گذاشتند و نی به دست راست او دادند و پیش او زانو زده استهزاء کنان میگفتند « سلام ای پادشاه یهود ! و آب دهان بر وی افکنده و نی را گرفته بر سرش میزدند ! - انجیل متی ۲۷:۲۷-۳۰ » ولی او به هیچوجه سرزنش نمیکرد و تهدید نمی نمود ! در این حادثه صبر و حوصله خدا را ملاحظه خواهید کرد که با رنج و تأثر ، گمراهیهای مردم شریر را تحمل میکند ! به عیسی بنگرید هنگامی که او را مصلوب میکنند و بر دستها و پاهایش میخ میکوبند ولی او بجای اینکه در اثر درد و رنج بنالد و گریه کند ، فکرش فقط متوجه آنهایی است که ویرا مصلوب میسازند و برای آنها چنین دعا میکند : « ای پدر ، اینها را بیمارز زیرا نمیدانند چه میکنند - انجیل لوقا ۲۳:۳۴ » در آنجا محبت شدید و بی پایان خدا را ملاحظه خواهید فرمود که شایق است انسان بوسیله توبه به سوی او بازگردد و ساکن کوی حضرت اعلی شود . هر قدر بار گناه انسان سنگین باشد ولی رحمت و بخشش الهی بی پایان است . عیسی را در بالای صلیب

بینید که جسم و روح مبارکش متحمل درد و رنج میشود! پیشوایان قوم او را مسخره میکردند و از خود دور میساختند و لسی مسیح با شکیبائی، خون حیات خویش را در راه مردم گناهکار نثار مینماید و با قلبی شکسته میمیرد! (انجیل متی ۲۷:۳۵-۵۰) اکنون متوجه خواهید شد از روز ازل که بشر مرتکب گناه شده تا کنون چه گذشته و هر بار که شما و من گناه میکنیم بر او چه میگذرد و قلب او چگونه شکسته شده و با درد و غم آکنده میگردد و چطور از گناه که حیات بشری را تباہ میسازد، متنفر است. با وجود این، محبت و عاطفه بی پایان الهی شامل حال مردم گناهکار است.

آیا شما هیچوقت خدا را اینگونه شناخته‌اید و او را بدینگونه دانسته‌اید؟ اگر مشاهده نکرده بودید که خدا در عیسی مسیح تجسم یافته، آیا هیچ ممکن بود او را دارای محبت و عاطفه نامحدود بدانید که بر اینهمه دل شکستگی و فداکاری، شکیبائی و متحمل باشد؟ من ایمان دارم که «خدا محبت خود را در ما ثابت میکند در اینکه هنگامیکه ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد - رومیان ۵:۸»

۴- محرکاتی که ما را به چنین خدائی تسلیم میسازد.

اینک دیده و متوجه شده ایم که خدا چگونه است. در عیسی مسیح ما عمق تأسف و تأثر او را نسبت به گناه بشری و وسعت محبت او را نسبت به انسان گناهکار ملاحظه نموده‌ایم. چون کسی با توبه واقعی و صمیمانه از حیات گناه آلود خود روی برمیگرداند، چه چیزی ممکن

است بهتر و مؤثر تر از کشف محبت خدا و وسعت بخشایش او بطوری که در عیسی مشهود گردیده ، مشوق نوع بشر واقع گردد تا انسان حیات خود را به خدا تسلیم نماید ؟ اگر مسیح گناهکاران را جست و جو میکرد و با آنها آمیزش مینمود و از رفاقت و معاشرت آنها احتراز نمیکرد ، آیا این جمله دلیل بر آن نیست که خدا هم در جست و جوی گناهکاران میباشد و مایل است که آنها هر قدر هم گناهکار باشند به سوی او بیایند ؟ آیا وقتی گناهکاران به سوی خدا رو میآورند ، خدا آنها را نخواهد پذیرفت همان طوریکه عیسی معاشرت با آنها را استقبال کرد ؟ اگر عیسی فرمود : « هر آنچه که پدر به من عطا کند به جانب من آید و هر که به جانب من آید ، او را بیرون نخواهم نمود - انجیل یوحنا ۶: ۳۷ » آیا ممکن است بشری یافت شود که چون به خدا رو آورد ، خدا او را رد نماید ؟ اگر عیسی به دزدی که در حال مرگ بود و عده بهشت داد ، آیا خدا هر گناهکار تائبی را در بهشت جاودانی خود نخواهد پذیرفت ؟ اگر مسیح برای آمرزش کسانی که او را مصلوب کردند دعا نمود ، آیا خدا با کمال مسرت تمام کسانی را که از گناهان خود توبه میکنند نخواهد آمرزید ؟ اگر خدا مانند مسیح است که با قلب شکسته برای گناهکاران مرد ، پس يك گناهکار تائب چه مشوق و محرکی بهتر و مؤثرتر از این میخواهد تا او را از گناه برهاند و به سوی خدا باز گرداند ؟ چون مسیح بوسیله مکشوف ساختن خدا در خود ، مؤثرترین محرك را به انسان عرضه داشت تا در ایمان به سوی خدا باز گردند و خود را به

وی تسلیم نمایند، پس اینهم دلیل دیگری است بر اینکه ما او را منجی خود بدانیم .

من نمیتوانم بفهمم چطور ممکن است انسان از خدائی که این همه محبت و عاطفه را در عیسی مسیح مکشوف ساخته است ، روگردان شده پشت به او کند! دریکی از ایالات جنوب شرقی آمریکا، کشاورزی بازنش زندگی میکرد که فرزند آنها منحصر به يك پسر بود . اینها مردمی بینوا و تنگ دست بودند ولی پسر خود را دوست داشتند و تصمیم گرفته بودند که او را خوب تربیت کنند ولو اینکه تربیت صحیح وی مستلزم فداکاری باشد . از این رو به وسایل ممکنه پول پس انداز کرده و خود را در محرومیت نگاهداشتند تا پسر را به يك آموزشگاه شبانه روزی بفرستند . وقتی که پسر دوره آموزشگاه را به پایان رسانید ، پدرش گفت چون میل دارم که فرزندم تحصیلات عالی کند ، پس بهتر است او را به کالج بفرستیم . زنش از او پرسید چطور میتوان متحمل مخارج او شد ؟ ما پول نداریم ! پدر پاسخ داد بسیار خوب ، زیادتر کار خواهیم کرد ، کمتر غذا خواهیم خورد و دیرتر لباس عوض خواهیم کرد ! بسدین نحو تصمیم گرفتند بیش از پیش فداکاری کنند تا اینکه پسرشان در کالج تحصیل کند زیرا محبت آنها در باره فرزند این اندازه زیاد بود .

در نقطه ای که از محل آنها زیاد دور نبود دانشگاهی وجود داشت که فرزندشان در این دانشگاه شروع به تحصیل نمود و پدر و مادر هم با تمام قوا زحمت میکشیدند تا پولی را که برای مخارج

او لازم است تهیه کنند و برای او بفرستند. پس از اینکه پسر چند سال از تحصیلش در کالج گذشت، یکروز پدر به مادر گفت که من میخواهم بروم پسر را ببینم زیرا بیش از این طاقت دوری او را ندارم. گاری را پر از سبزیجاتی که در باغچه داریم میکنم و فردا صبح زود حرکت مینمایم. اول سبزیها را در شهر میفروشم و بعد برای دیدن او به دانشگاه میروم. بدین ترتیب گاری خود را مملو از سبزیجات کرد و صبح زود به سمت شهر عزیمت نمود و در تمام راه فکرش متوجه فرزندش بود.

پس از اینکه به شهر رسید و سبزیجات خود را فروخت، سوار گاری شده به سوی دانشگاه حرکت کرد، در حالی که قلبش مملو از شادی و مسرت بود. چون به حوالی دانشگاه رسید پسر خود را دید که با دو نفر از دوستانش قدم میزند. چون پیر مرد دیگر قادر به خودداری نبود از این رو از گاری پائین جست و به طرف فرزند دوید تا او را در آغوش کشد. پسر، پدر را دید که به سوی او میآید ولی از رقایش خجالت میکشید که بگوید این پیر مرد با این لباس پاره و هیئت و منظره مکروه، پدر اوست! چون پدر خواست او را در آغوش محبت بکشد، پسر روی برگردانیده گفت تصور میکنم اشتباه کرده باشی، من شما را نمیشناسم! پدر پیر بکلی زبانش بند آمد و با قدمهای لرزان به سوی گاری برگشت. در حالی که سراپای وجودش غم و رنج بود به سوی ده روان گردید و طولی نکشید که با قلبی شکسته از دنیا رفت!

من هیچ نمیتوانم بفهمم چطور ممکن است فرزند با پدر خود

آنهم پدری که برای خاطر او آنهمه فداکاری کرده ، چنین معامله‌ای
بکند ! به همین نحو از دائرة فهم و حوصله من بیرون است که بفهمم
چطور ممکن است کسی محبت بی‌پایان خدا را که در حیات و مرگ
مسیح مکشوف گردیده است ، یکبار ببیند و بتواند دعوت با محبت او
را رد کند و حیات خود را تسلیم خدا ننماید !

قدرت بوسیله مسیح تا مظفرانه زندگی کنیم

« قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت میبخشد - رساله

به فیلیپیان ۱۳:۴ »

ما مشاهده نموده‌ایم که چون مردی از حیات آلوده به گناه رو برتابد و خود را تسلیم به خدا نماید، خدای تعالی او را در درگاه خود میپذیرد و وارد شاهراه نجات می‌گردد. همچنین مشاهده کرده‌ایم که چگونه مسیح شخص را کمک میکند تا قدم بزرگی در راه توبه و ایمان بردارد. اینک به سومین قدم در راه نجات می‌رسیم و می‌خواهیم بدانیم آیا در اینجا نیز مسیح میتواند ما را کمک کند یا خیر؟

۱- احتیاج انسان به قدرتی تا آنگونه که خدا میل دارد،

زندگی کمند

از آن‌دمی که شخص وارد راه نجات میشود باید راه را تا آخر بپیماید و نجاتی که آغاز گردیده باید به حد کمال برسد. شخص باید

گناهان کبیره را برای شما نام ببرد، شاید به شما جواب دهد: دزدی! از يك دزد بپرسید خواهد گفت: زنا! از يك زنا کار بپرسید خواهد گفت: قتل! از يک نفر قاتل بپرسید خواهد گفت: بت پرستی! هر کس گناهی را کبیره میدانند که خودش مرتکب آن نمیگردد ولی اگر از خدا بپرسید که گناه کبیره کدام است و گناه صغیره کدام، وی به شما جواب خواهد فرمود چیزی که بتوان آنرا گناه کوچک به شمار آورد، وجود ندارد. تمام گناهان، بزرگ و همه مهم و همه ویران کننده هست. برای ویلیام تل چه تفاوت داشت اگر تیر او يك سانتیمتر یا يك متر به خطا میرفت و به هدف اصابت نمیکرد؟ در هر حال با کوچکترین خطا زندگانی او به هدر میرفت.

من میخواهم در اینجا یکی از گناهان را که در نظر اکثر مردم جزء گناهان صغیره است یعنی دروغ را مورد بحث و موشکافی قرار دهم. این اشخاص در مقام دفاع از فکر و عقیده خودشان مبنی بر غیر مهم بودن دروغگوئی چنین استدلال میکنند: هر کس دروغ میگوید! آدم اگر بخواید در دنیا پیشرفت کند، مجبور است دروغ بگوید! آیا شیخ سعدی نگفت که دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است! ولی عیسی هیچگاه به ما چنین تعلیمی نداده. اگر يك نوع دروغ جایز باشد پس هیچ بیجا نیست که خدا هم دروغی بگوید. اگر پیش خود قیاس کنید که خدا دروغی بگوید مثل دروغی که مصلحت اندیشان میگویند، در آن صورت چه خواهد شد؟ معلوم است که انسان دیگر به او اعتقاد نخواهد داشت و اعتماد بشر به او برای

آنطور زندگی کند که خدا از او انتظار دارد. او باید به ممنوعان خود به نوعی خدمت کند که میل و رضای خدا در آنست. باید در خود اخلاق و صفاتی را پروراند که خوش آیند خداست. همانطور که مشاهده نموده‌ایم، در حیات مسیح نمونه کاملی از نحوه خدمت و صفات اخلاقی که خدا خواستار است در جلو خود می‌بینیم. زمانی که شخص زندگی جدید آغاز میکند و بخواهد مطابق تمام سرمشکهای مسیح رفتار کند، مواجه با انواع مشکلات می‌گردد و وسوسه از هر سو او را احاطه میکند. عادات دیرینه قوت و شدت دارند و همیشه شخص را به سوی بدیها و تبهکاریها میکشاند که وی مایل به ترك آنها است. چنین شخصی در محیطی پر از اشکال زندگی میکند که هر لحظه ممکن است دچار گناه شود. ممکن است خانواده او و رفقای او با مساعی او برای پیش گرفتن نحوه زندگانی جداگانه و متفاوتی موافق نباشند. راهی که باید پیماید، راه جدیدی است که با آن آشنائی ندارد. مهمتر از همه این آدم تا اندازه‌ای ضعیف است و شباهت به بچه کوچکی دارد که تازه می‌خواهد طرز راهرفتن را یاد بگیرد. با اینحال معلوم است که محتاج نیرو و توانائی است. توانائی برای این که خود را مافوق محیط خود قرار دهد، توانائی برای اینکه بر وسوسه‌هایی که به او رو می‌آورند پیروز گردد، توانائی برای اینکه يك حیات پاک و روشنی در وسط مشکلات با او داشته باشد و توانائی برای اینکه خدماتی را که خدا می‌خواهد انحاء دهد. چنین نیروئی را از کجا میتوان به دست آورد؟ آیا جائی هست که شخص

بتواند برای کسب نیروئی که بدان نیازمند است به آنجا رو آورد ؟

۲- مسیح منبع نیرو

پاسخ پولس رسول به این پرسشها همان آیه ایست که ما در صدر این فصل ذکر نموده ایم « قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت میبخشد - فیلیپیان ۴:۱۳ » پولس در مسیح منبع قدرتی پیدا کرده بود که برای رفع تمام احتیاجات وی کفایت میکرد . پولس مردی بود که زندگی کردن را چنانکه شاید و باید برای خود سخت و دشوار دیده بود. او چنین گفت « زیرا آن نیکوئی را که میخواهم، نمیکنم بلکه بدی را که نمیخواهم، میکنم - رومیان ۷:۱۹ » باید به یاد آورید که این شخص خود را رئیس گناهکاران خوانده بود (اول تیموتاؤس ۱:۱۵) . قبل از اینکه پولس به مسیح ایمان آورد، در تعقیب مسیحیان از شهری به شهری میرفت و آنها را به زندان می افکند و به دست مرگ میسپرد! روزی فرا رسید که خود او یکی از پیروان همان مسیح شد در صورتیکه قبلاً با شدت تمام با او مخالفت میورزید ولی ناگزیر گردید که تمام عادات و زندگی خود را تغییر دهد. وی بجای اینکه منتهای دقت و مراقبت را به کار برد تا تمام مراسم دین یهود را بجا آورد، لازم دید که زندگی خود را بر پایه خدمت به هموعان خود قرار دهد. دوستان دیرین او دشمن وی شدند و با هروسیله ای با او مخالفت کردند به طوریکه با هرگونه خطر و سختی و زجر و شکنجه مواجه گردید! تحت این شرایط و این اوضاع بود که گفت

« من میتوانم هر چیز را در مسیح که مرا تقویت میکند، انجام دهم. »
 در حقیقت هنگامیکه این عبارت را مینوشت ، در کنج زندان به سر
 میبرد ولی مسیح را یافته و دیده بود که منبع نیروی اوست. در نامه دیگری
 وی چنین نوشت : « بلکه در همه این امور از حد زیاده نصرت یافتیم
 بوسیله او که ما را محبت نمود - رومیان ۸: ۳۷ » و منظور وی در
 این آیه مسیح است. این چیزها چه بودند؟ « کیست که ما را از محبت
 مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا یا قحط یا عربانی یا
 خطر یا شمشیر؟ رومیان ۸: ۳۵ » و در مسیح نیروئی یافت تا اینکه با
 همه این چیزها روبه‌رو شود. آنچه را که مسیح برای پولس انجام داد،
 میتواند برای هر کس انجام دهد .

عیسی در آخرین شب پیش از مصلوب شدن برای شاگردان خود
 مثلی گفت . وی خود را به تاکی همانند ساخت و شاگردان خود را
 شاخه‌های آن خواند که جدا از وی هیچ کاری نمیتوانند کرد همانطور
 که شاخه‌ای را اگر از تاک جدا کنیم بيمصرف خواهد ماند. ولی اگر
 در وی بمانند ، میتوانند میوه بسیار آورند (انجیل یوحنا ۱۵: ۱-۸)
 منظوری که عیسی در نظر داشت این بود - همانطور که شاخه نیروی
 خود را از تاک کسب میکند و از اینرو توانائی ثمر آوردن و
 میوه دادن پیدا مینماید ، به همانطور عیسی روز به روز به پیروان
 خود نیروی روحانی عطا مینماید تا آنگونه که شایسته است زیست
 کنند و صفات و اخلاق حسنه را درخود نشو و نما دهند و خدا و انسان
 را خدمت کنند . عیسی مسیح با برخواستن از مردگان، برهان غیر قابل

انکاری از قوت خود عرضه داشت و در موقع صعود به آسمان فرمود: « تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما میباشم - انجیل متی ۲۸ : ۱۸ و ۲۰ » اینست وعده و عهد مسیح با شاگردانش ، وی از روح خود به آنها عطا میفرماید و روح در درون قلب آنها میماند و به آنها نیرو میدهد تا احتیاجات آنها را بر آورد .

ده روز بعد از صعود مسیح ، این روح با نیروی فراوانی بر شاگردانش نازل شد . همینقدر کافی است که شخص فصول اول کتاب اعمال رسولان را بخواند تا بداند چه تغییرات و تحولاتی در آنها پدید آمد و چه نیروئی داشتند . نخست نیروئی بود که اخلاق و صفات آنها را تغییر داد . تا آن زمان شاگردان فاقد شهامت و جرأت بودند . پطرس بقدری جبن داشت که در شب تسلیم مسیح ، سه بار آشنائی خود را با مسیح انکار کرد (انجیل متی ۲۶ : ۵۷ - ۶۹) و سایر شاگردان او را ترك نموده فرار کردند (انجیل متی ۲۶ : ۵۶) . از زمانی که روح مسیح یعنی روح القدس بر آنها فرود آمد ، دیگر ترس و وحشتی نداشتند و با کمال شجاعت و دلاوری با رؤسای یهود مقابله کردند . چون رؤسا به آنها دستور دادند که دیگر به نام مسیح سخن نگویند ، پاسخ دادند که از سخن گفتن خودداری نمیکنند و اطاعت فرمان خدا را بر فرمان انسان ترجیح میدهند (اعمال رسولان ۴ : ۵ - ۲۰) . تا آن لحظه به قدری فکر آنها متوجه خود بود و به قدری سرگرم حسادت که دائم بر سر اولویت با هم نزاع میکردند ! بعداً در

محبت و وحدت کامل با هم میزیستند و در آنچه داشتند با هم مشارکت میکردند (اعمال رسولان ۴ : ۳۲-۳۵) . هنگامی که عیسی در سامره میخواست جائی برای استراحت شبانه پیدا کند و لسی از او دریغ داشتند ، دو نفر از شاگردانش پیشنهاد کردند که از آسمان آتش بطلبند تا بر سر اهل ده بیبارد (انجیل لوقا ۹ : ۵۱-۵۵) ولی به سوی سامره رفتند تا مژده نجات را به آنها برسانند (اعمال رسولان ۸ : ۵-۲۵) زیرا اخلاق و صفات آنها بوسیله روح مسیح که در آنها حلول کرده بود بدین نحو تغییر یافت و بوسیله همین روح ، نیروئی برای خدمت در آنها پدید آمده بود به طوری که از وعظ و نفوذ کلام آنها هزارها نفر به مسیح ایمان آوردند. همچنین قدرت به معالجه و مداوای بیماران و توانائی برای تحمل انواع و اقسام شکنجه و سختیها .

این نیروئی است برای آنانی که خود را تسلیم مسیح میسازند و به تمام کسانی که در او زیست میکنند همانطور که شاخه در تانک زیست میکند و به افرادی که با او همبستگی دارند یعنی قدرت و توانائی بر تغییر اخلاق و صفات . توانائی بر اینکه بر تمام مشکلات فائق شوند. توانائی بر انجام خدمت نسبت به خدا و بشر. قدرت و توانائی بر اینکه در دیگران نفوذ کنند . فرض کنید بر کف دست شما يك میله كوچك آهنی است و روی میزی که جلو شماست ، ده یا دوازده میخ كوچك قرار دارد . شما میله را آهسته فرود میآورید بطوری که تقریباً با میخها تماس پیدا میکند . اگر میله را به عقب و جلو تکان دهید ، میله آهن هیچگونه اثری در میخها ندارد ولی اگر میله را

بردارید و با دست دیگر آهن ربای بزرگی بر سر میله قرار دهید و بار دیگر میله را پائین آورید تا نزدیک میخ ها برسد ، ناگهان تمام میخ ها به حرکت در میآید و به طرف میله آهن میل میکنند و بطوری محکم به میله میچسبند که میتوانید میله را بلند کرده در هوا نگاهدارید و باز هم میخها به آن چسبیده باشد . واضح است که میله در اثر قوه مغناطیسی آهن ربا نیروی جدیدی کسب کرده است . به همین نحو هنگامی که مسیح وارد زندگانی کسی شود و در او زیست کند ، یک نیروی تازه یعنی نیروئی برای دستگیری و کمک به دیگران در او پدید میگردد .

۳ - نیروی مسیح چه خواهد کرد؟

شاید بعضی خواهند گفت آنها حواریون بودند که به ایشان نیروی مخصوصی داده شد تا امور بسیار مهمی که در جلو داشتند ، انجام دهند . آیا همان نیرو در دسترس من میباشد ؟ آیا امروز هم این نیرو مانند بیست قرن پیش اثراتی دارد ؟ آیا صحیح است اگر خود را به مسیح تسلیم نمایم ، او در زندگی من وارد خواهد شد و در من خواهد زیست و نیروئی را که بدان نیازمندم به من عطا خواهد کرد ؟ من در اثر تجربه های زیاد میتوانم شهادت دهم که مسیح نیروئی عطا میکند تا شخص در پرتو آن بر وسوسه ها غلبه کند و ماهیت اخلاق و صفات خود را تغییر دهد . اجازه دهید چند مثال از جریان زندگانی دیگران ذکر کنم و نشان دهم که نیروی مسیح و قدرت بینهایت او در زندگانی شخص ، چه خواهد کرد .

۱- این نیرو بر محیط فائق خواهد آمد

بسیاری در اثر وضع محیطی که در آن زندگی میکنند ، نقص-هائی در زندگی دارند ! ارثی که از والدین و اسلاف خود داشته‌اند در زندگی آنها مفید نبوده است. تربیت و پرورش صحیحی نداشته‌اند و والدین آنها نمیدانسته‌اند که فرزند خود را چگونه باید تربیت کرد! از هر طرف با بدی و شرارت احاطه شده‌اند ! از روزگار کودکی پیوسته کلمات موهن و عبارات ناپسند در دهان داشته و هر روز را با جنگ و نزاع گذرانیده‌اند ! یاد گرفته‌اند که دروغ بگویند و پیوسته ناظر نادرستی و نابکاری این و آن باشند ! بسیاری از بستگان یا همسایگان آنها معتاد به مشروب یا تریاک بوده‌اند ! اجتماع آنها پر از بیعدالتی و فساد بوده است ! آیا مسیح میتواند به کسی نیرو بخشد تا بر چنین محیطی غلبه کند ؟

سالها پیش در جنگلهای افریقا پسری نشو و نما یافت که محیط اطراف او سخت ترین و پست‌ترین محیطها بود . اطرافیان وی همه وحشی و غیر متمدن بودند و با یکدیگر میجنگیدند ، میدزدیدند و به قدری مشروب میخوردند که سر ار پا نمیشناختند ! دروغ میگفتند و آدمکشی میکردند ! آیا برای پسری که در این محیط نشو و نما کرده، هیچ جای امیدی باقی بود که بهتر و برتر از مردم اطراف خود باشد ؟ ولی در آن حوالی يك آموزشگاه مسیحی بود که این پسر برای تحصیل به آنجا رفت . پسرک در اینجا نه تنها شروع به تحصیل کرد بلکه در سلك پیروان مسیح درآمد و مؤمن گردید و قدرتی جدید کسب کرد !

تا آنجا که برنامه این آموزشگاه جا داشت تحصیل کرد و بعد به امریکا رفت و داخل یکی از دانشگاههای بزرگ شد. در اینجا نه تنها فارغ التحصیل گردید بلکه آنقدر تحصیل کرد تا موفق به اخذ درجه دکترا شد. پس از آن به افریقا بازگشت تا دانش و تجربیات روحانی خود را در راه اعتلای سطح زندگی قوم خود به کار برد. این شخص چگونه موفق شد که در محیط پست افراد خود که در آن نشو و نما یافته بود، توفیق یابد؟ البته تحصیل و تربیت او در این تحول به او کمک کرد ولی مهمتر از همه نیروئی بود که وی از عیسی مسیح کسب کرده بود.

۶ - این نیرو بر وسوسه قلبه خواهد کرد

از این که بگذریم به عوامل وسوسه‌ای میرسیم که هر روز بر سر راه ما قرار دارد. یکی وسوسه میشود که دروغ بگویند و فریب دهد! دیگری تحت تأثیر هیجان و عصبانیت قرار میگیرد و عباراتی سخت و تلخ بر زبان میآورد! شخصی ماهیت اخلاقی خود را در غرور و خودبینی نشان میدهد! دیگری مبتلا به اسراف و تبذیر شده پول بیهوده تلف میکند! و یکی عادت به میخوارگی و عیاشی پیدا میکند! آیا در مسیح نیروئی هست که ما را مدد کند تا بر این وسوسه‌ها غلبه کنیم؟

در یکی از بدترین نواحی لندن پسرى قدم به عرصه وجود گذاشت که در سن ۶ سالگی مادرش او را به دکان می فروشی میفرستاد تا

برای او مشروب بخورد زیرا سخت مبتلا به میخواری بود! در سنین کودکی این بچه با مزه مشروب آشنا شد! در روزگار نوجوانی نزد یکنفر شیر فروش کار میکرد و شیر به در خانه‌ها میبرد و لسی از شیر مشتریها میدزدید و به اینوسیله پول تهیه میکرد! بعدها در دکانی کار به دست آورد و در آنجا بقدری مرتکب دزدی شد که بالاخره به زندان افتاد! پس از آن به شغل لوله‌کشی پرداخت و این حرفه را آموخت اما هنگام اشتغال به کار آنچه را که میتوانست زیر لباسهای خود پنهان سازد، میدزدید و از آنجا خارج میکرد و هر چه به دست می‌آورد، همه را به بهای مشروب از دست میداد! در حال مستی و بیخودی سر کار میرفت! از نردبامهای بلند بالا میرفت و یا از میله‌های پولادین میگذشت! در حالی که مست و از خود بیخبر بود، از يك ارتفاع بیست متری به زمین می‌افتاد! بواسطه اعتیاد به مشروب هر جا که میرفت پس از مدتی از کار برکنار میشد. خانه خود را مبدل به جهنمی کرده بود بطوریکه بچه‌هایش از او وحشت داشتند و بمحض اینکه صدای پای او را می‌شنیدند و می‌فهمیدند پدرشان به خانه می‌آید، فوراً دویده و خود را پنهان میکردند. زنش در مقابل او مقاومت میکرد ولی غالباً کتک می‌خورد. یکوقت در اثر شدت غضب و عصبانیت، زن خود را از چندین پله به زیر انداخت و چیزی نمانده بود که تلف شود!

یکروز زنش به میخانه‌ای رفت که در آنجا مشغول میگساری بود و از او درخواست پول برای مخارج غذا کرد. رفقاییش او را

مسخره کردند ولی او در حال غضب، زن خود را از آنجا راند و خودش هم بیرون رفت. موقعی که از کوچه میگذشت، میل کرد تا یکی از دوستان قدیم خود را دیدن کند، پس به منزل او رفت و به وی گفت که از این طرز زندگانی خسته شده و خواستار تغییری در زندگانی خود میباشد. از دوستش پرسید که چگونه میتواند زندگی خود را تغییر دهد؟ رفیقش به او گفت چنین تغییری فقط با کمک خدا ممکن است و از او درخواست کرد تا زانو زده دعا کند. این مرد برای نخستین بار در زندگی دعا کرد و با خداوند راز و نیاز نمود و در نتیجه تغییر فاحشی در روحیه او حادث گردید و از سر نو تولد یافت! شبی در حضور جمع، شرح زندگی و گناهان خود و ایمان خویش را به مسیح اعتراف کرد.

وقتی سرکار رفت، همکارانش که ماجرای اخیر او را شنیده بودند، يك بطری مشروب به میان نهاده او را دعوت به نوشیدن کردند. چون از این کار نتیجه نگرفتند، او را مسخره کرده مورد تحقیر قرار دادند! چون دیدند این کار هم اثری ندارد، از حرف زدن با او خودداری کردند و او را بکلی به حال خود گذاشتند. در پایان هفته مزد وی پرداخته شد و از کار اخراج گردید! این بود نتیجه سعی و مجاهدت وی در پیش گرفتن حیات جدید. چندین هفته گذشت و او گرسنه و درمانده در کوچه‌ها پرسه میزد و سعی میکرد تا کاری به دست آورد ولی مردم که از سابقه زندگی وی اطلاع داشتند به او کاری رجوع نمیکردند. وقتی خیلی مأیوس و دلسرد میشد، مکرر در مکرر کلمات مسیح را که

همیشه متزلزل خواهد گردید . از او روگردان شده به طرف کفر و بیدینی خواهند رفت و اساس و بنیان حیات درهم شکسته خواهد شد . خوب ، اگر ما چنین تصویری را در باره دروغی که از خدا شنیده بنمائیم ، چه خیال میکنیم؟ وقتی چنین دروغی از ما شنیده شود او در باره ما چه فکر میکند و چگونه قضاوت خواهد کرد؟

برای پیدا کردن جواب این سؤال باید به کلام خدا نگاه کنیم . در کتاب مقدس چنین نوشته شده : « لبهای دروغگو نزد خداوند مکروه است - امثال سلیمان ۱۲ : ۲۲ » لفظ مکروه در جاهای دیگر کتاب مقدس در مورد بنتها ، در مورد قربانی اطفال و در مورد مزد فواحش هم به کار برده میشود . هر اسم و عنوانی که مایل باشید برای دروغ قائل شوید مثل تقیه ، حکمت و مصلحت آمیز . دروغ در هر حال دروغ است و خدا از آن نفرت دارد .

در کتاب مکاشفات در قسمت آخر کتاب مقدس تصویر زیبایی از آسمان با تمام جلال و شوکت آن کشیده شده و در آنجا سه بار به طور مجزا توضیح داده شده که دروغ گویان اجازه ندارند داخل آنجا شده و از مواهب آن متمتع گردند ، بلکه باید به اتفاق اشخاص قاتل و بت پرستان در بیرون بمانند - مکاشفات ۲۱ : ۸ و ۲۸ و ۲۲ : ۱۵ . در این صورت آیا کسی جرئت دارد که بگوید دروغ گفتن گناه کوچکی است و اهمیت آن ناچیز است ؟ من داستان کشتی بزرگی را خوانده ام که اتفاقاً به صخره ای تصادف کرد و بکلی درهم شکست . نکته عجیب این بود که در آن لحظه هیچ طوفانی در دریا وجود

در انجیل یوحنا خوانده بود تکرار میکرد و از این عبارت نیروی تازه کسب میکرد : « من تاك هستم و شما شاخه‌ها - ۱۵ : ۵ » .

بالاخره از شغل لوله‌کشی بسا اینکه در آمدش زیاد بود دست کشید و به رفتگری اشتغال ورزید ولی حیات و خانه او يك شادمانی نوین پیدا کرده بود . پس از آن هیچگاه لب به مشروبات نیالود و برای همیشه از قید این عادت رهائی یافت . از کجا این نیرو را کسب کرده بود تا در مقابل وسوسه‌های دیرین ، مقاومت ورزد؟ تکرار دائمی این عبارت «من تاك هستم و شما شاخه‌ها» پاسخ این پرسش را میدهد.

او حضور مسیح را در خود احساس میکرد که این کلمات را به او میفرمود و اتحاد او با مسیح مانند اتحاد شاخه با تاك ، به او نیرو و استقامت میداد .

۳ - صفات اخلاقی را تغییر خواهد داد

از اینجا به موضوع صفات اخلاقی میرسیم که شمه‌ای از آنرا ذکر کرده‌ام. نجات بدون تکامل و نشو و نمای صفات پسندیده نمیتواند کامل شود. اگر شخصی مبتلا به اخلاق و عادات بدی شد و این عادات جزو صفات ثابتۀ او قرار گرفت ، آیا مسیح میتواند نیروئی به او عطا کند تا این صفات و اخلاق را تغییر دهد؟ آیا مردم نادرست را میتواند درستکار کند و یا اشخاص بیرحم را مبدل به اشخاص مهربان نماید ؟ و یا افراد مغرور را افتادگی و تواضع بخشد و میخوارگان را مبدل به مردمی پرهیزگار نماید ؟ داستان زندگی مردی که در بالا توضیح

دادیم نشان می‌دهد که وی چگونه میتواند میخواره‌ای را مبدل به شخص پرهیزگاری نماید. اجازه دهید مثال دیگری ذکر کنم.

در سالهای اخیر هزارها نفر از بین پست‌ترین طبقات هندوستان به دین مسیح گرائیده‌اند. چند سال پیش یکنفر اسقف گماشته شد تا راجع به این نهضت تحقیقاتی بنمایند. این اسقف خصوصاً میخواست بداند آیا تغییر مذهب از هندوئیسم به مسیحیت با تغییر در نحوه زندگی و صفات اخلاقی به موازات یکدیگر است یا خیر؟ در یکی از نواحی مورد تحقیق، هنگامی که یکی از رؤسای دزدان با چند تن از پیروان خود به دین مسیح گرائید، چندین هزار نفر از طبقات پست هندی نیز ایمان آوردند. در حوالی دهی در همین ناحیه، اسقف مزبور با یکنفر هندی مصادف شد که در مزرعه کار میکرد. با او وارد مذاکره شد و از او پرسید: آیا شما مسیحیان ده خود را میشناسید؟ مرد پاسخ داد: بلی همه آنها را میشناسم. خوب، راجع به آنها چه عقیده دارید؟ آنها بهترین مردم ما هستند. آیا همه آنها بهترین مردم شما هستند؟ آری، در ده ما فقط هندوها و مسیحیان زندگی میکنند ولی مسیحیان خیلی بهتر از هندوها هستند! آیا قبول مسیحیت، آنها را مردمان خوبی کرده است؟ هندو پاسخ داد: البته، زیرا پیش از اینکه مسیحی شوند، همه راهزن و آدمکش بودند و ما از آنها میترسیدیم! بعضی از آنها همیشه مست بودند اما حالا هیچ مشروب نمیخورند. تفاوت بین آنوقت و حالای آنها، مثل تفاوت بین زمین و آسمان و مثل تفاوت بین روز و شب است. اسقف باز هم پرسید: شما میگوئید خیلی

اشخاص بد را دیده‌اید که مبدل به مردمان خوبی شده‌اند فی‌المثل مشروب خورها مبدل به مردم پرهیزگار و راهزنها مبدل به همسایگان درستکار شده‌اند. آیا این تغییرات فقط در اشخاصی حاصل شده که دین مسیح را قبول کرده‌اند؟ آیا هیچ ندیده‌اید که در مذهب هندو کسی اینطور تغییر بنماید؟ مثل این بود که ده نشین از پرسش اسقف دچار حیرت و تعجب شده ولی پاسخ داد: هرگز، فقط مسیح است که میتواند اینطور انسان را عوض کند! این بود شهادت یکنفر هندو به نیروی مسیح در تغییر صفات اخلاقی مردم. بنابراین تعجبی نیست که این شخص در عرض چند ماه مسیح را به نام منجی خویش پذیرفت.

۴ - برای انجام خدمت، نیرو خواهد بخشید

ما مشاهده کرده‌ایم که نجات چگونه شخص را ملزم به خدمت همنوع میکند و چطور پیروان مسیح در زمان خود نیروی خدمت کسب کردند. آیا این نیرو هنوز هم در دسترس ماست یا منبع آن تمام شده؟ همینقدر کافی است نظری به جهان زندگی افکند تا هزارها نمونه از مردان و زنانی ببینند که زندگانی خود را به نام مسیح، وقف از میان بردن ظلمت و جهالت و موهوم پرستی نموده و بر علیه بیماری و شرارت جنگیده و مردم را به سوی معرفت الهی و به سوی حیات جاودانی رهبری نموده‌اند.

اجازه دهید از چند نمونه فقط يك نمونه را ذکر کنم. در بین جزائر هاوایی واقع در اقیانوس آرام، جزیره‌ای است به نام «جزیره

مولو گای» که از روزگاری قدیم آنرا جایگاه دور افتاده برای اشخاص جذامی قرار داده‌اند. مردم بدبختی که هفتاد سال پیش در آنجا به سر می‌بردند، مردمی بودند وحشی و بدون قانون و نظام و بدون هیچ امیدى به نجات از بیماری نفرت آور خود که عمری در بطالت و وحشیگری و گناه زندگی میکردند. ژوزف دامیان که یکنفر کشیش کاتولیک بود چون از شرح حال آنها اطلاع حاصل کرد به سوی آنها رفت تا در بین آنها زندگی کند. وی به جذامیها یاد داد که چگونه کار کنند و محصول به دست آورند. به آنها یاد داد تا قوانین و مقرراتی وضع کنند که آرامی و امنیت را در جامعه آنها برقرار سازد. وی بچه‌های آنها را دور خود جمع میکرد و به آنها تعلیم میداد. با دستهای خود زخمهای آنها را شست و شو میداد و به اشخاصی که در شرف مرگ بودند تسلی میداد و با دست خود برای مردگان قبر می‌کند! به آنها راجع به خدا و رهایی از گناه تعلیم میداد. بالاخره پس از یازده سال خدمت صمیمانه و صادقانه، خودش هم به همان بیماری خطرناک مبتلا گردید ولی به کوشش خود برای کمک و بهبود زندگی جذامیها ادامه داد تا چهار سال بعد که مرگ وی فرا رسید. او در موقع مردن چنین گفت: «اگر مداوای من از این بیماری با ترك کردن این مردم امکان‌پذیر باشد، باز هم نخواهم رفت.» آری یکنفر انسان بدینگونه به ممنوعان خود خدمت میکرد و در راه آنها فداکاری مینمود! اگر کسی از او میپرسید که این روح محرك و این نیرو و خدمت را از کجا کسب نموده، وی با عبارات پولس رسول چنین پاسخ میداد: «من هر کاری را در مسیح

که به من نیرو میدهد انجام میدهم . »

۵ - بر مرگ ظفر خواهد یافت

اجازه میخواهم چیز دیگری از قدرت مسیح که توانائی انجام آنها دارد برای شما شرح دهم. این قدرت، شخص را توانائی خواهد داد تا بر مرگ غلبه کند. انسان چقدر از مرگ میترسد! چقدر ابا دارد که تمام عزیزان خود را بر جای گذارد و وارد مرحله‌ای شود که به هیچوجه از آن اطلاعی ندارد. انسان حتی از فکر داوری خدا در حیات آینده بر خود می‌لرزد. آیا ممکن است انسان بر این ترسها ظفر یابد و با اعتماد کامل بسا مرگ و آنچه ماورای مرگ هست رو به رو شود؟ بلی، به شرط اینکه شخص با آنکسی که با برخاستن از قبر بر مرگ ظفر یافت، اتحاد داشته باشد! این بود وعده‌ای که مسیح به پیروان خود داد. زمان وقوع زلزله بزرگ در ژاپون در سال ۱۹۲۳ يك بانوی مبشر مسیحی که از تعطیل و مرخصی خود بازگشته بود، روز قبل از وقوع این حادثه عظیم، مدرسه شبانه روزی خود را دایر کرد. دخترها برای اجر، مراسم سال جدید در مدرسه جمع شده بودند که ناگهان زلزله آمد و بنای مدرسه در يك لحظه فرو ریخت! در این ماجرا بانوی مبشر را در وسط الوارها و پاره‌های دیوار یافتند که نمیتوانست خود را رهائی دهد. دو نفر دختر که از آنجا میگذشتند، وضع یأس آور او را دیده و سعی کردند تا او را برهانند ولی نتوانستند. در همین وقت خانه ویران آتش گرفت و زن مبشر فریاد زده به دخترها

گفت : « فکر مرا مکنید ، خودتان را به جای امنی برسانید و از همه دوشتان از طرف من خدا حافظی کنید ! » این بگفت و شروع به سرآیدن سرود کرد !

دخترها از میان گرد و خاک و اعماق ویرانه‌ها آنقدر صدای سرود او را مبنی بر اعتماد و اطمینان به خدا شنیدند تا آتش و دود ، صدا را خاموش کرد ! با اینکه زن میدانست لحظات آخر عمر وی فرارسیده ولی باز آرامش قلب داشت زیرا اتحاد او با مسیح مانند اتحاد شاخه با تاج به وی نیرو میبخشید تا بر مرگ ظفر یابد و در حالی که لبانش به سرود مترنم بود آنرا دریافت .

چه نیروی عظیمی است این نیرو که مسیح به پیروان خود عطا میکند ! نیروئی که بر محیط زندگی خود مسلط شوند ، نیروئی که بر وسوسه گناه غلبه پیدا کنند و نیروئی که اخلاق و صفات خود را تغییر دهند . نیروئی که خدا و انسان را خدمت نمایند و نیروئی که بر مرگ ظفر یابند! پس صدق گفتار مسیح مسلم است که فرمود : « تمام قدرت در آسمان و در زمین به من داده شده است - انجیل متی ۲۸ : ۱۸ » و پولس صحیح میگفت : « قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می‌بخشد - رساله به فیلیپیان ۴ : ۱۳ » .

به هر کسی که خود را به خدا تسلیم نماید این نیرو عطا میشود و کسی که میتواند چنین نیروئی عطا نماید بطور قطع ، نجات دهنده بشر است .

دعوت فیض آمیز مسیح

« بیائید نزد من ای تمام زحمتکشان و گران باران و من شما را آرامی خواهم بخشید . یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده دل میباشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت ، زیرا که یوغ من خفیف است و بار من سبک - انجیل متی ۱۱ : ۳۸ »

در فصول گذشته ، معنی و مفهوم گناه را دریافته و فهمیده ایم که گناه عبارت است از فقدان هم آهنگی با خدا و مخالفت با اراده مقدس او . ما نتایج مهلك گناه را توضیح داده و مشاهده کرده ایم که چگونه زندگی را تباه میسازد و چگونه بین انسان و خدا جدائی میاندازد و چه تأثیر مضری در زندگانی دیگران دارد . ما دانسته ایم که نجات عبارت از به دست آوردن حیات جدید است و آنرا بوسیله توبه از گناه و تسلیم به خدا میتوان تحصیل کرد و بوسیله اعمال محبت و نشو و

نما دادن اخلاق و صفات پسندیده میتوان به طرف کمال برد . مشاهده کرده‌ایم که عیسی مسیح ، نجات دهنده ما از گناه است زیرا در هر يك از این قدمها که برای به دست آوردن نجات بر میداریم ، وی کمکهای گرانبھائی به ما میکند . مشاهده کرده‌ایم که او منجی ما میباشد زیرا با زندگانی کامل خود ، آلودگی زندگانی ما را با گناه همانطوریکه هست نشان میدهد و ما را به سوی کمال رهبری میکند و بدین نحو مؤثرترین محرك را در ما پدید می‌آورد تا بوسیله توبه واقعی ، از گناهان خود روگردانیم . مشاهده کرده‌ایم که وی منجی ماست زیرا او در زندگانی خود محبت شگفت‌انگیز خدا را برای اشخاص گناهکار مجسم کرد و در ما نیرومندترین محرك را پدید آورد که با ایمان و تسلیم نفس ، به سوی خدا رو آوریم . مشاهده کرده‌ایم که مسیح منجی ماست زیرا وی نیروئی را که بدان نیازمندیم عطا مینماید تا حیات جدیدی در پیش گیریم . او به ما قدرت میدهد تا بر وسوسه غلبه کنیم ، قدرت میدهد تا صفات اخلاقی خود را تغییر دهیم و قدرت میدهد تا به خدا و انسان خدمت کنیم .

آخرین فصل برای آنھائی است که هنوز نجات را به دست نیاورده‌اند . این خود دعوتی است از چنین اشخاص تا حیات جدیدی را که خدا مجاناً اعطاء می‌فرماید بپذیرند و عیسی مسیح - نجات دهنده را که به او احتیاج دارند ، بیابند . این دعوت از طرف خود مسیح بعمل می‌آید زیرا فرموده است که « بیائید نزد من ای تمام زحمتکشانشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید . یوغ مرا بسر خود

گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده دل میباشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت زیرا که یوغ من خفیف است و بار من سبک - انجیل متی ۱۱ : ۲۸ و ۲۹ »

اول - دعوت برای کیست

وقتی عیسی این عبارت را بر زبان آورد ، گمان میکنم عده بسیاری گرد او اجتماع نموده بودند و مرد و زن از هر طبقه و در هر مقام ، آنجا حضور داشتند - از قبیل ماهیگیر ، زارع ، کارگر ، بیوه زن ، غلام و نوکر ، اشخاص فقیر و محتاج و مقروض که سنگینی بار مالیاتهای گزاف آنروزگار بر دوش آنها فشار آورده بود . اشخاصی بودند که رنج و زحمت روزانه آنها را فرسوده و ناتوان کرده بود . اشخاص بیمار و کور و جذامی هم آنجا حضور داشتند و اشخاصی که در گرداب گناه فرو رفته بودند . اشخاص جبار ، غاصب ، ریاکار و فواحش آنجا بودند . مسیح با فیض بی انتهای خود فرمود : « بیائید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران » ولی این دعوت فقط برای آن دسته از مردم و آن جمعیت نبود بلکه دعوتی است برای درماندگان و گرانباران تمام قرون و اعصار . این دعوت همانطور که برای ۱۹۷۰ سال پیش از این بود ، برای امروز هم هست . این دعوت برای آنهایی که با فقر و احتیاج به سر می برند و زحمات و کوششهای روزانه ، احتیاجات اولیه و ضروری آنها را تأمین نمیکند ، میباشد . این دعوت برای بیکاران که گوئی هر دری برای اعاشه آنها بسته شده است ،

میباشد . این دعوت برای کسانی است که مزاج علیل دارند یا ضعیف و افلیج هستند . برای کسانی است که در خانواده خود شادمانی پیدا نمیکنند و برای آنهایی است که در يك محیط پست و محقر زیست مینمایند . برای مردم غمزده و تنها ، برای اشخاص ناامید و پریشان و دلسرد و افسرده میباشد . برای کسانی است که زنجیر عادات نکوهیده برگردن آنها محکم شده و برای مشروب خورها و تریاکی ها و غلامان قمار و شهوت است . مخصوصاً این دعوت برای آنهایی است که بار گناه و پشیمانی بر دوش آنها فشار میآورد و کسانی که هر روز نتایج وخیم پیروی از راههای بد و شرارت آمیز را به چشم خود میبینند . برای کسانی است که به جلو خود به آینده با ترس و وحشت مینگرند . برای آنهایی است که سعی کرده اند تا بوسیله روزه و بجا آوردن آداب مذهبی و زیارت ، از عذاب سخت ناراحتی رهائی یابند ولی باز خود را همانطور که بوده است سنگین دیده اند . این دعوت مسیح برای کسانی است که رنجهای ایشان زیاده است ، بار آنها سنگین است و قلب آنها مضطرب و ناراحت میباشد .

« بیایید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران . »

دوم - دعوت برای چه ؟

این دعوت به چه منظور به عمل می آید؟ در هر دعوتی منظوری است . گاهی برای اینست که غذا صرف کنیم ، گاهی برای اینست که سینما برویم ، گاهی برای اینست که يك بازی را تماشا کنیم ، گاهی

نداشت و ناخدای کشتی مردی بود آزموده و کار آگاه در امور دریا -
 نوردی . وی به هیچوجه نتوانست بفهمد برای چه کشتی از مسیر خود
 منحرف گردیده تا عاقبت الامر ملتفت شد که روز پیش یکی از ملاحان
 هنگامی که میخواست گرد و خاک قطب نما را بگیرد ، نوك چاقویش
 گیر کرده و شکسته و تکه شکسته چاقو در جعبه قطب نما باقی مانده
 است . گرچه يك تکه بسیار كوچك و ناچیز پولاد بیش نبود ولی همین
 تکه كوچك ناچیز کافی بوده که سوزن قطب نما را اندکی از جهت خود
 منحرف سازد و این انحراف ناچیز و جزئی ، منجر به درهم شکستن
 کشتی بزرگی شده است! چیزی که بشود آنرا گناه كوچك نامید، وجود
 ندارد . اندکی انحنای و کژی در درون قلب ممکن است حیات انسانی
 را تباہ سازد .

هـ - گناه غفلت از کار خوب

ولی عیسی در تعالیم خود راجع به گناه از این هم پا جلوتر
 میگذارد . وی تعلیم میدهد که نه تنها ارتکاب يك عمل بدگناه است
 بلکه به همان نحو ، عدم اقدام برای انجام يك عمل خیر هم گناه
 شمرده میشود .

تیر برای اینکه به هدف نخورد حتماً لازم نیست از چپ یا
 راست هدف بگذرد . ممکن است اساساً راه را تا به هدف طی نکند
 و کوتا، بیاید . اغلب اشخاص را عقیده بر این است که چون عادت
 بدی ندارند مشروب یا تریاک استعمال نمیکنند ، به قمار دست نمیزنند،

برای اینست که در عروسی حضور یابیم و گاهی برای اینست که به جلسه دینی برویم . اینک نظری به دعوت مسیح افکنده بینیم این دعوت برای چیست . این دعوت شامل سه قسمت است .

۱ - « بیایید نزد من »

قسمت اول این دعوت آنست که سوی مسیح برویم . عیسی به مردم میفرماید که به سوی او آیند . بسیاری با بارگران نزد ما می آیند ولی بدیشان اهمیتی نمی دهیم ! گاهی مشاهده میکنیم مردم گرسنه نزد ما می آیند و طلب چیزی میکنند ولی از تقاضای ایشان خوشحال و خوشوقت نمی شویم ! زمانی اشخاص بیکار به جانب ما می آیند تا آنها را کمک کنیم که کاری پیدا کنند ولی می خواهیم هر چه زودتر گریبان خود را از چنگال آنها رهائی دهیم ! هنگامی که مردمان محتاج به سوی ما می آیند تا داستان مصیبت خود را فرو خوانند ، با خوشروئی از آنها پذیرائی نمیکنیم ! ولی عیسی از تمام کسانی که در زیر بار در مانده اند ، دعوت کرد تا نزد او بیایند . وی آنها را خوشآمدگفت و سعی کرد تا روح و جسم آنها را آرامش عطا فرماید . دعوت او هنوز به قوت خود باقی است و هنوز مرد و زن را میخواند که نزد او آیند . تمام اشخاصی که مصائب و آلام دنیا آنها را فرسوده ساخته و آنهایی که در زیر بار گناه و پشیمانی دست و پا میزنند، دعوت میشوند . عیسی می خواهد این اشخاص در همان حالتی که هستند با تمام خطاها و گناهان خود به سوی او آیند !

وقتی یکنفر نقاش میخواست که از مثال عیسی راجع به پسر گمشده (انجیل لوقا ۱۵ : ۱۱-۲۴) تصویرهایی تهیه کند و او را در کمال بدبختی و فقر نشان دهد، از اینرو در جست و جوی آدم بدبخت و مفلوکی برآمد تا او را نمونه قرار دهد . یکروز در کوچه و گذر با گدائی زار و نزار که دارای صورتی بسیار کثیف و لباسی مندرس بود، مصادف گردید و به نظرش رسید که این آدم میتواند نمونه باشد . از اینرو با او قرار گذاشت که به کارگاه نقاشی آید و مدل نقاشی او شود. در موقع مقرر مرد مزبور آمد ولی نقاش او را شناخت و از او پرسید چه میخواهد و کارش چیست؟ مرد گفت: شما با من قرار گذاشتید که از من نقاشی کنید! نقاش پاسخ داد که شما را نمیشناسم و هرگز شما را ندیده‌ام ولی من با یکنفر گدا برای این کار وقت و ساعت تعیین کرده‌ام . مرد پاسخ داد : آری من همان گدا هستم که به نظر رسید آن لباسها برای نقاشی مناسب نیست ، بدین جهت این لباسها را برای خود تهیه کرده‌ام . نقاش گفت : من شما را در این لباس طاب نیستم ، من شما را همانطور که در کوچه دیدم با همان لباسهای پاره میخواستم. به همین نحو ، مسیح هم از ما میخواهد همانطور که هستیم با تمام بارهای گناه و زشتیهای خود به سوی او آئیم . عبارت وی اینست : « نیامده‌ام تا عادلان را ، بلکه تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم - انجیل لوقا ۵ : ۳۲ » باز هم میفرماید : « هر آنچه پدر به من عطا کند به جانب من آید و هر که به جانب من آید، او را بیرون نخواهم کرد - انجیل یوحنا ۶ : ۳۷ » عیسی مسیح تمام کسانی را که دعوت پر فیض

او را می‌پذیرند و امیدوارند که گناهان خود را ترك کرده و آمرزش خواهند یافت ، در نزد خود می‌پذیرد .

۲- « یوغ مرا بر خود گیرید »

این دومین قسمت دعوت مسیح است . به نظر من میرسد که بسیاری ، معنی و مفهوم کلمه « یوغ » را نمیدانند . یوغ عبات از تکه چوبی است که برگردن گاو هنگام شخم زدن میگذارند تا گاو ، راننده را اطاعت کند . یوغ نمونه تسلیم و رضا است . در ایام مسیح ، عادت قشون روم بر این بود که چون در جنگی فاتح و پیروز میشدند یا شهری را تسخیر میکردند ، دو نیزه در زمین فرو برده و نیزه دیگری بطور افقی بر روی آن دو قرار میدادند . این ترتیب را یوغ میخوانند و سربازان مغلوب شده یا اهالی شهر تسخیر شده را مجبور میکردند تا از زیر این طاق به علامت تسلیم بگذرند ! به همین نحو وقتی مسیح میگوید یوغ مرا بر خود گیرید ، مقصود او اینست که خود را به او تسلیم نمائیم . همانطور که سربازان مغلوب ، مجبور بودند مطابق دستور رومیان عمل کنند به همان طریق چون ما تسلیم مسیح گردیم ، اراده و تمایلات او باید در زندگی ما نظارت و حکومت کند . همانطور که مسیح شخصاً فرمود : « خوراك من آنست که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم - انجیل یوحنا : ۴-۳۴ » به همان نحو کسی که دعوت مسیح را می‌پذیرد ، خواهد گفت : هدف من آن خواهد بود که طبق دستور و اراده مسیح زندگی کنم و کار او

را ادامه دهم .

۳ = « از من تعلیم گیرید »

سومین قسمت این دعوت آنست که از مسیح تعلیم گیریم و او را بمنزله معلم و راهبر خود بپذیریم . باید انجیل را بخوانیم و بدانیم که چه تعلیم داده و سعی کنیم تعلیمات او را اجرا نمائیم زیرا دنیا هیچگاه تعلیماتی بهتر و عالتر از اینها به خود ندیده است . این تعلیمات به قدری ساده است که به آسانی میتوان آنها را فهمید . با وجود این به قدری عالی و والاست که بعد از دو هزار سال ، هنوز کسی نتوانسته از آن عالتر کلمه‌ای بگوید . تنها از تعلیمات مسیح نیست که باید چیزی بیاموزیم بلکه سر مشقی که به ما داده است نصب العین خود قرار دهیم . باید با قرائت انجیل ، تحقیق کنیم که وی چگونه با دیگران رفتار کرد ، چطور مردم اطراف خود را خدمت نمود ، چه صفات و مشخصاتی داشت و چه اخلاقی را دارا بود . این نمونه باید کمال مطلوب ما باشد و پیرویش بر ما فرض و واجب است . اگر در طلب نمونه و مدل بهتری باشیم ، سعی ما بیهوده و عبث میباشد زیرا تا روزی که مسیح ظهور نکرده بود مردم نحوه زندگی او را به چشم ندیده بودند ، تصور نمیکردند که زندگی کردن بدینگونه در این دنیا میسر است یعنی زندگانی آمیخته با اینهمه تواضع و صبر و شکیبائی و روح همدردی و این همه شهامت و جرأت و ایمان ! این همه محبت و انکار نفس و فداکاری ، هیچ در مخیله کسی خطور نمیکرد ! اینست

نحوه زندگانی که باید بمنزله کمال مطلوب و هدف ، نصب العین خویش سازیم

« بیائید نزد من » یعنی همانطور که هستید با تمام بارگناه ، با تمام آلودگی . « یوغ مرا بر خود گیرید » یعنی خود را به من تسلیم نمائید و متابعت از اراده مرا بر خود فرض و واجب بدانید . « از من تعلیم یابید » یعنی تعلیمات مرا راهنمای خود و زندگی مرا مدل و سرمشق خود قرار دهید. این است دعوت پر فیض مسیح و قبول آن ، نجات است .

۴ - وعده آرامش

با این دعوت يك وعده بزرگ هم همراه است . « بیائید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید و در نفوس خود آرامی خواهید یافت . » یعنی آسایش فکری ، قلب راحت و آسوده خواهیم داشت. این است هدیه مسیح به تمام کسانی که دعوت او را می پذیرند. انسان چقدر آرزوی آسایش و آرامش دارد ! انسان محتاج احکام جدید ، قوانین جدید ، دلایل جدید برای اثبات وجود خدا و سرزنش و نصیحت نیست بلکه نیازمند آرامش حقیقی است . آرامش و آسودگی از بارهائی که بر دوش او فشار آورده و او را خرد میکند . آسودگی از ترسهای که او را متوحش میسازد و آسودگی از گناهایی که او را تاه میکند. چند سال پیش در اروپا زنی بود که شبی در جنگل

پنهان شد و مراقب بود که دشمنش از آنجا گذر کند. وقتی آن مرد از آنجا میگذشت، زن خنجری در گلویش فرو برد و فرار کرد. مردم گمان میکردند که این مرد مرتکب خودکشی شده و هیچکس به زن سوء ظنی حاصل نکرد و لسی زن میدانست که مرتکب جنایت شده و قلبش به هیچوجه آرامش نداشت. او دائم در عالم خیال، خود را در جنگل میدید که خنجر بر گلوی دشمن فرو میبرد. مدت دو سال در آن حوالی زندگی کرد، ولی قلب او آرامش نداشت. به فکرش رسید که اگر از آن محل دور شود، شاید آسایش فکری حاصل کند. بدین منظور مدتی در نیویورک زندگی کرد ولی حس پشیمانی از ارتکاب گناه باز او را رنج میداد! باز هم از آنجا دورتر رفت و در شیکاگو رحل اقامت افکند و دوازده سال در این شهر به سر برد، بدون اینکه بتواند فکر خود را آسوده کند! غالب اوقات از شهر خارج میشد و به سوی دریاچه‌ای که در کنار شهر بود میرفت و دلش میخواست خود را در آب افکند و به رنج و شکنجه باطنی خود خاتمه دهد ولی جرأت نمیکرد زیرا از داوری خدا میترسید. این تصویری از ناراحتی قلب بشر و اشتیاق آتشین او به آرامش است! اشتیاق زن جانی به آرامش به حدی بود که پیوسته از شهری به شهری آواره میشد و حتی فکر خودکشی در مغزش خطوط میکرد! امروز عده زیادی، حال همین زن را دارند. نه اینکه مرتکب آدمکشی شده باشند بلکه بار پشیمانی و ترس از گناهان آمرزیده نشده بر دوش آنها فشار میآورد و از صمیم قلب آرزومند آسایش قلبی هستند.

آری ، بشر نیازمند آرامش است و برای به دست آوردن آرامش ، دست به هر نوع وسیله‌ای میزند . گاهی خود را با انواع و اقسام لذایذ و تفریحات سرگرم مینماید . به گردش میرود و رفقای خود را برای عیش و عشرت به خانه خود دعوت میکند . به بازیهای جور به جور میپردازد، به سینما میرود، قمار میکند، مشروب میخورد و امیدوار است با این وسائل ، افکاری را که باعث زحمت و ناراحتی اوست از خود دور سازد ! بعضی بدین منظور کتاب میخوانند و با رومانها ، داستانها ، کتاب‌های علمی و شرح حال اشخاص خود را سرگرم میکنند و یا ساعتها می‌نشینند و به رادیو گوش میدهند . بعضی از کشوری به کشور دیگر مسافرت میکنند و از شهری به شهری میروند و گمان میکنند که مشاهده چیزهای جدید خاطره گذشته را از یاد میبرد . یکی از وعاظ آمریکائی که روزگاری در نیوزیلاند مشغول وعظ بود، روزی پیش از وعظ ، یادداشتی بدین مضمون به دستش دادند :

« آیا میتوانید به من بگوئید از کجا میتوانم شادمانی و نشاط عمیق و جاودانی و قانع کننده به دست آورم ؟ من هر جا به دنبال آن رفته و جست و جو کرده‌ام ولی هنوز آنرا به دست نیاورده‌ام ! آنرا در تحصیل مال و ثروت جست و جو کردم ولی آنجا هم نتوانستم اثری از آرامش به دست آورم ! خواسته‌ام با سعی و کوشش و کار بدان دست یابم ولی موفق نشده‌ام ! دست به دامن موسیقی و هنر زده‌ام تا از آنها آرامش بیابم ولی آنرا نیافته‌ام ! دنبال آن به سراغ فلسفه و علوم رفته‌ام و آنرا نجسته‌ام ! خواسته‌ام بوسیله مسافرت به تحصیل

آن موفق شوم و اکنون از سفر دور دنیا برمیگردم ولی آنرا در مسافرت نیافته‌ام ! آیا میتوانید بگوئید در کجا آنرا باید به دست آورد ؟ »
این داستان زنی بود که به امید تحصیل آرامش و شادمانی برای قلب ناراحت خود به هر گونه وسیله‌ای توسل جسته ولی تمام مساعی او بی اثر مانده بود !

جمعی به استعمال مشروبات الکلی و تریاک مشغول میشوند و در چند دقیقه فراموشی که این مواد مخدره به وجود می‌آورد در غفلت و بیخبری به سر می‌برند و یگانه نتیجه‌ای که از این کار میگیرند، نیش وجدان است که پس از برطرف شدن آثار اولیه مخدرات پیدا میشود و ناراحتی درونی با شدتی هر چه بیشتر به آنها هجوم میکند ! بعضی متوسل به رسومات مذهبی میگردند، مکرر نماز میخوانند، روزه میگیرند، به فقرا احسان میکنند، هر روز برای زیارت به یکی از اماکن متبرکه میروند و به ریاضتهای بدنی تن میدهند ولی با تمام این مراتب عطش آنها برای آرامش فرو نمی‌نشیند !

« سادو ساندرسنگ » درویش مسیحی حکایت میکند مردی را مشاهده نموده که از یکسال و نیم قبل به ریاضت پرداخته و در روی بستری از میخ دراز کشیده بود ! سادو از وی پرسیده بود که : آیا منظور از اینهمه رنج و شکنجه و ریاضت چیست ؟ مرد پاسخ داده بود که : من این کار را میکنم تا جسم خود را بکشم ! سوراخهایی که این میخها در تن من باقی میگذارد به اندازه زخمهایی که در اثر گناهان و تمایلات شریرانه من ظاهر میشود، اذیت و زحمت ندارد . منظور

من اینست که این تمایلات را در خود بکشم و تحصیل نجات کنم ولی هنوز به منظور خود نرسیده‌ام! حصول آن چندین سال وقت و چندین بار تولد لازم دارد. سپس سادو ساندرسنگ از آزمایشهای خود شمه‌ای بر او فرو میخواند و شرح میدهد که چطور قلب او در اثر ناراحتی پاره شده و چطور سعی کرده که فقط بوسیله ریاضت و تولدهای نو، آرامش به دست آورد و چگونه در اثر تسلیم قلب خود به مسیح، آرامش قلبی به دست آورده است. ولی مرتاض پاسخ میدهد که: من هیچ باور نمیکنم که بتوان با آن ترتیب و درطول عمر کوتاه به تحصیل نجات موفق شد. بدین نحو به شکنجه جسمی خود در روی تختخواب میخی ادامه داد به امید اینکه پس از سالها رنج و مشقت آرامش قلب به دست آورد.

باز هم کسان دیگری هستند که آزمایش های گوناگون کرده و هیچ امید آرامشی به دست نیاورده‌اند! آنها اینطور یقین میکنند که در این دنیا نمیتوان به تحصیل آرامش توفیق یافت و بدین نحو مرتکب خودکشی میشوند! ممکن است این اشخاص به این طریق از دست فقر یا گرسنگی یا قرض رهایی یابند ولی نمیتوانند از دست ندامت یا شرمساری یا بارگناه رهایی یابند

برای اینگونه اشخاص، قول و پیمان مسیح چقدر شیرین است که میفرماید: « بیایید نزد من و من شما را آرامی خواهم بخشید. » این عهد و پیمان در سراسر دنیا در اعماق قلب های محزون و شکسته تأثیر عجیبی بخشیده است. هنگامی که يك دختر ایرانی ایمان خود

را به مسیح اعتراف نمود ، از او پرسیدم چه عاملی بود که برای نخستین مرتبه او را به سوی دین جدید رهبری کرد ؟ او چنین پاسخ داد : وقتی ضمن يك موعظه این آیه را شنیدم که میگوید « بیائید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. » در کلیسای انگلستان مجسمه مرمری به شکل دختری در حالی که رو به کتاب از هم گشوده ای زانو زده است ، وجود دارد . این مجسمه از طرف ملکه ویکتوریا به یادگار یکی از شاهزاده خانمهای سلطنتی که در جوانی بدرود زندگانی گفته در اینجا نصب گردیده است . این دختر در دقایق آخر بیماری خود ، کتاب مقدس را برداشته بود تا مطالعه کند. پس از ساعتی او را دیدند که جان سپرده در حالی که روی صفحه ای از کتاب خم شده و این آیه دیده میشود : « بیائید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید . » يك خانم مسیحی برای دیدن يك زن بینوا که در خانه ای واقع در دخمه های شهر نیویورک در حال احتضار بود ، رفت . اطاقی خفه و تاریک بود و زن با درد و رنج به سر میبرد . خانم شروع به قرائت آیاتی از انجیل کرد و وقتی به دعوت فیض آمیز مسیح رسید که میگوید « بیائید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من ، شما را آرامی خواهم بخشید » ، زن از خانم مزبور تقاضا کرد که آنرا دو باره تکرار کند . چون خانم برای بار دوم آنرا بر زبان آورد ، زن برای بار سوم تقاضای تکرار آنرا نمود . بدین نحو خانم مزبور آیه را آنقدر تکرار کرد تا زن مذکور درگذشت .

کسی را فریب نمیدهند ، کلمات رکیک و ناپسند به کار نمیبرند و همین برای آنها کافی است و به نظر خود ، مردمان خوبی هستند و خدا از آنها راضی است . نداشتن عادت بد به خودی خود ، خوبست ولی باز این مسئله باقی میماند .

پس اشخاص برای خدمت به خدا با هموعان خود چه عمل مثبتی انجام میدهند ؟ خدا همانطور که انتظارات خوبی و خیر منفی از ما دارد ، منتظر خوبی و خیر مثبت هم از ما هست و تعالیم عهد جدید آنست که تقصیر و تعلل در انجام امر نیک هر موقع که فرصت آن از دست برود ، خود گناهی است . « هر که نیکوئی کردن بداند و به عمل نیاورد ، او را گناه است - رساله یعقوب ۴ : ۱۷ »

در جریان یکی از جنگها یکنفر سرباز مفقودالایر و غایب بود . جای او در صفی که قرار داشت خالی ماند ولی پس از پایان جنگ این شخص پیدا شد و از او توضیح خواستند که کجا بوده است ! وی جواب داد که برای گردش رفته و مشغول جمع آوری گل بوده است ! البته جمع آوری گل ، کاری است خوب و هیچ بدی در آن نیست . با وجود این ، سرباز محاکمه نظامی شد .

جرم او چه بود ؟ جرم او چیدن و جمع آوری گل نبود بلکه قصور او ، غیبت از میدان جنگ بود . عدم انجام وظیفه هم مانند عمل ناپاک و بد گناه است .

عیسی راجع به سیئات عدم انجام کار خوب ، تعالیم بسیاری میدهد . وی داستان مسافری را بیان میفرماید که در بین راه مورد هجوم

مرد جوانی با اخلاقی زشت و رفتاری ناپسند و بیدین وارد ارتش گردید و به میدان جنگ اعزام شد. مادرش برای او يك جلد كتاب عهد جديد فرستاد و از او درخواست كرد كه هر روز آیه‌ای را بخواند. پسر برای خاطر مادرش فرمان او را قبول كرد. اولین آیه‌ای را كه باز كرد و خواند، همان دعوت پرفیض مسیح بود. این آیه در اعماق قلب او مؤثر واقع شد زیرا چند روز بعد او را در میدان جنگ كشته یافتند در حالی كه كتاب عهد جديد در دستش باز و این آیه نمایان بود! عهد و پیمان و دعوت مسیح برای هر يك از طبقات مردم در سراسر دنیا، خواه دختر ایرانی، خواه يك شاهزاده خانم انگلیسی، خواه يك زن بینوا در كنج دخمه‌های نیویورك و خواه يك سرباز خشن در میدان جنگ، اثر قطعی و شادی و آرامش ابدی دارد.

آیا این پیمان قابل اعتماد است؟ آیا کسی كه دعوت مسیح را می‌پذیرد از دست عذاب و ندامت و ترسی كه بر او فشار می‌آورد و قلب او را متوحش می‌كند، راحت و آسوده می‌گردد؟ آیا تسلیم به مسیح در حقیقت آرامش فكر و آسایش قلب به شخص خواهد بخشید؟ من از تجربه شخصی خود میتوانم پاسخ دهم كه بلی، و بسیاری را هم میشناسم كه همین شهادت را میدهند. من به شما شمه‌ای از شرح حال خانم نیوزیلاندی گفتم كه در جست و جوی آرامش و نشاط، تمام دنیا را سیاحت کرده بود، بدون اینکه توفیقی حاصل کرده باشد ولی بقیه داستان او را برای شما شرح ندادم. واعظ امریکائی

آن شب در طی وعظ خود دفتر یاد داشت این زن را خواند و گفت راهی که برای او باز است تا آنچه را جست و جو میکند بیابد، آنست که خود را به مسیح تسلیم نماید. در پایان جلسه خانم مزبور با واعظ گفت و گو کرد و زن قلب خود را به مسیح تسلیم نمود. شب بعد ضمن جلسه، زن از جا برخاست و بیان کرد چگونه سعی داشته است که در سایه ثروت و کامرانی، گردش و مسافرت، رضایت و آرامش قلب به دست آورد ولی موفق نگردیده است. اما در شب پیش قلب خود را به مسیح تسلیم نموده و فوراً جمعیت خاطر و آرامش و نشاطی را که سالهای بیهوده در جست و جوی آن بوده به دست آورده است. من داستان يك زن قاتل را برای شما نقل کرده‌ام ولی آنرا به اتمام نرسانیدم. يك شب این زن به کلیسا رفت و در پایان جلسه تقاضا کرد که شخصاً واعظ را بطور خصوصی ملاقات کند. واعظ زن را به اطاق خود برد و زن داستان جنایت خود را به وی گفت و عذاب و ناراحتی سالهای دراز خویش را برای او بیان کرد. واعظ برای او توضیح داد که چگونه مشمول عفو و بخشایش الهی خواهد شد و بوسیله ایمان به مسیح، از دست عذاب وجدان رهایی خواهد یافت زیرا این زن مدت چهارده سال بود که آسایش قلبی و آرامش باطنی نداشت! اکنون در اثر تسلیم خود به مسیح از بارگناه رهایی یافته و قلب او آرامش پیدا کرده است. از آن به بعد مدت سی سال این زن در روشنائی و خوشی و شادمانی زندگی کرد و سعی داشت دیگران را کمک کند که در این شاهراه قدم بردارند تا وارد حیات جاودانی و

نورانی گردند.

ژوستینان شهید یکی از فلاسفه قرن دوم بود که فلسفه‌های مختلف زمان خود را مورد مطالعه قرار داد به امیدی که در آنها حقیقی بجوید تا فکر او را قانع و قلب او را آرام کند. اول فلسفه رواقیون را مورد مطالعه قرار داد ولی در آن قناعت و رضایت پیدا نکرد! سپس به فلسفه فیثاغورث پرداخت و باز هم خود را ناراضی و ناراحت دید! سپس در فلسفه افلاطون غور کرد و فکر او تا مدتی در این فلسفه غوطه‌ور بود. یکروز موقعی که در کنار دریا مشغول گردش بود، پیر مردی را ملاقات کرد که راجع به عیسی مسیح و تعلیمات او با وی سخن میگفت. ناگهان شعله‌ای در درون او مشتعل گردید و نه تنها متوجه رجحان و برتری تعلیمات مسیح گردید بلکه در مسیح آرامش قلبی را که روحش از عطش آن میسوخت، به دست آورد و در راه این ایمان نوین در روم شربت شهادت را چشید.

پاندیت رامابای، خانمی هندی که پدرش از هندوهای بسیار متعصب بود با خواهر و برادر و پدر و مادرش به نام زوار از این شهر به آن شهر و از جایی به جایی میرفتند. پس از مدتی قحطی روی داد و در ظرف چند ماه پدر و مادر و خواهرش مردند. رامابای و برادرش تنها ماندند ولی به برنامه خود مبنی بر زیارت امکنه مقدسه ادامه دادند. بیش از هزار فرسخ راه پیاده رفتند و در جوی‌های مقدس غسل کردند! معابد را زیارت نمودند، بتهارا پرستش کردند و از خدایان خود منتظر کمکهای مخصوصی در ازاء تمام این زیارت‌ها

بودند ولی کمکی به آنها نرسید! در نتیجه، ایمان آنها سرد و قلب آنها ناراحت شد. رامابای در اثر مطالعه کتاب هندوها چنین دید که یگانه امید نجات برای یکنفر زن، همانا وجود شوهر است و چون ازدواج نکرده بود، خود را در ورطه ناامیدی و بیچارگی یافت. طولی نکشید که ازدواج کرد ولی پس از دو سال شوهرش مرد و با قلبی که هنوز ناراحت بود برای تحصیل به انگلستان رفت. یکروز او را بخانه‌ای مخصوص زنان گمراه که در زندگی سقوط کرده بودند، بردند. او از اینکه میدید برای رهائی زنان گناهکار اقداماتی میشود، دچار حیرت و تعجب گردید! وقتی بعضی از زنان نجات یافته را دید و زندگانی متبدل آنها را مشاهده کرد که خودشان را وقف آسایش بیماران و مرضای بستری کرده‌اند، ملتفت شد که مسیح میتواند چنین شعله‌ی محبتی را در دل زنان گناهکار بر افروزد و حیات انسانی را که در اثر گناه تباه گردیده، اینگونه تغییر دهد. رامابای چون متوجه شد که در حقیقت، مسیح نجات دهنده‌ی نوع بشر است لذا در آنجا قلب خود را به مسیح تسلیم کرد و آرامش و رضایتی را که سالها دنبال آن بود، پیدا کرد و از آنجا به هندوستان برگشت تا برای بالا بردن سطح حیات زن در موطن خود عالیترین خدمات را انجام دهد.

دعوت فیض آمیز مسیح برای همه است. وعده او خواه برای زن و خواه برای مرد، خواه برای شرقی و خواه برای غربی، خواه برای یکزن قاتل و خواه برای یک فیلسوف، خواه برای قرن دوم و خواه برای قرن بیستم نیکو میباشد. آنچه را که مسیح برای دیگران

انجام داده ، برای شما نیز انجام خواهد داد. اگر شما همینقدر دعوت او را بپذیرید ، وی آن بار سنگین را که بر زندگی و بدن شما فشار میآورد و آنرا خرد میکند ، خواهد برداشت . مسیح ، ترس و شرمساری و ندامت را که قلب شما را متوحش میکند و شمارا ناراحت مینماید از بین خواهد برد . وی هرگونه ناراحتی که قلب شما را آزار میرساند از شما دور خواهد کرد و بجای آن آرامش عجیبی در دل شما پدید خواهد آورد و احساس خواهید کرد که گناه شما آمرزیده شده است و اعتماد کامل مبنی بر اینکه روابط بین شما و خدا کاملاً حسنه است . در صورتی که قلب شما معذب و وجدان شما ناراحت باشد ، مسیح شما را به آرامش دعوت میکند .

« بیایید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید . یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده دل میباشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت ؛ زیرا که یوغ من خفیف است و بار من سبک . »

پایان

دزدان واقع شد و مجروح گردید و در کنار جاده به حال مردن افتاد. از آنجا يك كاهن و پس از آن يك لاوی گذشتند. (لاوی کسی است که در معبد موقع عبادت كاهن را كمك میکند.) هر دو نفر حال زار و تضرعات مسافر بیچاره را دیدند ولی همینقدر نگاهی به او کرده و از آنجا گذشتند تا اینکه یکنفر سامری، یکی از افراد نژاد دیگر از آنجا عبور کرد و او را دیده به سوی او آمد و زخمهای او را بست و بر مرکب خود سوار کرد. او را به مهمانخانه‌ای برد و از او توجه کرد - انجیل لوقا ۱۰ : ۳۰ - ۳۵. وقتی شخص این داستان را میخواند، نمیتواند از این احساس جلوگیری کند که كاهن و لاوی هر دو گناهكار بزرگی بودند. البته آنها مانند دزد، مسافر را غارت نکرده بودند ولی حاضر بودند او را واگذارند تا در کنار جاده جان بسپارد! آنها حاضر نشدند که روح رحمت و شفقت از خود نشان دهند و قصور آنها حاکی از کژی و نارسایی در درون و قلب آنها بود.

عیسی همچنین داستان مردی را بیان میفرماید که بار سفر بست و به نوکران خود مبلغی پول داد که در غیاب او به تجارت پردازند. ولی هنگامی که بازگشت به دونفر اولی انعام و اکرام کرد و سومی را اخراج نمود - انجیل متی ۲۵ : ۱۴-۳۰. چرا؟ آیا این مرد پول مولای خود را دزدیده یا با آن قمار کرده بود؟ هیچکدام ولی آن را در زمین مخفی داشته بود! این مردکاری نکرده بود اما در کار نکردن مرتکب خطا شده بود.

عیسی در پایان این مثل توضیحی راجع به روز داوری داد که در آن روز مردم به حضور شاه شاهان برای داوری حاضر میشوند ولی بعضی از طرف سلطان به شادمانی ابدی میرسند و برخی به عذاب مبتلا میشوند! آیا دسته دوم چه کرده‌اند که باید چنین مکافات ببینند؟ آیا آنها شرابخواره بوده‌اند یا از ناقضین شریعت و یا بت پرست بوده‌اند؟ آنها خودشان هم نمیدانستند که چرا این مجازات در باره آنان اجرا شده است تا اینکه قاضی به آنها گفت: «چون گرسنه بودم مرا طعام ندادید، تشنه بودم مرا آب ندادید، غریب بودم مرا جا ندادید، عریان بودم مرا نپوشانیدید، مریض و محبوس بودم عیادت‌م نمودید - انجیل متی ۲۵: ۳۱-۴۶»

این دسته فرصتی داشتند که به هموعان خود خدمت کنند ولی از انجام خدمت قصور ورزیده بودند. یکدفعه هم عیسی پرده را بر میدارد و به ما تصویر روحی را که در عذاب جهنم به سر میبرد، نشان میدهد. این روح برای تسکین درد و رنج خود استغاثه میکند که این مرد که بود؟ یکنفر زرد؟ یکنفر زنا کار؟ یکنفر قاتل؟ خیر! فقط مردی ثروتمند بود که با خودخواهی و خودبینی زندگی کرده و جز به خود و راحتی خود به هیچکس و به هیچ چیز نمی‌اندیشیده. او مردی بوده که هر روزه فرصت داشته است تا به گدایان بیچاره‌ای که در آستانه خانه‌اش دراز کشیده بودند کمک کند ولی هیچ کاری برای آنها نکرده است - انجیل لوقا ۱۶: ۱۹ - ۳۱. نباید تصور کنیم که فقط انجام کار بد گناه است بلکه انجام ندادن کار خوب هم گناه

مهلکی است .

من همه گناهان را بزرگ شمرده‌ام ولی عیسی مسیح میفرماید گناهی است که از همه بزرگتر و سرآمد همه گناهان ، گناهی که نه در این دنیا امید آمرزشی برای آن هست و نه در دنیای آینده - انجیل متی ۱۲ : ۳۱ و ۳۲ . این گناه وحشت‌انگیز چیست ؟ این گناه عبارتست از امتناع ممتد از پذیرفتن دعوت خدا . مردی صدای دعوت خدا را می‌شنود که او را میخواند تا توبه نماید و طریق زندگی پر از گناه خود را ترک کند و با کمال خضوع و خشوع تسلیم خدا گردد ولی این شخص پیوسته از قبول این دعوت سر باز میزند و قلب او سخت تر و سخت تر میشود تا اینکه بالاخره به جایی میرسد که وی دیگر حتی میل و فرصت ترک حیات گناه‌آلود و بازگشت به سوی خدا را از دست میدهد . بعضی از شما که این کتاب را میخوانید شاید بارها و مکرر در مکرر از طرف خدا دعوت شده‌اید ولی از قبول این دعوت و توجه به آن قصور ورزیده‌اید ! اگر چنین باشد از شما درخواست میکنم دیگر این دعوت را رد نکنید ، مبادا مبتلا به پشیمانی جاودانی شوید بلکه بهتر است در حال فروتنی مانند آن شخص باجگیر که در داستان عیسی ذکر شده است توبه کنید و بگوئید : « خدایا ، بر من گناهکار رحم فرما - انجیل لوقا ، باب ۱۸ آیه ۱۳ »

نتایج گناه

• مزد گناه موت است. رومیان ۶: ۲۳ •

وقتی مردی به دنبال شغل است و کار تازه‌ای به دست می‌آورد ، مرتب سؤال میکند که چه کاری باید انجام دهد و روزی چند ساعت باید کار کند ؟ آیا هر هفته یکروز تعطیل خواهد داشت ؟ ولی سؤال اصلی این است که مزد یا حقوق این کار چه مبلغ خواهد بود ؟ می‌خواهد بداند که آیا با مزد دریافتی میتواند خانواده خود را اداره نماید و آیا خواهد توانست برای آینده خود پس انداز کند یا اینکه با مزد بیشتری کار دیگری به دست آورد ؟ همینطور هم در موضوع گناه ، هیچ مسئله‌ای مهمتر از این نمی‌باشد . مزد گناه چیست ؟ آیا این یکنوع معامله است ؟ نتایج حاصله از آن چه خواهد بود ! راجع به نتایج گناه است که من در این فصل می‌خواهم وارد بحث شوم .

اول - تقصیر

نخستین نتیجه گناه تقصیر است . مفهوم این عبارت اینست که اگر من مرتکب گناهی شده‌ام ، طبعاً مقصرم و مسئول انجام آن . هر

خطائی در کار باشد ، هر بدی که از آن عیان گردد به من مربوط است. این باری است که من باید بر دوش گیرم و نمیتوانم بگویم که من مرتکب این عمل نشده‌ام . خدا هم نمیتواند بگوید که من مرتکب آن نشده‌ام . بار این تقصیر را نمیتوانم به دوش دیگری بگذارم ، این بار از آن من است .

خدا هم نمیتواند دیگری را نسبت به آن مقصر بداند . خدا ممکن است این گناه را بیامرزد ولی عفو و بخشایش او اصل موضوع را که من مرتکب گناه شده‌ام و من مسئول آنم تغییر نمیدهد . این حقیقت در جای خود باقی است و برای همیشه باقی خواهد بود که من مرتکب کار خلافی شده‌ام. من قبل از ارتکاب عمل خلاف ، بیگناه بودم ولی اینک گناهکارم و دیگر نمیتوانم بیگناه باشم . ممکن است من گناهکاری آمرزیده باشم ولی همیشه گناهکارم . بهتر است این مطلب را در مورد پطرس شاگرد عیسی توضیح دهیم که در جریان محاکمه عیسی ، سه بار انکار کرد و گفت از شاگردان او نیستم . او بمحض اینکه به عظمت خطای خود پی برد ، بیرون رفت و از گناه خود با اشکهای تلخ توبه کرد . عیسی هم با طیب خاطر او را عفو فرمود و خدا هم او را آمرزید . پطرس بعد از آن ، عمر خود را وقف تأسیس کلیسای مسیح و انتشار ملکوت خدا نمود و متحمل مشقات شد و به حبس افتاد و شکنجه دید و بالاخره شربت شهادت نوشید . ولی تمام خدمات و مشقات او در راه مسیح نمیتواند حقیقت گناه او را محو سازد . پطرس همیشه به عنوان کسی شناخته خواهد شد که

مولای خود را انکار کرد .

دوم - ناراحتی قلب و خاطر

دومین نتیجه گناه ناراحتی قلب انسان است . در جریان یکرشته گفت و گوهای دینی ، یکبار از شخصی پرسیدم که آیا دارای آرامش دل است یا خیر ؟ تعجب کردم وقتی این مرد پاسخ داد که دل او کاملاً راحت است .

ولی چند روزی بیشتر نگذشته بود که صبح زود با کمال آشفتگی به خانه من آمد و به محض اینکه نشست، از من درخواست کرد که برای او دعا کنم! از او پرسیدم چرا انتظار دارد که مخصوصاً من برای او دعا کنم؟ جواب داد که قلب من ناراحت است و شبها نمیتوانم بخوابم زیرا خیلی آشفته خاطرم . وجدان من مرا عذاب میدهد و شما هیچ نمیتوانید حس کنید که اضطراب و آشفتگی یعنی چه! دعا کنید که من آرامش خاطر پیدا کنم . اینست ناراحتی و اضطرابی که از گناه ناشی میشود . علت آن چیست ؟

۱- حس تقصیر و شرمساری

قبل از هر چیز حس تقصیر و انفعال بر انسان عارض میشود . نه تنها انسان همانطور که شرح داده‌ام مقصر است بلکه خودش این تقصیر را احساس مینماید . ضمیر خویش او را محکوم میسازد و به او میگوید که مرتکب عمل خلاف شده است . وی مشاهده میکند که

خود را آلوده ساخته و آدمی است ناپاك . « از درون دل انسان صادر میشود خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی و . . . - انجیل مرقس ۲۱:۷ » این است تعلیم مسیح . وقتی شخص ، گناهی مرتکب میشود و نظری به صفحه قلب شریسر خود می افکند ، ناپاکی آن را احساس مینماید و به همراهی حس تقصیر و ناپاکی ، يك حس شرمساری هم بر او چیره میشود . مراقب بچه ای که مرتکب تقصیری شده است باشید و ببینید چطور سر خود را پائین می اندازد و صورت خود را پنهان میکند و از نگاه کردن به شما خودداری مینماید . علت چیست ؟ حس تقصیر و شرمساری بر او عارض گردیده است .

یکبار که يك عده مهمان برای نهار دعوت کرده بودیم ، خانم من لوازم پذیرائی را از قبیل سماور ، استکان نعلبکی ، چای ، قند ، کیک و شوکولات حاضر کرده بود . چند دقیقه برای انجام کاری خارج شد و چون برگشت مشاهده کرد که کیک از چندجا سوراخ شده است . اول فکر کرد که کار پسر کوچک میباشد ولی او مدعی شد که اطلاعی از موضوع ندارد .

بالاخره دختر کوچک خود را پیدا کردیم ، درحالیکه صورت و دستها و همه لباسش همه به شوکولات آلوده شده و پشت پیانو پنهان گشته بود .

چرا این دختر از ما پنهان شده بود ؟ زیرا میدانست کار غلطی کرده است و خجالت میکشید . آدم و حوا هم همینطور خودشان را در باغ عدن پنهان ساختند زیرا تمیز داده بودند که از اوامر خدا سرپیچی

کرده‌اند - سفر پیدایش ۸:۳ . در کتاب مکاشفات ۱۵:۶ و ۱۶ جریان روزی برای ما تشریح شده که بزرگان زمین ، پادشاهان و ثروتمندان ، خود را در درون قاری پنهان خواهند ساخت و از صخره‌ها و کوه‌ها تقاضا میکنند که بر ما فرود آید و ما را از نظر خدا پنهان کنید . تمام این توضیحات ، تصویرهایی است که نشان میدهد انسان در نتیجه گناه مبتلا به چه خجالتی میشود .

۲- پشیمانی

با حس تقصیر و شرمساری يك چیز دیگر هم همراه است که آنهم حس پشیمانی میباشد . قبل از اینکه شخص مرتکب گناه گردد ، گناه در نظر او خوب و جالب توجه است . حس لذتی که از آن متصور است و سوسه آور میباشد و منافی که از آن مطلوب است چنین مینماید که ارزش ارتکاب خطا را دارد ولی پس از انجام عمل ، لذت به درد و رنج تبدیل یافته و مذاق شخص تلخ میگردد و هر يك از اعمال گناه دوباره زنده شده و حس ندامت میآورد ! آنگاه شخص فریاد بر میآورد که چرا من این کار را کرده‌ام ؟ ای خدا ، کاشکه من مرتکب این عمل نشده بودم ! ولی دیگر خیلی دیر شده و عمل ارتکاب گناه انجام یافته است . یا اینکه موضوع ممکن است چیزی و کاری باشد که شخص مزبور آن را انجام نداده و وظائفی بوده که در انجام و اجرای آن قصور کرده و یا يك فرصت طلائی از دست داده که ممکن است هیچگاه بازنگردد . چنین شخصی فریاد بر میآورد که مرضی بر من عارض شده که این وظیفه

را انجام نداده‌ام؟ آه، چه میشد اگر فرصت دیگری هم به دست می‌آمد؟ این حس پشیمانی شخص را ناراحت میکند، خواب خود را از دست میدهد و اشتهای او کم میشود. چنین شخصی همه کار میکند که شاید گناه خود را فراموش نماید. به مهمانی میرود، به مشروب، تریاک و عیاشی روی می‌آورد و مسافرت میکند ولی باز افکار مشوش به مغز او باز میگردد. یونانیان قدیم عقیده داشتند حوض آبی وجود دارد که اگر کسی از آن بنوشد، میتواند گذشته خود را کاملاً فراموش نماید ولی ما میدانیم که این فقط افسانه‌ای است که حقیقتی در آن وجود ندارد. اما افسانه‌ای که به حقیقت نزدیک است، افسانه مربوط به قائن است. چنین روایت شده که چون قائن برادر خود هابیل را کشت، دید که دو چشم درشت از آسمان بر او خیره گردیده است. اگر او چشمان خود را میبست و سعی میکرد که بخوابد، باز هم آن دو چشم را میدید که بر او خیره مینگرند. از خانه و مسکن خود مهاجرت کرد تا در جای دیگری سکنی گزیند به امید اینکه شاید از دست این دو چشم رهائی یابد ولی آنها در هر جا او را تعقیب میکردند. منظور از این دو چشم چه بوده؟ آری این ندامت و پشیمانی قلبی او بود که او را نگران میکرد. پشیمانی گاهی شخص را به خودکشی و امیدارد چنانکه در مورد یهودای اسخریوطی که عیسی را به دشمنان تسلیم کرد همینطور شد - انجیل متی ۲۷:۳-۵.

جوانی که در خانواده خوبی نشو و نما یافته و تربیت شده بود به شهر لندن رفت و در آنجا به وسوسه افتاد و در پست‌تسرین مدارج

لهو و لعب غوطهور شد . یکروز که باران میبارید ، بناچار به يك مجلس دینی رفت تا باران او را خیس نکند . در پایان جلسه ، واعظ مؤدبانه او را خوش آمد گفت ولی او با خشونت پاسخ داد . متدرجاً تحت تأثیر کلمات مهرآمیز واعظ نرم شد و شروع به شرح داستان زندگی خود کرد و به واعظ چنین گفت : راجع به جهنم با من صحبت نکنید زیرا من آنجا بوده‌ام ! این است کاری که پشیمانی میکند . پشیمانی زندگی را در این دنیا به جهنم مبدل میسازد و مکافات گناه در جهان آینده هر چه باشد ، پشیمانی قسمتی از آن مکافات است .

۳- ترس

علاوه بر شرمساری و پشیمانی ، عامل دیگر در ناراحت کردن قلب عبارت است از ترس ، ترس از کشف شدن حقیقت امر و چون مردم میترسند که مبادا پرده از روی گناهان آنها برداشته شود لذا هزار جور دروغ میگویند ، به محاسبات خود دست میبرند و چیزهای خالی از حقیقت در آن وارد میکنند . به مردم رشوه میدهند تا چیزی را که میدانند ، به دیگران نگویند و باز میترسند که مبادا گناهان آنها آشکار شود . ترس دیگر ، ترس مجازات است .

چه خوب به یاد میآورم که زمان کودکی وقتی مرتکب عمل خلافی میشدم ، چطور از تنبیه پدرم بیم داشتم و آرامش فکر از من سلب میشد تا وقتی که موضوع خاتمه مییافت . همینطور هم مردم از مکافات گناهان خود میترسند ، خواه این ترس از دولت باشد خواه از خدا .

مخصوصاً ترس و وحشت آنها از مجازاتی است که در دنیای آینده به انتظار آنها می‌باشد و این ترس منتهی به ترس از مرگ می‌شود. اینها میدانند که خدا عادل است و نمیگذارد گناهی بدون مجازات بماند. اینها میدانند که مرگ آنها را به پیشگاه داور عادل میکشد و آنجا برای حیات پر از گناه خود محاکمه میشوند. ممکن است اینها خیلی از مرگ بترسند. يك كافر چنین گفت :

« اگر من میدانستم که مرگ يك خواب جاودانی است ، بسیار خورسند میشدم ولی میترسم که کتاب مقدس راست باشد. اگر کتاب مقدس راست باشد ، هرگونه امیدی از دست رفته است و من برای همیشه در گمراهی افتاده‌ام . »

یکی از دوستان من که پزشک می‌باشد ، داستان مرگ یکی از مالکین ثروتمند را که در آخرین روزهای بیماریش به مداوا مشغول بوده به من باز گفت . این مرد ثروتمند در مدت عمر خود مرتکب مظالم زیادی شده و از برکت قدرت و پول، مجازات هیچیک از بدیها را نداده بود ولی میدانست که بزودی در پیشگاه محکمهٔ عدل خدا باید حاضر شود . او در عالم ترس و وحشت به گریه می‌افتاد و فریاد بر می‌آورد که خدا انتقام میکشد ، خدا انتقام میکشد ! در حالی که هنوز این کلمات بر زبان او جاری بود ، رخت به عالم دیگری کشید . آیا با این حس تقصیر و شرمساری ، با این حس ندامت ، با این ترس و وحشت دائمی ، عجیب است که گناهکار آرامش قلب ندارد ؟

سوم - انحطاط اخلاقی

از نقطه نظر اخلاقی نتیجه گناه ، انحطاط و تدنی اخلاقی است. وقتی وبا در ناحیه‌ای شیوع پیدا میکند ، ابتدا یک نفر مبتلا به این بیماری میشود سپس دیگری و دیگری تا اینکه تمام آن جامعه مبتلا میگردند. تأثیرات گناه هم در اخلاق و صفات انسانی همین تأثیر را دارد .

گناه با يك ميل نفسانی یا شیطانی آغاز میگردد سپس راه و رسم شیطانی به میان میآید و بعد از آن ، عمل شیطانی انجام مییابد . يك عمل بد ، عمل بد دیگری را در پی خود دارد . انتخابات بد نتیجه اش عمل بد است و عمل بد منجر به عادات بد میشود. عادات بد حاصلش اخلاق بد است و اخلاق شخص رفته رفته خراب میشود .

این انحطاط به قدری تدریجی است که خود شخص توجهی به آن ندارد . هر گناه از گناه قبلی آسانتر به نظر میآید و چون عادت در وجود رخنه کرد خیلی سخت است که کسی آنرا از خود دور سازد . همانطور که عیسی میفرماید « هر کس که گناه کند ، غلام گناه است - انجیل یوحنا ۸: ۳۴ »

زمانی يك جنایت بزرگی انجام شده بود و مأمور آگاهی که کشف قضیه برعهده او بود، فهمید که مجرم کیست. مشکل در آن بود که چگونه این شخص را توقیف نماید زیرا سر و کله زدن با او بسیار خطرناک بود . مأمور آگاهی برای اینکه از تولید سوء ظن جلوگیری کند با جانی طرح دوستی ریخت و رفته رفته رشته رفاقت آنها محکم

شد تا جائیکه با جانی در موقع ارتکاب عملیات ناشایست ، همراه او میرفت و به این نحو اعتماد وی را نسبت به خود جلب کرد .

یکروز به عنوان شوخی دستبند بردست جانی گذاشت تا امتحانی کرده باشد ولی به محض اینکه دستبند را زد ، فوراً آنرا قفل کرد و ویرا گرفتار ساخته توقیف نمود . عادت هم همینطور بر دست شخص دستبند میزند ، خواه این عادت شرارت یا حرص یا خودخواهی یا شهوت یا غرور باشد. روز به روز و قدم به قدم او را تحت اختیار خود در میآورد تا اینکه ویرا کاملاً و محکم در قید خود نگه دارد . چون عادات ، اخلاق شخص را تحت نفوذ خود قرار دهد رهایی از آنها بسی دشوار خواهد بود . این عادات میخوانند همیشگی و دائمی باشند . قلب سخت میشود ، ضمیر انسان تیره میگردد ، فساد رخنه میکند ، قدرت و توانائی شخص در تشخیص بین حق و باطل از او سلب میگردد تا اینکه بالاخره هیچ تمایلی برای کار خوب و حق در او باقی نماند . این عبارتست از مرگ اخلاقی .

مردی که شست پایش مجروح و عفونی شده بود ، برای عمل و معالجه نزد پزشکی رفت. پزشك به او گفت یگانه راه علاج ، بریدن انگشت میباشد . چون این شخص مایل نبود شست خود را از دست بدهد بدینجهت خودش شروع به معالجه پرداخت ولی نتیجه مداوای او این بود که زخم پیوسته بدتر و بدتر میشد. بار دیگر با پزشك مشاوره کرد و پزشك به او گفت که دیگر تمام پایش خراب و عفونی شده و باید بریده شود ولی او حاضر نبود که پای خود را از دست بدهد .

به این جهت با کمال یأس از آنجا رفت اما دید زخم پیوسته بدتر میشود . از این رو باز گشت و به پزشك گفت حاضر است پایش بریده شود ولی در این موقع مرض به ساق پایش سرایت کرده بود و پزشك به او گفت مجبور است ساق پای او را ببرد . ولی باز بیمار حاضر نبود ساق پای خود را از دست بدهد و به اینجهت عمل نکرد و به خانه بازگشت و چون روز به روز بدتر میشد بالاخره تصمیم گرفت که دل از ساق پا بکند و بار دیگر نزد پزشك رفت . این مرتبه به او اعلام داشت که خیلی دیر شده است و دیگر نمیتواند برای او کاری بکند و طولی نکشید که این مرد تلف شد ! همینطور وقتی انسان با گناه آلوده شود ، گناه اخلاق و صفات او را بکلی خراب میکند و مرض روز به روز بروسعت خود می افزاید تا بالاخره حیات شخص بکلی فاسد شود . « مزد گناه موت است . » آری ، موت اخلاقی .

چهارم - بیگانگی از خدا

از نقطه نظر روحی نتیجه گناه دوری و بیگانگی از خداست . تنها يك چیز است که میتواند انسان را از خدا جدا سازد ، آنهم همان گناه است . خدا بدون تغییر و تبدیل همیشه با گناه معارضه میکند و نمیتواند بر گناه صبحه بگذارد . خدای تعالی همیشه از گناه نفرت داشته و با آن مخالفت مینماید .

از این رو وقتی کسی گناه میکند ، ناچار خود را از خدا جدا میسازد همانطور که اشعیا نبی میگوید « هان ، دست خداوند کوتاه

نیست تا نرھاند و گوش او سنگین نی تا نشنود . لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شما حائل شده است و گناھان شما روی او را از شما پوشانیده است تا نشنود - اشعیاہ ۱:۵۹ و ۲ »

دو نفر که خیلی بایکدیگر دوست صمیمی هستند در يك کار شرکت میکنند . یکروز این دونفر بر سر حسابی با هم اختلاف پیدا میکنند و هر يك به دیگری نسبت دزدی میدهد . کلمات زننده و خشن رد و بدل میشود و قلب هر يك پر از نفرت و انزجار میگردد . هرروز که میگذرد تیرگی بین آنها افزوده میگردد و تنها حرفی که این دونفر به هم میگویند همان حرفهای تلخ و رنج آور است . هر يك از آنها نزد رفقای مشترك خود از دیگری بدگوئی میکند ، زنهای ایشان از حرف زدن با هم ابا میکنند و اجازه نمیدهند که بچه هایشان باهم بازی کنند . بالاخره شرکت بهم میخورد! نه این دو شريك و نه خانواده آنها دیگر با هم معاشرت نخواهند داشت !

همانطور که دونفر دوست ممکن است سر اختلاف حساب بدین طریق از هم جدا شوند به همان نحو هم ممکن است غرور و خودخواهی و حب دنیوی ، شخص را از خدا جدا سازد تا آنجا که دیگر طالب دوستی با خدا نباشد .

در روزگار دیرین در بین یهودیان اینطور رسم بود که اگر کسی مبتلا به مرض جذام میشد ، باید اضطراراً خانه و خانواده خود را ترك گوید و برود خارج شهر در محلی دور از مردم زندگی کند و از تمام کسانی که در پیش او عزیز بودند ، پیوند بگسلد زیرا مرض او

مسری است . همینطور هم مرض گناه ، انسان را از خدای قدوس جدا میسازد .

هر گناه مثل قدمی است که انسان بر میدارد تا او را دورتر ببرد و هر قدر که انسان از خدا دور شود به همان درجه بازگشت برای او مشکلتر است و از میل و رغبت او به بازگشت به سوی خدا میکاهد . بالاخره ترس از این است که روزی فرا رسد که انسان عالماً و عامداً پشت به خدا کند . اینست مرگ روحانی زیرا « مزد گناه موت است . » جهنم هر چه باشد، روح و جیهر آن جدائی از خداست .

پنجم - نتایج اجتماعی

ظاهراً تمام نتایجی که از ارتکاب گناه بر شمردیم، کفایت میکند ولی نتیجه گناه به این حد محدود نمیشود. اگر اثرات گناه فقط در وضع شخص گناهکار محدود میشد خوب بود ولی بدبختانه دامنه گناه توسعه می یابد و در زندگانی دیگران نیز تأثیر میبخشد و آنها را به همین نحو رنج میدهد .

در زمان قدیم این موضوع را با این مثل توضیح میدادند که شخصی در کشتی مسافرت میکرد و او را دیدند که در زیر تختخواب خود مشغول سوراخ کردن کشتی است. چون یکی از کارگران در مقام اعتراض بر آمد، وی چنین جواب داد: این موضوع به شما چه مربوط است! من زیر تخت خود را سوراخ میکنم! صحیح است که سوراخ در زیر تخت خود او بود ولی آب اگر از این منفذ خارج میشد، تمام کشتی

به خطر می افتاد .

من ممکن نیست که مرتکب خطائی شوم و زیان این خطا به دیگران نرسد . مایج گناه همانقدر که خصوصی و شخصی است ، اجتماعی هم هست .

۱- به وسیله وراثت

یکی از غم انگیز ترین نتایج گناه را به خوبی میتوان مشاهده کرد که آثار آن از پدر به پسر یا از مادر به دختر به ارث میرسد . همانطور که چهره و قیافه طفل به پدر و مادر خود شباهت پیدا میکند ، به همان طریق هم میتوان علائم و مشابهات اخلاقی را بین والدین و اطفال آنها دریابیم . آنچه در والدین عادت بوده در حیات اطفال به شکل يك تمايل تظاهر میکند . وی در حالی شروع به زندگی میکند که نواقصی دارد و اگر با این تمايل نجنگد و بر آن غلبه نکند ، او هم همان اخلاق را پیدا خواهد کرد که والدینش واجد آن بوده اند .

ماهگیری بود بیکاره موسوم به ژوک و پنج دختر داشت که همه آنها زنان ناقابلی بودند . از این خانواده هزار و دویست نفر پیدا شده اند که دویست نفر آنها با این خانواده از خارج ازدواج کرده اند . از این هزار و دویست نفر ، یکصد و سی نفرشان جنایتکاران محکوم ، شصت نفر از آنها دزد شقی ، هفت نفر آدمکش و سیصد و ده نفر کلاهبردار حرفه ای بودند . چهارصد و چهل نفر آنها از بیماریهای

که در اثر بد کاری گرفته بودند ، رنج میبردند ! نصف زنهای این خانواده بدکاره بودند. ! فقط بیست نفر از مردها به دنبال حرفه و کار رفتند و ده نفر از این بیست نفر هم حرفه خود را در زندان آموخته بودند . چه ارث عجیبی از والدین به اطفال رسیده بود ! اینست معنی و مفهوم آیه‌ای که در دومین حکم از احکام دهگانه موسی مندرج گردیده است : « من که یهوه خدای تو میباشم ، خدای غیور هستم که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن میدارند ، میگیرم - سفر خروج ۲۰ : ۵ » « مزدگناه موت است . »

۲- بوسیله محیط

گناه تنها بوسیله اصل وراثت، آثار فاسدکننده و مخرب خود را از شخصی به شخص دیگری انتقال نمیدهد بلکه بوسیله محیط نیز همین نفوذ و تأثیر را مینماید . این آثار از شخص شروع شده و دامنه آن تا به اجتماع نیز کشیده میشود و بوسیله اجتماع به افراد دیگر منتقل میشود . همانطور که پشه مالاریا اگر کسی را که مبتلا به این مرض باشد بگزد ، حامل میکرب این مرض میشود، به همان نحو هم عامل گناه مفاسد گناه را به حیات کسانی که با او حشر و نشر دارند نفوذ میدهد .

بعضی از گناهان فقط نتیجه محیط و زندگی هستند . اگر کسی فحش و ناسزا از دهان کسان دیگر نشنیده باشد ، چطور ممکن است

زبان خود را به فحش و ناسزا بیالاید؟ چه کسی ممکن است دست به قمار آلوده کند اگر رفقای قمارباز نداشته باشد که با ایشان بازی کند؟ چه کسی ممکن است مست شود اگر کسی به او مشروب نفروشد؟ یکی از غم‌انگیزترین تأثیرات محیط اجتماعی آنست که کودکان خردسال با کمال سهولت عادات بد اطرافیان خود را فرا میگیرند! اطفال چه زود یاد میگیرند که دیگران را تقلید کنند! آنها به بزرگتران خود مینگرند و به آنچه آنها میگویند گوش میدهند و آنچه را میشوند تکرار میکنند و به آنچه که می‌بینند عمل میکنند. خیلی زود دروغ گفتن را یاد میگیرند و فحش دادن و عصبانی شدن را زود فرا میگیرند!

در یکی از مسافرت‌هایی که به آمریکا می‌کردم، شخصی داستانی برای من نقل کرد که آن را از ناخدای کشتی محل وقوع حادثه شنیده بود. در این کشتی يك مادر و دو کودک مسافرت میکردند که یکی از کودکان پسرى بود ده‌ساله و یکی دختر چهارساله. وقتی که دختر بچه گریه میکرد، مادر با تهدید و ترس او را آرام میکرد و به او میگفت: اگر ساکت نشوی، ترا از دریچه به دریا می‌اندازم! دختر بچه هم از ترس ساکت میشد و گریه نمی‌کرد! یکروز مادر از سر میز ناهار به اطاق دیگری رفت و پسر بچه را تنها دید. از او پرسید: خواهرت کجاست؟ پسر بچه گفت: او شروع به گریه کرد، به او گفتم گریه نکند و آرام بگیرد و الا او را از دریچه به دریا می‌اندازم! اما او ساکت نشد و من هم او را به دریا انداختم! این پسر بچه کاری را کرد

که از مادرش آموخته بود!

به همین طریق افراد جوان تحت تأثیر رفقا و دوستان خود قرار میگیرند. شخص جوانی به مهمانی میرود و در آنجا رفقایش به او تعارف میکنند که یک گیلاس مشروب بنوشد و او در اثر اصرار و سماجت آنها، تسلیم میشود.

این شخص از این نقطه شروع کرده و جلو رفته و هر بار بیش از پیش مشروب خورده است! یک شب که تحت تأثیر الکل قرار گرفته در صدد برمیآید که اتومبیل خود را براند، ولی نمیتواند درست دقت و نظارت کند و در نتیجه با اتومبیل دیگری تصادم مینماید که چندین نفر زخمی و یکی دو تن تلف میشوند! این اشتباه از کیست؟ تقصیر، تنها متوجه این جوان نیست که مست شده بلکه اشخاصی که مشروب را در کارخانه تهیه کرده اند! آنها که مشروب را فروخته اند! رفقائی که برای دفعه اول او را وادار به نوشیدن نموده اند، همه در این تقصیر شرکت دارند و اجتماعی که این جریانها را اجازه میدهد، معصوم و قابل عفو نیست! بدین طریق ما در گناهان دیگران شرکت میکنیم و دیگران در گناهان ما شرکت میکنند. در دریا حیوانی زندگی میکند به نام اکتوبوس و دارای هشت پا میباشد که از هر سوی او دراز شده است. هر موقع حیوان دیگری به سمت او نزدیک شود، وی بازوها را دراز میکند و حیوان مزبور را به سوی خود میکشاند و آنرا در هم شکسته میکشد و از آن تغذیه میکند. گناه هم در اجتماع همین حالت را دارد و دامنه آن از هر سو کشیده میشود و مردم

را از هر سو به هلاکت و نابودی میکشاند . «مزد گناه در حقیقت موت است !»

ششم - آثار مداوم

هنوز يك نتیجه دیگر از گناه باقی میماند که سزاوار است آنرا در اینجا شرح و بسط دهیم و آنهم عبارت از آثاری است که از گناه باقی مانده و ادامه مییابد . آثار گناه نه تنها از هر سو در اطراف گسترده میشود و تمام محیط زندگی را مسموم میسازد بلکه این آثار باقی میماند و ادامه پیدا میکند . ممکن است گناهکار از گناه خود توبه کند و آنرا در طاق نسیان گذارد ولی با کمال تأسف مشاهده مینماید که نتایج گناه او ادامه مییابد . خدا و انسان ممکن است هر دو گناه را ببخشند ولی نتیجه آن منقطع نمیگردد . این آثار مانند سالک یا آبله میماند که ممکن است مرض مداوا گردد ولی صورت شخص در تمام عمر بد نما میشود و آثارش از بین نمیروند . شخص ممکن است عادت تریاک کشیدن را ترک کند ولی ترک تریاک ، صحت از دست رفته را به او باز نمیگرداند و پول به هدر رفته را باز نمیآورد و قوه اراده ضعیف شده را نیرومند نمیگرداند ! ممکن است من راجع به کسی اکاذیبی منتشر کنم که حیثیت و شرافت او را لکه دار سازد ولی توبه و انابه من ، آبروی او را باز نمیگرداند . من ممکن است کسی را فریب دهم و بعد از آن توبه کنم و از او طلب بخشش نمایم ولی این توبه و آمرزش ، اعتماد متزلزل شده او را نسبت به من

جلب نمیکند! یکنفر می فروش یا يك زن بدکار ممکن است از زندگی پست و بد نام خود دست کشد و ممکن است مشمول رحمت و بخشش الهی شود ولی این توبه و انابه ، جوانهائی را که در اثر بدکاری آنها گمراه شده اند ، باز نمیگرداند ! ممکن است ایمان خود را منکر شوم و عده ای را به بی اعتقادی بکشانم و بعد توبه نمایم ولی توبه من و اشکهای ندامتی که ریخته ام ، آنها را به سوی ایمان باز نخواهد آورد. یکی از وحشتناکترین مسائل گناه ، ادامه گناه است که نتایج حاصله بوسیله دیگران ادامه یافته و باقی میماند ولو اینکه شخص گناهکار با کمال خلوص نیت از گناه خود توبه کرده باشد .

گناه چه چیز وحشت انگیزی است ! چقدر زهر آگین است ! چقدر مخرب و ویران کننده است ! نتایج آن چقدر کشنده است ! گناه ، تقصیر و آلودگی و شرم و ندامت به بار میآورد . گناه ، تمام آرامش قلب را از شخص سلب میکند. گناه ، مانند يك مرض عفونی و کثیف در حیات انسان توسعه مییابد . گناه ، اخلاق و خصائص را فاسد میکند و شخص را غلام میسازد و به بردگی میکشاند . گناه ، انسان را از خدا دور میسازد و نارضایتی خدا را برای شخص فراهم میکند . گناه ، در حیات دیگران نفوذ میکند و آنها را مسموم ساخته حیات آنها را هم فاسد میسازد . اگر کسی از گناه استغفار کند و آمرزیده هم بشود ، باز آثار آن محو نمیشود و باقی میماند . در حقیقت مزد گناه ، موت است ! اگر موضوع به همین جا ختم میشد ، نصیب ما چقدر وحشت انگیز میبود ! « زیرا همه گناه کرده اند و از

جلال خدا قاصر میباشند - رومیان ۳: ۲۳ «

شکر و سپاس خدا را برای بقیه این آیه که به ما امید نجات
 میدهد تا از چیزی که این اندازه نابود کننده و کشنده است رهائی
 یابیم . بگذارید تمام آیه را اینجا نقل کنم : « زیرا مزدگناه موت است!
 اما نعمت خدا ، حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح میباشد -
 رومیان ۶ : ۲۳ «

معنی نجات

« اگر کسی از سر نو مولود نشود ، ملکوت خدا را نمیتواند دید - انجیل یوحنا ۳-۳ »

از آغاز مقال تا اینجا بحث ما راجع به گناه بود . مشاهده کرده ایم که گناه عبارت است از فقدان هم آهنگی با خدا ، مخالفت با اراده او و کژی در زندگی . دیدیم که گناه از تمایلات قلبی نابجا سرچشمه میگیرد و منجر به اعمال زشت میشود . متوجه شده ایم که گناه منجر به نتایج وحشت انگیزی در زندگی شخص گناهکار و همچنین زندگانی اشخاص دیگر در پیرامون او میشود . اکنون با شادی و سرور به مطلب دیگری که شیرین تر است میپردازیم و آن موضوع نجات است .

چون به ماهیت و نتایج وحشت انگیز گناه پی بردیم ، بلافاصله این سؤال پیش میآید که آیا راه نجات و رهائی از گناه وجود دارد یا نه؟ اگر وجود دارد پس نجات چیست و آنرا چگونه میتوان به دست آورد؟ بحمدالله راه نجات و رهائی از گناه وجود دارد. در این فصل میخوانم

به این پرسش پاسخ دهم که نجات چیست!

اول - نجات چه نیست

راجع به موضوع نجات بقدری اشتباهات و سوء تعبیرات هست که من میخواهم بدواً بعضی از این تصورات غلط را مورد بحث قرار دهم تا راه را برای فهم صحیح نجات باز کنم و نشان دهم که نجات در واقع چیست!

۱- نجات عبارت از داشتن اعتقادات صحیح نیست

بعضی را عقیده بر آنست که اگر دارای معتقادات صحیح باشند همین برای آنها نجات است. آنها باید به خدا ایمان داشته باشند. اعتقاد داشته باشند که خدا یکی است، مقتدر و حکیم و عادل و بخشنده است. باید اعتقاد داشته باشند که خدا پیغمبرانی برگزیده و به جهان فرستاده تا بشر را تعلیم دهند و اراده خدا را بشناسانند و باید این فرستادگان را به عنوان رسولان خدا قبول کنند. باید معتقد باشند که بعضی از کردارها در نزد خدا خوب و خوش آیند است و بعضی بد و مستوجب عقوبت خداست! باید به دنیای آینده اعتقاد داشته باشند که در آن عادلان با شادمانی و خوشی خواهند زیست و ظالمان به عقوبتی که سزاوار باشند خواهند رسید.

من تصدیق میکنم که باید به همه این چیزها و بسیاری از چیزهای دیگر ایمان داشته باشیم. اعتقادات ما اهمیت خاصی دارد. اعتقادات

غلط ممکن است منجر به زندگانی غلط شود ولی اعتقاد صحیح ، نجات نیست .

من اشخاص زیادی را میشناسم که اصول صحیح را به کار میبندند، کمال مطلوبهای عالی دارند ولی اعتقادات خود و کمال مطلوبهای عالی خود را تا حدود زندگانی خود بسط نمیدهند. بسیاری از آشنایان من عقیده دارند که دروغ گفتن کار زشتی است ولی در هر موردی که از دروغ بتوانند فایده‌ای ببرند، اعتقاد، آنها را از آلودن زبان به دروغ باز نمیدارد !

دیگران عقیده دارند که خدعه و فریب کار بدی است ولی باز فریب میدهند ! باز هم کسانی هستند که از زشتی ارتشاء صحبت میکنند ، با وجود این خودشان رشوه میدهند و رشوه میگیرند! او گوستین که یکی از اساقفه مشهور مسیحی در قرن پنجم میلادی بود حکایت میکند که چگونه همیشه دعا میکرد : « آه ، خدایا مرا طاهر ساز . » ولی باز در اعماق قلبش میگفت : « ولی نه حالا ! » کمال مطلوب او طهارت بود ولی کمال مطلوب وی در آن ایام در زندگانی او بسط و نفوذ پیدا نمیکرد ! با این ترتیب مشاهده میشود که افراد زیادی اعتقادات صحیح و کمال مطلوبهای عالی دارند ولی این اعتقادات و کمال مطلوبها مؤثر و نافذ نیست .

از این رو واضح میشود که داشتن اعتقادات صحیح به خودی خود شخص را از گناه نجات نمیدهد .

۲- نجات عبارت از اجرای مراسم نیست

بعضی‌ها را عقیده بر آنست که نجات عبارت از اجرای برخی از مراسم و شعائر دینی است از قبیل نماز خواندن، حضور در مجامع دینی، روزه گرفتن، خیرات و مبرات، زیارت اماکن مقدسه و انجام اعمال ریاضت. اگر شعائر دینی بایک روح سالم و قلب پاک انجام شود، ارزش بسیاری دارد ولی اجرای آنها به خودی خود شامل نجات نیست. بسیاری هستند که با دقت شایانی در اجرای این نوع مراسم شرکت می‌جویند ولی با وجود این ترتیب زندگانی آنها رو به بهبودی نمی‌رود. یکنفر راهزن مشهور، هر شب مرتباً همدستان خود را به اطراف می‌فرستاد تا به قافله‌ها و مسافریں حمله برده و آنها را یغما نمایند ولی خود او صبح زود از خواب برخاسته نماز می‌خواند و بمحض اینکه نمازش تمام می‌شد، همدستان خود را احضار کرده می‌گفت: خوب، بچه‌ها، دیشب چه به دست آوردید؟ آنگاه دزدان اموال غارت شده را با او تقسیم می‌کردند!

از اینجا واضح میشود که نماز به خودی خود نمیتواند شخص را از گناه نجات دهد. سادو ساندرسنگ همان درویش هندی مسیحی که شهرتی به سزا دارد، حکایت میکند که روزی در سواحل رود گانگ عده‌ای را دید که دور یکنفر حلقه زده‌اند و این مرد دست خود را بالای سر خود افراشته بود. سادو از دور چنین تصور کرد که او مردم را برکت میدهد ولی چون نزدیک شد، دید که بازوی این مرد

خشکیده و بی حرکت مانده است به طوریکه قادر نیست آنرا حرکت دهد! سادو از این شخص پرسید چه پیش آمده که بازویش اینطور شده است؟ مرد جواب داد: من با این دست خیلی دزدی‌ها کرده‌ام و اشخاص را زده‌ام ولی روزی رسید که تصمیم گرفتم آنرا ببرم یا کاری کنم که بیفایده باشد پس مطابق تعلیم معلم خود آنرا بلند کرده آنقدر به يك حالت بالای سرم نگاه داشتم تا اینکه خشک شده و حالا به این موضوع افتخار میکنم. سادو جواب داد: من حوصله و شهامت شما را تحسین میکنم ولی به حال شما خیلی متأسفم زیرا شما یکی از عطا‌های خدا را فاسد کرده اید! شما میبایستی با این دست دیگران را کمک کنید. معلم من مسیح فرمود «اگر دست راستت تو را بلغزند قطعش کن.» ولی آنچه او در نظر داشت این بود که شخص افکاری را که تحت تأثیر آنها دست به کارهای ناشایست می‌آلاید از خود دور سازد! مرد چون این بشنید بر سادو برآشفت و اگر دستش کار میکرد او را آزار میداد. از این رو معلوم میشود که اعمال ریاضت نمیتواند شخص را از گناه و غضب و عصبانیت برهاند. همه ما، بسیاری را میشناسیم که ولع زیادی به انجام مراسم دینی دارند ولی باوجود این، غلام چندین نوع گناه هستند!

یکی از عللی که امروزه عده کثیری از مردم از دین اعراض کرده‌اند اینست که میبینند مردان و زنان زیادی با نهایت امانت تمام این مراسم را بجا می‌آورند ولی زندگانی آنها هیچ نوع شادمانی و مزیتی ندارد. اینها همه از خود میپرسند که دین چه فایده‌ای دارد؟

اجرای مراسم دینی هر قدر به خودی خود خوب باشد ، شامل نجات نیست .

۳- نجات ، رهائی از مجازات گناه نیست

جمعی گناه را فقط و فقط از لحاظ مکافاتى که دربر دارد مطمح نظر قرار میدهند. اینها میدانند هر گناهی مستلزم مجازاتی است و فکر آنها اینست که چطور از زیر بار این مجازات ، شانه خالی کنند .

حقیقت این موضوع که مرتکب گناه شده و اخلاق و صفات خود را فاسد کرده اند و از خدا دور افتاده و دیگران را وادار به ارتکاب گناه کرده اند ، تأثیر و تألمی در دل آنها ایجاد نمیکند بلکه تنها چیزی که باعث نگرانی آنها میشود ، مجازاتی بوده که میبایست به دنبال گناه بیاید . اینها چطور میتوانند از زیر مجازات شانه خالی کنند ؟ اگر همینقدر بتوانند از دست این مجازات رهائی یابند، به نظر خودشان دیگر نجات یافته اند .

این اشخاص مرا به یسار وضع بعضی از شاگردانم می اندازد ، موقعی که در مدرسه درس میدادم . اینها بد اخلاقی و بد رفتاری میکردند و وقتی برای تنبیه حاضر میشدند ، تقاضا میکردند که همان یکدفعه از مجازات آنها صرف نظر شود. اصل موضوع یعنی بد رفتاری و نقض مقررات ، هیچ آنها را ناراحت نمیکرد ! تنها چیزی که آنها را به خود مربوط میدانستند این بود که میبایست تنبیه شوند ! روز دیگر باز هم اگر مطمئن بودند که خطای آنها آشکار نمیشود ، بار دیگر باز

ابائی نداشتند که مقررات را نقض کنند! بعضی اوقات از پدران خود درخواست میکردند که بیایند و واسطه آنها بشوند و پدر تقاضا میکرد که از تنبیه پسرش صرفنظر شود. مثلاً من پسری را به یاد میآورم که دائماً وقت خود را تلف میکرد و در تمام سال کار خود را انجام نمیداد. در پایان سال نمراتش خوب نبود و تنها راه کار، آن بود که در کلاس بماند و سال دیگر دروس سال پیش را تجدید کند. وی نزد من آمد و تقاضا کرد تا موافقت کنم که به کلاس بالاتر برود ولی من ابا کردم. روز دیگر پدرش آمد و تقاضا کرد که اجازه دهم پسرش به کلاس بالاتر برود و میگفت برای بچه خیلی مایه خجالت است که در کلاس بماند. او میگفت که شاگرد دلسرد خواهد شد و دیگر خوب کار نخواهد کرد ولی اگر موافقت شود که به کلاس بالاتر برود، خواهد کوشید که گذشته را جبران کند. اما من میدانستم که چنین موافقتی نه فقط موافق اصول اخلاقی و قانونی مدرسه نیست بلکه برای خود شاگرد نیز خوب نیست. تنبلی و تن آسائی را نمیشود با ارتقاء و بالابردن، جبران کرد. از اینرو از دادن اجازه به او خودداری کردم.

چه بسا اشخاص که همین حال را دارند و گمان میکنند نجات مفهومی نیست که از دست مجازاتی که درخور گناه آنهاست فرار بکنند. اینها میخواهند در تمام مدت عمر هر کار که دلشان میخواهد بکنند و امیدوار باشند به طریقی از دست مجازاتی که شایسته آنهاست برهند!

اینست طرز فکر آنها راجع به نجات. شاید آنها هم مانند پسری

که ذکر کردم، امیدوارند کسی قیام خواهد کرد تا در پیشگاه خدا از آنها شفاعت کند. ولی خیلی ظالمانه خواهد بود که خدا چنین شفاعتی را بپذیرد همانطور که من اگر تقاضای آن پدر را میپذیرفتم، ظالمانه عمل کرده بودم. فرضاً اگر خدا چنین شفاعتی را بپذیرد باز این بخشایش، نجات نیست زیرا نجات کیفیتی است عمیقتر و بسیار پرمعنی تر از رهایی از مجازات.

۴- نجات به معنی رفتن به بهشت نیست

آنچه بسیاری از اشخاص دنبال آن میباشند اینست که در این دنیا هر کاری که دلشان میخواهد بکنند! دروغ بگویند، فریب دهند و دنبال هر جور لهو و لعب بروند و پس از آن به طریقی مثلاً با توبه کردن در آخرین نفس یا با شفاعت به طوری که ذکر کردم خود را به بهشت برسانند! آنها چنین وضعیتی را برای خود خیلی مناسب میدانند و فکرشان راجع به نجات اینست که خود را در بهشت وارد کنند. ولی از بهشت کسانی لذت میبرند که آماده زندگی در بهشت شده باشند.

یکنفر دروغگو یا یکنفر دزد چه لذتی از بهشت تواند برد، فرضاً که اجازه ورود به بهشت را تحصیل کند؟ برای یکنفر آدم ریاکار و یا یکنفر بیرحم چه بدبختی و ناراحتی از این بزرگتر خواهد بود که در پیشگاه خدای قدوس و منبع محبت حضور پیدا کند؟ فرض کنیم در شهری عده ای از علماء و دانشمندان زندگی میکنند که هر ماه یکبار

دور هم جمع میشوند تا مسائل فلسفی یا علمی را مورد بحث و مذاکره قرار دهند. در این شهر یکنفر آدم بیسواد و عامی وجود دارد که ناگهان مبالغ هنگفتی ثروت به ارث میبرد و دولت مند میشود به تصور اینکه اگر بتواند در مجمع این علماء شرکت کند بر شأن و مقام او خواهد افزود! او از عالمی تقاضا میکند که وی را با خود به یکی از جلسات ببرد. او در آنجا از چیزهایی که خوانده میشود و مطالبی که مورد بحث قرار میگیرد هیچ چیز نمیفهمد. چون نظر او را در باره موضوعی که مطرح است میپرسند، مجبور است با شرم و خجالت اعتراف کند که موضوع مافوق فهم و ادراک اوست! او چقدر خوشوقت میشود که جلسه هرچه زودتر به پایان رسد تا از حضور گروه دانشمندان بگریزد! باید یقین بدانیم که بعد از آن دیگر او آرزو نخواهد کرد که در جلسات مزبور حضور پیدا کند. یکنفر آدم ریاکار یا جبار و ستمکش هم همین حالت را دارد. موقعی که در بهشت حضور پیدا میکند (اگر چنین آدمی به بهشت راه یابد) چون آنجا را بیگانه می بیند، مترصد است تا هرچه زودتر از این محیط فرار کند.

در داستانها آورده اند که درنائی در گل و لای با چنگک بر گل میزد و دنبال کرم و حشرات به هرسو میگردید. در این هنگام قوئی زیبا و سفید در آن حوالی فرود آمد. درنا نگاهی به قو کرده گفت: شما از کجا آمده اید؟ قو جواب داد: من الساعه از بهشت پرندگان آمده ام. درنا باز پرسید: بهشت پرندگان چیست؟ قو جواب داد که بهشت پرندگان محل قشنگ و دلکشی است که سراسر آنرا درختان سبز و

خرم و گل‌های قشنگ پوشانیده و نهرهای آب در آن روان است . درنا باز پرسید : آیا در این بهشت هم مثل اینجا گل و لای وجود دارد ؟
 قو جواب داد : البته که نیست . درنا گفت : پس شما بهشت خودتان را برای خود نگه دارید زیرا من چنین بهشتی را نمیخواهم .

آدمی هم که دارای فکری ناپاک و قلبی مملو از حس نفرت و انتقام است بیش از درنا خواستار بهشتی نیست که آنجا همه پاکی و محبت است بلکه چنین آدمی ترجیح میدهد در همانجائی که هست بماند و با آنهائی که مثل خود او هستند در غرقاب شهوات پست و ناهنجار مستغرق باشد . بدون شك کسانی که از گناه نجات یافته‌اند به بهشت راه مییابند ولی راه یافتن به بهشت ، نجات نیست .

دوم - نجات چه هست !

من بطور مبسوط در این نکته بحث کرده‌ام که نجات چه نیست ولی اکنون ببینیم که نجات چه هست . در آیه‌ای که در مقدمهٔ این فصل ذکر شده دیدیم که عیسی فرموده است : « اگر کسی از سر نو مولود نشود ، ملکوت خدا را نمیتواند دید - انجیل یوحنا ۳:۳ » داخل شدن در ملکوت خدا یا تسلیم شدن و سر نهادن به شرایط الهی در نظر عیسی عبارت از نجات بوده و وی اینرا تولد تازه مینامد و اینجانب هیچ طریق بهتری برای تشریح ماهیت نجات ندارم . نجات عبارت است از به دست آوردن و واجد شدن حیات تازه . هنگامیکه طفل قدم به دنیا میگذارد، شروع به زندگانی تازه میکند یعنی باچشمان تازه ، گوشهای

تازه ، بازوان تازه و ساق پاهای تازه . خلاصه ، هر يك از اعضای او تازه است و تجربیات تازه‌ای در جلو دارد . او باید خوراك خوردن ، خوابیدن ، بازی کردن ، راه رفتن و حرف زدن را بیاموزد . به همین نحو نجات عبارت است از تحصیل حیات تازه ، نه حیات جسمانی بلکه حیات روحانی و اخلاقی . حیات کهنه پشت سر گذاشته میشود ، تغییر و تحول عظیمی حادث میگردد و حیاتی پیدا میشود که در آن همه چیز تازه است . تمایلات تازه ، اشتیاقهای تازه ، افکار و هیجانهای تازه ، کمال مطلوب تازه ، اعمال تازه ، صفات تازه و اخلاق و فضائل تازه . بهتر است که نمونه‌ای در اینجا برای توضیح مطلب و موضوع این تغییر و دگرگونی را ذکر کنیم .

چند سال پیش در ماه آوریل از دمشق به سوی بیروت رهسپار بودیم . هنگامیکه به قلّه جبال لبنان رسیدیم ، برف به شدت میبارید و در راهی که میرفتیم فقط تا چند متری جلوی خود را میتوانستیم ببینیم . هوا مثل چله زمستان بود . يك کیلومتر یا کمی بیشتر نرفته بودیم که به سرازیری جاده کوهستانی رسیدیم ولی طوفان ، ساکت و برفی نبود . کمی جلوتر ، آفتاب میدرخشید و هوا روشن و گرم بود . کمی پائین تر رفته ، دیدیم که گلها شکوفه کرده و میوه درختان در شکوفه‌ها نمایان است . پای کوه مزارع سبز و خرم دیده میشد زیرا هوا گرم بود . آری در فاصله کوتاهی زمستان قله : مبدل به بهار گردیده بود .

داستان دیگر ، سرگذشت یکنفر اسکاتلندی است که نابینا به

دنیا آمد و چون به سن رشد رسید در اثر يك عمل معجزه آسا، بینائی خود را باز یافت. دنیا برای او دنیای دیگری شده بود زیرا از بالا به پائین و از پائین به بالا قدم میزد و میگفت «آه»، دنیا اینقدر قشنگ است؟ چه کسی فکر میکرد دنیا به این زیبایی باشد!» چه تغییر عظیمی در زندگی یکنفر! از تاریکی به سوی نور، از سیاهی به زیبایی، از بیکاری به کار و از اسارت به آزادی! تغییر و تحول از حیات کهنه به حیات تازه هم که عین نجات است همینطور میباشد و گاهی این به تدریج صورت میگیرد. نزول از قلّه کسوه لبنان به قدری تدریجی است که شخص نمیتواند بگوید تغییر در زندگی او کی پدید آمده. با وجود این با کمال خوبی تغییر سرمای زمستان را به آرامش و زیبایی و گرمی بهار را حس میکند. گاهی این تغییر در زندگی او طرفه العین به وجود میآید مثل باز شدن چشم آن مرد نابینا. تاریکی با چنان سرعتی جای خود را به نور میدهد که شخص برای همیشه به آن روز معین نگریسته و آنرا روز تولد روحانی خود می شمارد. حصول حیات تازه و این تغییر، خواه تدریجی و خواه فوری باشد، همین عبارت است از نجات.

اینک میخواهم قدری بیشتر در پیرامون حیات تازه توضیحاتی

دهم:

۱- حیات جدید و تجربه‌ای روحانی است

این تغییر، تغییر خارجی نیست بلکه تغییر داخلی است. این

تحول، تغییر در وضع لباس یا ماهیت غذا یا خوراک یا عادات نیست. این تغییر، تغییر شغل و کار نیست. گرچه ممکن است مستلزم چنین تغییری باشد ولی در صورتی است که شغل و کار قدیم برای دیگران زیان آور بوده باشد. این تغییر عبارتست از تحول در قلب و تحول در حیات باطنی و مفهوم آن برقراری روابط تازه است با خدا. بجای اینکه حیات شخص در نتیجه گناه از خدا دور شود، روز به روز به خدا نزدیکتر میگردد. بجای اینکه شخص در صدد باشد که خدا را کنار گذارد، میل میکند که حضور او را احساس نماید. بجای اینکه شخص نماز بخواند تا یکی از احکام را اجرا کرده باشد تا بدینوسیله رضایت خدا را جلب نماید، در نماز خود خدا را میجوید زیرا مایل است که با خدا رابطه نزدیک داشته باشد. این شخص سعی مینماید تا مطابق میل خدا عمل کند و آنچه را دوست دارد او نیز دوست بدارد و از آنچه خدا بیزار است دوری جوید زیرا به خدا اعتماد و اطمینان دارد. ایمان دارد که اراده خدا بهترین نقشه است برای زندگی. در درون قلب، محبت تازه‌ای نسبت به خدا پدید میآید که شخص را به جایی میکشاند تا او را خدمت کند و ملکوت وی را بالا برد. چون دوره این حیات به سر آید، تمایلی در شخص پیدا میشود که به آسمان رود، نه اینکه در بهشت به تمام تمایلات بشری خود برسد بلکه به این نیت که به خدا نزدیکتر شود و در آنجا بهتر از آنچه در زمین ممکن باشد ویرا خدمت کند.

۲- نجات ، يك تجربه اخلاقی است

نه تنها در درون انسان قلب تازه‌ای پدید می‌آید بلکه در حیات خارجی او ، زندگی نوینی آغاز میگردد . نه تنها شخص در مورد خدا نظر تازه‌ای پیدا میکند بلکه نظر او در بارهٔ هموعان خود هم عوض میشود . بجای اینکه شخص در همهٔ عمر در وجود خود منعم شده باشد و سرگرم لذتهای خود و منافع خود و ترقی خود باشد ، افکار و تمایلات او توسعه یافته تا حدود زندگانی دیگران نیز میرسد . میل پیدا میکند که آنها را خدمت نماید و به آنها کمک کند . مایل است کسانی را که در رنج و الم هستند از دست غم برهاند . میل دارد در بردن بارهای گران شرکت جوید و مایل است کسانی که خدا را نمیشناسند به خدا رهبری کند . من از بعضی که مدعی یافتن حیات تازه هستند گاهی میپرسم این تحول چه تغییری در نحوهٔ زندگی آنها پدید آورده است ؟ وقتی به من میگویند قبلاً هیچ مایل نبوده‌اند به هموع خود کمک کنند ولی اینک تمایل زیادی در این قسمت پیدا کرده‌اند ، میدانم دعوی آنها بی‌اساس نیست . همچنین در زندگانی نوین نظریهٔ نوینی در مورد گناه پدیدار میگردد . بجای اینکه شخص به آن تمایل داشته باشد نسبت به آن احساس تنفر میکند و بجای اینکه تسلیم گناه شود ، با آن میجنگد . آدمی که قبلاً غلام گناه بوده اینک بر گناه ظفر یافته است . من در بالا توضیح داده‌ام که نجات عبارت نیست از رهایی از مکافات گناه بلکه گاهی مفهومی عمیقتر از آن دارد . نجات عبارت است از رهایی

از خود گناه. شخص از نفوذ قدرت گناه آزاد می‌گردد ، گناه را فراموش میکند ، عادات دیرینه متروک می‌گردد و عادات نوین جای آنها را می‌گیرد . متدرجاً آثار و علائم و صفات و خصائل نوین در شخص آشکار می‌گردد تا اینکه تمام حیات و زندگی در معرض تحول و دگرگونی قرار می‌گیرد . نجات ، چنین است .

۳- نجات ، حیات جاودانی است

حیات جدید غالباً در انجیل تحت عنوان « حیات جاودانی » ذکر می‌شود. از این عبارت بعضی چنین می‌فهمند که حیات تازه عبارتست از حیات بعد از مرگ و تعلق به دنیای آینده دارد ولی این تعبیر مبنی بر اشتباه بزرگی است! وای بر حال ما اگر پیدا کردن نجات برای ما به وقتی محول شود که از این جهان رخت بر بندیم یا محول به روز رستاخیز شود . نیازمند چیزی هستیم که همین امروز آنرا در اختیار خود داشته باشیم نه چیزی که فردا در دسترس ما قرار می‌گیرد . ما نقد می‌خواهیم نه نسبه و بحمدالله میتوانیم آن را نقد به دست آوریم. نجات چیزی است که هر لحظه خواهان آن باشیم ، میتوانیم آنرا به دست آوریم . « اینک الان روز نجات است - دوم قرنتیان ۴:۶ »

ما در يك لحظه یا در يك ثانیه میتوانیم وارد راه نجات شویم ، آنگاه تغییراتی که توضیح داده‌ام متدرجاً صورت می‌گیرد . این تغییر و تحول در تمام مدت عمر ادامه پیدا میکند . شخص پیوسته به خدا نزدیکتر میشود و خصائل و صفات او هم روز به روز به درجه کمال

نزدیکتر میشود ولی درجه کمال تا حیات آینده انسانی به حصول نمیپیوندد. در دنیائی برتر و والاتر است که آنچه در این دنیا آغاز گردیده کامل میشود و تحول به حد کمال میرسد. چون حیات تازه از روز شروع به خدای جاودانی بستگی دارد و دامنه آن تا ابدیت کشیده میشود، از اینرو در حقیقت حیات جاودانی است.

اینک میخواهم داستانی از وقایع حقیقی زندگی ذکر کرده و به آن وسیله تشریح کنم که نجات چیست. هفتاد سال پیش، در یکی از خانه‌های پست شهر لندن پسری قدم به عرصه وجود گذاشت که دوران کودکی او به ولگردی در کوچه و رفاقت با اطفال بدی که تنها همبازی او بودند گذشت! خیلی زود دزدی را یاد گرفت و در سن نه سالگی برای نخستین بار به زندان اعزام شد! وقتی که از زندان بیرون آمد به کار دزدی خود ادامه داد! داخل مغازه‌ای میشد و صبر میکرد تا صاحب مغازه با مشتری گرم صحبت و معامله شود، سپس به طرف صندوق جسته هر دو دست خود را پر از پول میکرد و پیش از اینکه صاحب مغازه بتواند اقدامی کند فرار میکرد. در سن چهارده سالگی نقشه خالی کردن يك دکان جواهر فروشی را به اتفاق چندتن از رفقای خود کشید! در دل شب وقتی آنها بیرون مغازه ایستاده کشیک میدادند، وی داخل مغازه شد و وقتی که از آنجا بیرون آمد، گریبانش به دست پاسبان افتاد و محکوم به پانزده ماه حبس شد! پس از مرخصی از زندان، مرتباً دست به دزدی میزد! گاهی گرفتار میشد و چند صباحی به زندان می افتاد و گاهی کار خود را بدون اینکه گرفتار شود، انجام

میداد . بدین طریق سالها پس از دیگری گذشت تا اینکه بالاخره در اعداد جنایتکاران مشهور در آمد !

یکبار پس از رهایی از زندان ، قبل از اینکه فرصت ارتکاب جنایتی به دست آورد گرفتار سرپنجه پلیس گردید و بار دیگر به زندان افتاد . هنگامیکه در زندان به سر میبرد ، تصمیم گرفت انتقام کشد . به مجرد آزاد شدن یگانه فکرش آن بود تا پاسبانی که او را دستگیر کرده بکشد ! شبانگاه در کوچه تنگ و تاریکی مخفی گردید و وقتی پاسبان از آنجا گذر کرد با يك میله آهنین بر مغز او کوبید و او را سخت مجروح کرد . در اثر این جنایت ، محکوم به حبس مجرد و طولانی شد . از سی و چهار سال زندگانی وی ، نیمی از آن در زندان گذشته بود . چون از زندان آزاد شد با یکی از دوستان دیرین مصادف گردید و دوستش وی را به خانه خود برد . در او اشتیاق شدیدی به تشکیل چنین خانه و عائله ای پیدا شد ولی چند روزی نگذشت که بار دیگر به زندان افتاد ! چون زمان آزادی او فرا رسید باز دوستش ویرا ملاقات کرد و او را تشویق نمود که مستقیماً به يك جلسه روحانی رود تا شاید در آنجا با کمک خدا بتواند از حیات پرگناه خود دوری کند ولی وی امتناع ورزید ! اما يك یا دو شب بعد بناچار به جلسه رفت و در آنجا قلب خود را به خدا تسلیم کرد . از آنروز به بعد آدم دیگری شد ! زندگانی جنایت بار خود را ترك کرد و در يك کارخانه لباسشویی شغلی به دست آورد . باخانمی نیکوکار ازدواج کرد و دارای عائله خوشبختی گردید . در ساعات بیکاری به جست و جوی

رفقای مجرم خود بود و همیشه سعی میکرد تا آنها را به سوی خدا هدایت کند .

چنین است تولد تازه که یکنفر مجرم حرفه‌ای مبدل به يك كارگر شرافتمند گردید ! مردی که ننگ آدمکشی در قلب داشت ، مبدل به آدمی مهربان شد که مایل بود دوستان خود را کمک کند ! آدمی که از خدا ترس نداشت و به فکر خدا نبود ، مبدل به شخصی شد که خدا را خدمت میکرد و سعی داشت دیگران را هم به سوی خدا هدایت کند . این است نجات .

« اگر کسی از سر نو مولود نشود ، ملکوت خدا را نمیتواند دید . » عیسی این حقیقت و هدف را به یکی از بزرگان یهود فرمود . گرچه این آدم به ظاهر ، زندگانی آبرومند داشت ولی کسی بود که باید زندگی معنویش تغییر یابد . لازم نیست که شخص حتماً آدم کش یا دزد باشد یا نیازمند به تغییر درون و قلب خود . هر کس بخواهد داخل ملکوت خدا شود و دارای حیات جاودانی باشد ، باید از سر نو مولود گردد . اولین تولد ما یعنی تولد جسمانی ما در اختیار ما نبود ولی این تولد ثانوی ، این تولد روحانی تماماً در اختیار و انتخاب ما میباشد . میتوان آنرا برای خود انتخاب یا رد کنیم ولی موقع انتخاب اکنون میباشد . « اینک ، الان روز نجات است . »

اصول اساسی نجات

« برخاسته نزد پدر خود میروم و بدو خواهم گفت ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم . مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر - انجیل لوقا ۱۸:۱۵ و ۱۹ »

در فصل اخیر ، معنی و مفهوم نجات را مورد بحث قرار داده و مشاهده کردیم که معنی نجات ، پیدا کردن حیات جدید است . حیات با محرکات تازه ، اشتیاقهای تازه و کمال مطلوبهای تازه . حیاتی که مبنی بر ظفر و فتح در مقابل گناه باشد و حیاتی که در آن ، خدا و اراده او را جویا شویم . نکته‌ای که بعد از آن به نظر میرسد اینست که نجات را چگونه میتوان به دست آورد . من چگونه میتوانم حیات جدید را کسب کنم ؟ جوانی از زمرة فرمانروایان ثروتمند ، از مسیح پرسید : « ای استاد نیکو ، چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم ؟ انجیل متی ۱۹ : ۱۶ »

یکی از زندانبانان از پولس رسول پرسید : « ای آقایان ، مرا

چه باید کرد تا نجات یابم؟ اعمال رسولان ۱۶:۳۰ « این پرسشی است که غالب اوقات شده است و در این فصل سعی خواهم کرد تا پاسخ آنرا توضیح دهم. برای حصول نجات کامل، سه مرحله وجود دارد که هر يك را مورد بحث قرار خواهم داد.

۱- توبه یا بازگشت از حیات آمیخته به گناه

اولین مرحله در راه تحصیل نجات، بازگشت از حیات آمیخته به گناه است و پشت کردن بدان؛ خلاصه عبارت است از توبه. توبه عبارتی است که غالباً ما آنرا میشنویم ولی در مفهوم و معنی آن اغلب دچار سوء تفاهم میشویم. چندین سال پیش در آموزشگاهی آموزگار بودم که گاهی با زدن خط کش بر کف دست دانش آموزان، آنها را تنبیه میکردم. غالباً وقتی نخستین ضربه بر کف دست آنها فرود میآمد، فریاد میزدند: توبه کردم، توبه کردم! آنها به هیچوجه توبه نکرده بودند زیرا در اولین وهله که فرصتی به دست میآمد، اگر میدیدند ممکن است آن کار را تکرار کرد و گیر نیفتند، بازهم مرتکب همان خطا میشدند! آنچه در نظر آنها اهمیت داشت فقط ترس از مجازات بود و بس. همانطور که در فصل پیش متذکر گردیدم، بسیاری خیال میکنند که نجات عبارت است از رهائی از مجازات گناهان. احتمال دارد همین اشخاص تصور کنند که توبه عبارت است از ترس از مجازات. يك بیمار سخت که به نظرش میرسد هنگام رحلت فرا رسیده است به خدا میگوید که از گناهان خود توبه کرده ولی نمیمیرد

و شفا مییابد و بار دیگر مرتکب همان گناه میشود. این آدم بهیچوجه توبه نکرده است ، فقط از مجازاتی که فکر کرده خدا در مورد او اجرا خواهد کرد ، میترسیده است . ترس از مجازات با توبه خیلی فرق دارد. دیگران حس تقصیر را با توبه اشتباه میکنند . اغلب متوجه شده‌اند که گناهان چه ناراحتیها و ترسها و شرمساریها و رنجها برای آنها به بار آورده است . اینها به خود میگویند : آه چقدر خوب بود اگر مرتکب این گناه نمیشدم ولی این هم توبه نیست. این فقط احساس تقصیر است . یهودای اسخریوطی برای خاطر سی پاره نقره ، مسیح را به رؤسای یهود تسلیم کرد ولی وقتی دید عیسی به مصلوب شدن محکوم گردیده ، متوجه شد که مرتکب چه جنایت عظیمی شده است ! به این جهت نقره را به رؤسای یهود مسترد داشت و آن را در صحن معبد افکنده بیرون رفت و خود را دار کشید و خفه نمود (متی ۲۷: ۳-۵)

این حس تقصیر بود ، يك حس جانگداز و رنج آور که خلاصی از آن را فقط در صورتی میسر میدید که خود را در پناه مرگ جای دهد ، ولی این توبه نبود. توبه چیزی است خیلی عمیق‌تر از احساس تقصیر .

توبه عبارت از درك زشتی و ر كيك بودن گناه است . نفرت پیدا کردن از گناه ، پشت کردن به آن و تصمیم به دوری جستن از آن برای همیشه . شاید نگارنده بتواند مفهوم اصلی و واقعی توبه را با ذکر داستانی که آیات صدر این فصل از آن گرفته شده است توضیح دهد . (لوقا ۱۵ : ۱۱-۲۴) پدری دو پسر داشت . پسر جوان تر روزی از پدر خود درخواست کرد تا سهم او را از میراثی که بالاخره

به وی خواهد رسید جدا کرده به او تحویل دهد . پدرش مطابق این تقاضا عمل کرد . چون پسر پولها را تحویل گرفت ، فوراً از آنجا رخت بر بسته به شهر دور دست رفت تا در آنجا بدون اطلاع پدرش به میل خود رفتار کند . در غربت زندگانی خود را به مهمانی و لهو و لعب و عیش و عشرت به سر برد تا اینکه تمام پولش به مصرف رسید و بکلی بیچیز شد! سپس اثاثیه و لباس خود را به معرض فروش گذاشت تا آنچه داشت از دست رفت و محتاج شد . سپس در صدد برآمد کاری برای خود پیدا کند ولی در همان ایام، قحطی سخت بود و کار به ندرت پیدا میشد . چون در آنجا مردی بیگانه بود ، هیچکس به او توجهی نکرد . بالاخره به خوکچرانی مشغول شد ولی مزد دریافتی آنقدر نبود که گرسنگی او را رفع کند . کارش به جایی رسید که شروع به خوردن غذای خوکها کرد . این مثال عیسی فقط تصویری است از گناه انسانی زیرا در آغاز کار لذت بخش و خوش آیند به نظر میرسد ولی سر انجام ، قوه و نیروی شخص را تلف میکند و او را دچار انحطاط میسازد و برای او بدبختی و فلاکت به بار میآورد ! همانطور که جوان مزبور روزها در مزارع نشسته و از خوکها توجه میکرد ، گرسنه به سر میبرد ، لباس صحیحی برتن نداشت و تنها بدبخت بود ؛ متدرجاً متوجه اشتباه و ناسپاسی خود و کار زشتی که کرده بود گردید . این اندیشه ویرا متوجه خود کرده بود که پدرش با چه نظر به او خواهد نگریست و اخلاق و رفتار او را چگونه تلقی خواهد کرد و او را چقدر احمق و حق ناشناس خواهد دانست . این داستان به ماتعلیم

میدهد که شخص پس از تحمل درد و رنج ، متوجه حقیقت میشود .
 این است نخستین قدم در راه توبه : توجه شخص به گناهان
 خود ، زشتی و پلیدی گناه ، بیخردی و ابلهی در ارتکاب آن و شر و
 مفاسد آن . دیدن گناه به همان چشمی که خدا آنرا میبیند و نفرت از
 آن همانطور که خدا از آن نفرت دارد . البته میدانید که اگر ماری
 به سوی شما خزید ، چه احساسی در شما تولید میشود و چقدر از
 منظره این حیوان تنفر دارید ! از زشتی و کثافتش ، از شکل و هیكل
 پیچ در پیچ آن ، از چشمان درخشان آن و از زبان دو شاخه‌ای که
 پیوسته در دهانش حرکت میکند، متنفرید. شما تحت تأثیر يك محرك
 غریزی از او فرار میکنید یا سنگی بر میدارید تا حیوان را بکشید .
 اگر کسی در حقیقت توبه کرده باشد باید در مورد گناه هم همینطور
 احساس کند . دوش به دوش این تنفر و انزجار ، يك روح تأثر و تألم
 نسبت به گناهی که مرتکب گردیده او را آزار میدهد . تأثر از اینکه
 خدا را رنجانیده ، تأثر از اینکه خود را به گناه نجس و آلوده کرده
 و تأثر از اینکه شخص دیگری هم از گناه او زیان دیده است !

دومین قدم در راه توبه عبارت است از اعتراف کامل با آزادی
 کامل و استغاثه برای طلب آمرزش . در این داستان وقتی جوان متوجه
 گردید که مرتکب گناهی شده است ، به خود گفت : « برخاسته نزد
 پدر خود میروم و بدو خواهم گفت ای پدر ، به آسمان و به حضور تو
 گناه کرده‌ام و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم ؛ مرا
 چون یکی از مزدوران خود بگیر . انجیل لوقا ۱۵: ۱۸ و ۱۹ » هر کس

که در حقیقت از گناهان خود توبه میکند ، گناه خود را در پیشگاه خدا اعتراف مینماید و با گریه و زاری طلب مغفرت میکند . جوانی که شرح حال او در مثل ذکر شده برای فرار از تقصیر متعذر به هیچ عذری از قبیل جوانی ، کم تجربگی ، قدرت و نفوذ زیاد ، وسوسه و امثال آنها نگردید و تقصیر را متوجه کسی دیگر نکرد بلکه شخصاً تمام بار آنرا بر دوش خود گرفت و با صداقت و صراحت به بی‌لیاقتی خود اعتراف کرد . دعای يك گناهکار تائب برای طلب آمرزش از خدا از روزگاران قدیم نقل شده و برای ما به یادگار مانده که در اینجا ذکر میکنیم :

« ای خدا بحسب رحمت خود بر من رحم فرما و بحسب کثرت رأفت خویش گناهانم را محو ساز. مرا از عصیانم بکلی شست و شو ده و از گناهم مرا طاهر کن زیرا که به معصیت خود اعتراف میکنم و گناهم همیشه در نظر من است . به تو و به تو تنها گناه ورزیده و در نظر تو این بدی را کرده‌ام . ای خدا ، دل طاهر در من بیافرین و روح مستقیم در باطنم تازه بساز - مزمور داود ۵۱ : ۱ و ۴ و ۱۰ » اینست اعتراف حقیقی .

مهمترین عامل در توبه عبارتست از تصمیم قطعی به ترك گناه و به ایسکه شخص هیچگاه دو باره مرتکب آن نگردد . همین عامل و محرك بود که مرد جوان به خود گفتف : اینك برخاسته میروم و از این سرزمین دور میشوم . این اشغالها و سبوسها و خوکها را جا میگذارم و به خانه و نزد پدرم میروم سپس از جا برخاسته

و رفت. وی این فکر را نکرد که نزد پدر رفته یکی دو هفته با او به سر برد و بار دیگر به این سر زمین دور دست باز گشته خوك چرانی کند بلکه برای همیشه این نحوه زندگانی را ترك گفته بود. این است توبه حقیقی یعنی اگر شخص تصمیم به ترك همیشگی گناه نگیرد، توبه او حقیقت و واقعیتی ندارد. البته ممکن است در نتیجه ضعف بشری این تصمیم نقص شود ولی اگر توبه، حقیقی و صادقانه است، تصمیم او هم باید جدی و صادقانه باشد. روح و جوهر توبه همانا ترك کردن گناه است و روگرداندن از حیات آمیخته با گناه، اولین قدم برای تحصیل نجات است.

۲- ایمان یا تسلیم زندگی به خدا

اینك به دومین اساس و بنای نجات میرسیم. این دومین قدم است در راه حصول حیات جدید. این اصل اساسی عبارت است از ایمان. وقتی زندانبان از پولس پرسید «چه کنم تا نجات یابم؟» جواب پولس به وی این بود: «ایمان بیاور که نجات خواهی یافت - اعمال رسولان ۱۶ : ۳۰ و ۳۱» ایمان بعد از توبه میآید. توبه به گذشته زندگانی با تمام بدیها و گناهان آن مینگرد ولی ایمان به سوی جلو و يك زندگانی جدید چشم میدوزد. توبه عبارتست از روگرداندن و دور شدن از گناه و ایمان یعنی بازگشتن به سوی خدا.

بعضی راجع به ایمان تصورات کاملاً غلطی دارند. آنها چنین می‌پندارند که ایمان یعنی داشتن اعتقادات مخصوص. مثلاً فلان پیغمبر

بخصوص از جانب خدا آمده و بعضی چیزها تعلیم داده است. صحیح است که شخص باید اعتقاداتی داشته باشد تا بنیان ایمانش استوار شود ولی این اعتقادات ایمان نیستند. ایمان یعنی شخص خود را در اختیار کسی یا روش اخلاقی و روحی خاصی بگذارد. من ممکن است معتقد باشم که تعلیم و تربیت چیز خوبی است و بوسیله آن میتوانم در آمد خوبی تحصیل کنم و مورد احترام دیگران قرار گیرم و در آن شادمانی و سرور بجویم. این عقیده به خودی خود چیز خوبی است ولی اگر به آموزشگاه بروم، عقیده مزبور برای من چه فایده‌ای دارد؟ ایمان مستلزم آنست که من بر طبق اعتقادات خود عمل کنم، داخل مدرسه شوم و آنچه را به من تعلیم میدهند یاد بگیرم و قبول کنم. یا فرض کنید که من بیمار هستم و عقیده دارم که فلان پزشک بهترین پزشکان شهر میباشد که میتواند مرا معالجه کند. این عقیده به خودی خود چیز خوبی است ولی مرا از بیماری شفا نخواهد داد. اما باید طبق این عقیده عمل کنم یعنی نزد پزشک بروم، خود را تحت معالجه قرار دهم و حاضر باشم بر طبق دستوری که به من میدهد عمل کنم تا شفا یابم. به همین نحو، ایمان چیزی است وسیعتر از عقیده فکری. ایمان تنها به این معنی نیست که معتقد باشم خدا حاضر است و حیات جدیدی به من عطا میفرماید بلکه مستلزم آنست که حیات تازه را با تمام مسئولیتهای و وظائف مربوط به آن قبول کنم. ایمان عبارت است از تسلیم کردن حیات به خدا تا وی هر تحولی را اراده فرماید در آن به وجود آورد و هر خدمتی که خدا رجوع فرماید انجام دهیم.

سالهای پیش یکی از اعضای پارلمان بریتانیا که در عین حال مالکی صاحب ثروت و همچنین مردی بسیار متدین بود، تصمیم گرفت که به رعایای املاک خود درسی از ایمان و اعتقاد دهد. به اینجهت هنگامی که دوره پارلمان به پایان رسید و به املاک خود بازگشت، يك آگهی تهیه کرد و دستور داد بر در و دیوار ده الصاق کنند. در آنجا اعلام شده بود که مالك يك روز بخصوص از ساعت نه صبح تا دوازده در اداره خود حاضر خواهد بود تا هر يك از رعایا که بدهی دارد، در این سه ساعت به دفتر آمده و اسناد و مدارك خود را تسلیم نماید تا مالك از جیب پر فتوت خویش شخصاً بپردازد! بمحض اینکه مردم آگهی را دیدند، حاج و واج مانده از هم پرسیدند این اعلان یعنی چه؟ ارباب چه میخواهد؟ میخواسته که با ما شوخی کند؟ مگر ارباب دیوانه شده؟ تصور میکنید واقعاً قرضهای ما را خواهد پرداخت؟ شاید میخواهد به این وسیله بفهمد ما چقدر مقروض هستیم! این بگومگوها جریان داشت تا روز موعود فرا رسید. در روز موعود ساعت ۹ صبح مالك به اتفاق ناظر خود با اتومبیل به دفتر خود رفت. کمی دورتر، مردم اجتماع کرده و هر يك دیگری را تحریص میکرد که او اول رفته ببیند اوضاع از چه قرار است ولی هیچکس حاضر نبود زیرا همه میترسیدند مبدا موضوع شوخی باشد و مورد مسخره قرار گیرند.

نزدیک ساعت ده پیرمردی به اتفاق زن خود از راه رسید و از مردم پرسید آیا صحیح است که مالك میخواهد در آنروز قرضهای رعایا را بپردازد؟ مردم اشاره به اعلانها کرده و گفتند خودت برو

و بخوان . وقتی که زن و مرد اعلان را خواندند، از حاضرین پرسیدند که آیا مالک آمده یا خیر ؟ چون شنیدند مالک در دفتر خود نشسته ، بیدرنگ داخل شدند ولی مردم در خارج ایستاده و منتظر بودند تا ببینند اوضاع از چه قرار است . مالک به این زن و مرد پیر خوش آمدگفت . آنها به وی گفتند که بدهکارند و حسابها و اسناد خود را به او نشان دادند . او نیز به ناظر خود دستور داد تا چکی به مبلغ بدهی آنها به ایشان بپردازد . زوج و زوجه پس از عرض تشکر ، از جای برخاسته قصد رفتن کردند ولی مالک آنها را نگاه داشت . پس از مذاکرات بیشتری فهمید که آنها از خود خانه و کاشانه ای ندارند . وی ترتیبی داد تا خانه ای به آنها داده شود که در آینده عمر خود را با راحتی در آن به سر برند . به همینطور آنها را به صحبت گرفت تا ساعت دوازده و ساعت دوازده آنها را مرخص کرد . بمحض اینکه این مرد و زن سالخورده از دفتر خارج شدند ، مردم دور آنها را گرفته و شروع به پرسش کردند که آیا قرضهای شما را داد ؟ آنها چک را نشان داده و گفتند : بلی ، به اضافه يك خانه هم به ما بخشید . چون اینرا شنیدند ، همه بالاتفاق به دفتر هجوم آوردند ولی مالک از دفتر خارج شده و در را بسته بود و در مقابل تضرع آنها که مالک وام آنها را نیز بپردازد ، تنها پاسخ مالک آن بود که من حاضر بودم ولی وقت معینه گذشته است . فقط پیر مرد و زنش ایمان داشتند زیرا اینها نه تنها آنچه را مالک گفته بود باور کرده بودند بلکه طبق آنهم عمل کردند . اینها خود را تسلیم کسی کردند که حاضر شده بود و امهای آنها را بپردازد .

هنگامیکه جوان ذکر شده در مثل عیسی به خود آمد، نه تنها از آن سرزمین دور دست خارج شد بلکه به سوی پدرش باز آمد و نه تنها به خود گفت برخاسته میروم بلکه گفت برخاسته به سوی پدرم میروم. وی خود را کاملاً در اختیار پدر گذاشته بود و حاضر بود آنچه را پدر بخواهد انجام دهد. اگر پدر میخواست او را مثل خدمتکاری به مزدوری بگیرد، وی حاضر بود که امر پدر را اطاعت کند، فرضاً چنین کاری برای او مستلزم منتهای درجه سرافکنندگی هم باشد ولی حاضر بود در مزارع کار کند، در آشپزخانه کار کند، در کوهها به شبانی گوسفندان پردازد و خلاصه به هر کاری که پدرش به او رجوع کند، تن در دهد. این بود مفهوم بسازگشت به خانه پدر برای این جوان. مفهومش برای وی این بود: تسلیم کامل به اراده پدر. کسی که بخواهد به سوی خدا باز گردد باید همینطور باشد.

مقصود این است که شخص اراده خود را کنار نهد و حاضر باشد تا اراده خدا را بپذیرد. منظور اینست که شخص تمام عاداتی را که در پیشگاه خدا خوش آیند نیست ترک کند و هر خدمتی را که خدا به او رجوع کند، انجام دهد.

در طی جنگهای اخیر عبارتی که خیلی به کار برده شده، عبارت: «تسلیم بلا شرط» میباشد. وقتی کشوری مشاهده میکرد که جنگ و ستیز بیشتری بیفایده است تقاضای شرایط متار که را میکرد و در جواب میشنید: «تسلیم بدون قید و شرط». مادام که این کشورها حاضر نبودند بدون خواستن هیچگونه توضیحی بطور کامل تسلیم شوند،

تسلیم آنها مورد قبول واقع نمیشد. بنابر این، روح و جوهر ایمان حقیقی چنین تعبیر میشود: تسلیم بلاشروط قلب و زندگی به خدا. در طی یکی از جنگها بین فرانسه و انگلستان هنگامیکه نلسون در مقابل فرانسویان به يك فتح بزرگ دریائی نائل گردیده بود، يك افسر فرانسوی را به حضور نلسون آوردند. افسر به طرف نلسون پیشرفت و دست به سوی او دراز کرد ولی نلسون گفت: «اول تو شمشیرت را به من بده و بعد من دست خود را به تو خواهم داد.» بین ما و خدا همینطور است. اول باید تمام وجود را تسلیم کنیم آنوقت وی حیات جدیدی را که همان نجات است به ما عطا خواهد کرد. بدون این تسلیم که جوهر ایمان است، ممکن نیست بتوانیم حیات تازه به دست آوریم.

۳- کامل شدن نجات در اعمال و صفات

وقتی این پرسش به میان آید: «من چه کنم تا نجات یابم؟» فکردرونی شخص پرسش کننده معمولاً متوجه بعضی از اعمال بیرونی است، نه راه و روش درونی! غالباً مردم از من میپرسند: من باید چکنم تا مسیحی شوم؟ فکرو نظر آنها اینست که گویا باید بعضی مراسم بخصوص را بجا آورند یا دعای مخصوصی را بخوانند یا خیرات و مبرات بخصوصی دهند و چون این اعمال را بجا آورند، مسیحی شده‌اند. وقتی جوان ثروتمندی که از حکام بود نزد عیسی آمد و پرسید چه کاری باید انجام دهم تا وارث حیات جاودانی شوم، فکر و

نظر او عیناً همینطور بود. وی با کمال امانت سعی کرده بود تا تمام شریعت موسی را نگاه دارد. هر روز سه بار نماز خوانده بود، هر هفته دو بار روزه گرفته بود، قربانیهای لازمه را گذرانیده بود. تمام اعیاد را نگاه داشته بود و با بذل و بخشش به فقرا انفاق نموده بود ولی قلب او آرامش نداشت زیرا میترسید مبدا یکی از اعمال شریعت را بجا نیاورده باشد! به اینجهت نزد عیسی آمد تا بفهمد چه کاری مانده است که باید انجام دهد - انجیل متی ۱۹ : ۱۶-۲۲ . مرتاض هندی هم که بستری از میخ برای خود درست میکند یا اینکه بوسیله ریسمانی خود را از پا به درختی میآویزد، عیناً همین نظر را دارد. این توضیحات مسئله مهمی را در مد نظر ما قرار میدهد که آیا برای حصول نجات، اعمال لازم است یا نه؟ باید با نهایت دقت به این پرسش پاسخ دهیم. اگر بگوئیم بلی لازم است، کسی خواهد پرسید پس چطور ممکن بود عیسی به دزدی که با او مصلوب شد وعده دخول به بهشت را بدهد؟ - انجیل لوقا ۲۳:۳۹ - ۴۳ . تا آنجا که ما اطلاع داریم این مرد عمر خود را در دزدی و غارت به سر برده و هیچ عمل خیری انجام نداده بود. از طرف دیگر اگر بگوئیم نه، برای حصول نجات احتیاج به اعمال نداریم، آنگاه به من خواهند گفت: ممکن است من توبه کنم و به جانب خدا باز آیم ولی هر کاری دلم بخواهد بکنم! من پاسخ خواهم داد، البته که ممکن نیست. پس در اینصورت آیا برای نجات، اعمال هم لازم است یا نه؟

این یکی از آن پرسشهایی است که در پاسخ آن نه میتوان

گفت آری و نه میتوان گفت نه! مثل این میماند از شخصی که هیچوقت تریاک نکشیده بپرسم، تو تریاک را ترك کرده ای؟ اگر بگوید بلی، اعتراف کرده است که پیش از این تریاک میکشیده! اگر بگوید نه، اعتراف کرده است که هنوز هم تریاک میکشد. جوابی که این شخص باید بدهد اینست: من هیچوقت تریاک نکشیده ام که احتیاج به ترك آن داشته باشم. آیا کار و کوشش برای حصول نجات لازم است؟ پاسخ صحیح این است: برای اینکه شخص در راه نجات وارد شود، حتی يك عمل ظاهری هم مورد نیاز نیست ولی همینکه شخص وارد این راه شد، برای اینکه راه را طی کرده به انجام رساند، همه گونه کارهای خوب نهایت لزوم را دارد. بمحض اینکه شخص از گناهان خود توبه کند و خود را به خدا تسلیم نماید، در همان لحظه وی از سر نو مولود شده و زندگانی نوینی را آغاز میکند که خدا میخواهد. با این ترتیب وی نجات یافته است. به همین علت است که عیسی توانست به دزدی که در بالای صلیب بود وعده بهشت دهد. همینکه کسی وارد این راه شد باید آنرا به پایان برساند.

حیات تازه ای که شخص آغاز میکند باید ادامه یابد و نجات باید به درجه کمال برسد. اگر دزد محکوم زنده میماند، عیسی انتظار کارهای زیادی از او داشت. وقتی شخصی خود را به خدا تسلیم میکند، همانطور که گفتم باید حاضر باشد هرچه خدا بخواهد انجام دهد و بعد از انجام عمل تسلیم، باید کار و کوشش نماید. عیناً قضیه مثل بچه ایست که وارد دبستان میشود. وقتی داخل دبستان شد ملزم نیست که حتی

الفا را بدانند زیرا شرط ورود به دبستان علم و دانش نیست. اما چون وارد شد باید هر روز چیزی بیاموزد و الا ماندن او در دبستان بیحاصل است. یعقوب میگوید: «ایمان بدون اعمال مرده است - ۲ : ۲۶» برای کامل شدن نجاتی که با ایمان آغاز شده، کار و کوشش و اعمال لازم است.

این اعمال لازم، کدام است؟ نه اعمال شریعت از قبیل ختنه، روزه، تطهیر، زیارت، ریاضت یا قربانی. کلام یهوه را بشنوید: «از کثرت قربانیهای شما مرا چه فایده؟ هدایای باطل دیگر میاورید. بخور نزد من مکروه است. غره‌ها و عیده‌های شما را جان من نفرت دارد. چون دعای بسیار کنید اجابت نخواهم نمود - اشعیا ۱ : ۱۰ - ۱۵» خیر، اینها اعمالی نیست تا به حیات جدیدی که خدا به ما عطا فرموده تعلق داشته باشد، هر قدر اینها خوب و پسندیده باشد. پس کارهایی که خدا طالب آن است چه میباشد؟ اشعیا باز به گفته خود چنین ادامه میدهد: «نیکو کار را بیاموزید و انصاف را بطلبید و مظلومان را رهائی دهید. یتیمان را دادرسی کنید و بیوه زنان را حمایت نمائید - اشعیا نبی ۱ : ۱۷» خدا طالب اعمال مهربانی و شفقت است از قبیل سیر کردن گرسنگان، عیادت بیماران، تحمل بار دیگران، با سواد کردن بیسوادان، رفع احتیاج نیازمندان، رفاقت با مردمان بیک و امیدوار کردن ناامیدان. اینها هستند اعمالی که نجات را به حد که خود میرساند.

به همان اندازه که اعمال رحم و شفقت و مهر و محبت برای کاه

کردن عمل نجات مهم و اساسی است به همانقدر هم صفات و ممیزات یعنی صفات و ممیزاتی که متناسب با حیات جدید باشد اهمیت دارد .
 نه تنها باید حیات کهنه و قدیمی را با تمام صفات ناپسند آن متروک داریم بلکه باید صفات و اخلاق تازه و پسندیده را جانشین آنها سازیم .
 خودخواهی باید جای خود را به محبت، و غرور جای خود را به فروتنی و عصبانیت جای خود را به صبر و شکیبائی ، و دروغ جای خود را به راستی ، و انتقام جای خود را به آمرزش دهد . عیسی بعضی از این صفات و ممیزات را در وعظ سر کوه برای ما بیان میکند : « خوشا به حال مسکینان در روح زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است .
 خوشا به حال حلیمان زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد . خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت زیرا ایشان سیر خواهند شد . خوشا به حال رحم کنندگان زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد . خوشا به حال پاک دلان زیرا ایشان خدا را خواهند دید . خوشا به حال صلح کنندگان زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد - انجیل متی ۵: ۳ و ۵-۹ »
 پولس رسول این کلمات را به آن می افزاید : « ثمره روح - محبت ، خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکوئی و ایمان و تواضع و پرهیزکاری است - غلاطیان ۵ : ۲۲ - ۲۳ »

اینهاست اخلاق و صفاتی که شخص باید در خود نشو و نما دهد تا نجاتی را که بوسیله توبه و ایمان در آستان آن وارد شده کامل سازد زیرا اعمال و صفات اخلاقی پیوسته با هم ظاهر میشود و چون کسی سرگرم خدمت به دیگران میگردد ، محبت و روح همدردی در

او قوت میگیرد .

چون محبت و روح همدردی نشو و نما کند ، غیرت و عزم برای خدمت شدت مییابد زیرا محبت و خدمت لازمهٔ یکدیگرند. پیش از جنگ جهانی گذشته در یکی از شهرهای کوچک آمریکا، دختری بود موسوم به «ساوی اسمیتسون .» در این شهر كوچك يك انجمن ادبی دایر بود که افراد روشنفکر شهر در آن شرکت داشتند. گرچه این دختر تحصیلات عالیه داشت ولی به عضویت این مجمع پذیرفته نشد زیرا پدرش مردی بینوا و ناگزیر بود که به کارهای خیاطی پردازد ! تنها آرزویش آن بود که داخل این مجمع گردد . از اینرو به نظرش رسید که اگر بتواند مسافرتی به اروپا کند ، شاید در این انجمن او را بپذیرند . سالها از درآمد خود مبلغی ذخیره کرد و به اتفاق يك پرفسور و زنش به سوی اروپا رهسپار گردید. پس از ورود آنها طولی نکشید که جنگ آغاز گردید و در بلژیک آنها را گرفتند. یکنفر افسر داوطلب شد که آنها را با ماشین به پاریس برد ولی راه را گم کردند و خود را در یکی از میدانهای جنگ دیدند ! در کنار جاده ، سربازی مجروح افتاده بود که طلب آب میکرد . ساوی با يك لیوان از ماشین بیرون پرید و از سرباز پرسید که در آن حوالی چشمهٔ آب کجاست و بیدرننگ بدانجا رفته آب برای وی آورد . در ضمن افرادی را دید که افتاده اند و از شدت درد و تشنگی رنج میبرند .

به رفقای خود پیشنهاد کرد که با او همکاری کنند و برای تشنگان آب آورند . روز و شب بعد ، پیوسته برای سربازان آب

میاوردد و جامه خود را پاره میکرد تا برای زخم آنها پوشش و باند تهیه کند. صبح روز بعد يك آمبولانس و يك پزشك به آنجا رسید و پزشك که از مشاهده يك زن در میدان جنگ دچار حیرت شده بود، از او پرسید که کیست و آنجا چه میکند؟ وی داستان خود را به او باز گفت و چون گفتارش به پایان رسید، پزشك گفت: تصور میکنم اینك انجمن ادبی با روی باز شما را خواهد پذیرفت. دختر جواب داد: آری من با جنگ و مرگ و خدا رو به رو شده‌ام! من از سر نو تولد یافته‌ام و اکنون آن مسائل كوچك دیگر برای من اهمیت ندارد! پزشك پرسید پس چه چیز اهمیت دارد؟ دختر پاسخ داد: هیچ چیز بجز خدا و محبت خدا و خدمت به مخلوق. در حقیقت این دختر از سر نو تولد یافته بود و خدا و محبت و خدمت کردن به مخلوق شعار او شده بود. این است روح و جوهر حیات جدید که در آن نجات است.

بنابراین قدمهای اساسی که انسان با برداشتن آنها نجات کامل به دست می‌آورد سه تا است. با توبه حقیقی، شخص حیات کهنه و آلوده به گناه خود را ترك میکند و پشت سر میگذارد. سپس با تسلیم و ایمان به خدا، مشمول الطاف و مواهب الهی میگردد و با برداشتن این دو قدم شخص وارد شاهراه نجات میشود. قدم سوم، کامل کردن نجاتی است که بدین نحو آغاز گردیده یعنی بوسیله اعمال محبت و رحم و شفقت و نشو و نما دادن اخلاق و صفات پسندیده.

با توجه به این توضیحات که در پیرامون اصول نجات داده شده ممکن است چنین تصور شود که نجات، کاری است بشری و مربوط

به انسان. ولی در حقیقت نجات يك موهبت خدائی است و این اصول فقط شرایطی است برای قبول آن موهبت. همانطور که پولس رسول فرمود: « نعمت خدا، حیات جاودانی است در خداوند ما عیسی مسیح - رومیان ۶: ۲۳ »

چندین سال پیش مردی کور بیرون در بیمارستان امریکائی در مشهد مینشست و گدائی میکرد. یکروز پزشک بیمارستان هنگام عبور، چشمان او را امتحان کرد و به او گفت اگر به بیمارستان آید چشمان او را عمل خواهد کرد و امیدوار است که باعمل جراحی، بینائی خود را باز یابد. ولی مرد کور حاضر نشد این پیشنهاد را بپذیرد زیرا اگر چشمانش بینا میشد لازم بود از گدائی دست بکشد و کار کند!

چقدر تعجب آور است! با وجود این، بسیاری از مردم موهبت عظیم نور و نجات خدا را رد میکنند زیرا زندگی تاریک را بر آن ترجیح میدهند! برای اینکه قبول حیات نورانی مستلزم آنست که از عادات بد و زندگی گناه آلوده و لذت‌های خود دست بردارند. اینهم حیرت‌انگیز است!

مکاشفهٔ مسیح به انسان، دعوتی است به توبه

« این سخن امین است و لایق قبول تام که مسیح عیسی به دنیا آمد تا گناهکاران را نجات بخشد که من بزرگترین آنها هستم - اول تیموتاؤس ۱: ۱۵ »

در فصول اولیه مشاهده نمودیم که گناه چیست و نتایج آن چقدر وحشت‌انگیز است و چطور حیات انسان را تباہ می‌سازد. انسان را با خدا بیگانه میکند و دامنهٔ آن‌ها حدود زندگانی دیگران توسعه می‌یابد و در میان آنها هم تولید هراس و بدبختی میکند. مشاهده کردیم که نجات چیست و دانستیم که نجات عبارتست از حیات جدید و حیات فتح و ظفر بر گناه. حیاتی که در آن ارادهٔ خدا هدف و مقصد شخص است و دیده‌ایم که برای حصول و برای کامل کردن این نجات شرایطی هست از قبیل توبه از گناه، تسلیم شدن به خدا، اعمال محبت و پاکی اخلاق و صفات.

۱- عیسی مسیح ، نجات دهنده از گناه

در طی تمام این بحثها و گفت و گوها راجع به گناه و نجات تا کنون
 ذکری از نجات دهنده به میان نیامده است. با وجود این ، گفته پولس
 رسول که در صدر این مقاله ذکر شده نشان میدهد که عیسی مسیح
 نجات دهنده است . وی میگوید این موضوع بقدری حقیقی و بقدری
 مهم است که شایسته است تمام مردم آنرا بپذیرند و قبول کنند . در
 سراسر کتاب عهد جدید شهادتهائی نظیر این موضوع مندرج گردیده
 است که قبل از تولد عیسی مسیح ، فرشته‌ای بر یوسف ظاهر شد و
 به وی گفت که مریم نامزد او از روح القدس حامله خواهد شد و پسری
 خواهد زائید که باید عیسی نامیده شود زیرا او باید قوم خود را از
 گناه ، نجات بخشد (انجیل متی ۱ : ۲۰ و ۲۱) موقعی که عیسی
 تولد یافت ، فرشته‌ای که بر شبانان بیت‌الرحم ظاهر گردید ، تولد وی
 را با این عبارات به شبانان اعلام کرد : « اینک بشارت خوشی عظیم
 به شما میدهم که برای جمیع قوم خواهد بود - امروز برای شما در
 شهر داود نجات دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولد شد انجیل -
 لوقا ۲ : ۱۰ و ۱۱ » عیسی خودش فرمود : « من در هستم . هر که از
 در داخل گردد ، نجات یابد - انجیل یوحنا ۱۰ : ۹ » همچنین باز
 فرموده است : « آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد - انجیل
 لوقا ۱۹ : ۱۰ » پطرس رسول این شهادت را در پیشگاه حکام داد و گفت :
 « و در هیچکس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان

به مردم داده نشد که بدان باید نجات یابیم - اعمال رسولان ۴: ۱۲ «
یوحنا ی رسول توضیح میدهد که خدا، مسیح را فرستاد تا نجات دهندهٔ
جهان باشد - اول، یوحنا ۴ : ۱۴)

آیا ممکن است تمام این ادعاها حقیقت داشته باشد؟ ما ، چه
احتیاج به نجات داریم؟ نجات دهنده چه میتواند بکند؟ آیا او میتواند
در عوض من توبه کند؟ خیر ، بلکه من باید از گناهان خود توبه کنم.
او ممکن است از گناهان من متأسف باشد و بر آنها بگرید ولی تأسف
و گریهٔ او جای توبهٔ مرا نخواهد گرفت . پس در این صورت آیا او
میتواند بجای من خودش را تسلیم خدا کند؟ آیا ایمان او جای ایمان
مرا خواهد گرفت به طوریکه خدا با ایمان او، مرا بپذیرد؟ خیر ، تنها
تسلیم خود من مورد قبول واقع خواهد شد . آیا کارهای نیکوی او ،
حیات آمیخته با خدمت او و اخلاق و صفات کامل او به حساب من
گذاشته خواهد شد به طوریکه من در حضور خدا مقبول خواهم افتاد؟
خیر ، به هیچوجه . من باید تمام این اعمال را بجا آورم ، خودم توبه
کنم ، خودم تسلیم شوم و خودم آنطوریکه خدا از من انتظار دارد
زندگی کنم . پس چه؟ آیا باید منتظر نجات دهنده‌ای باشم که برخیزد
و در روز قیامت از من در پیشگاه خدا وساطت کند؟ آیا او از خدا
تقاضا خواهد کرد که فرضاً من نالایق را بپذیرد؟ اگر من توبه نکنم
و تسلیم خدا نشوم خدا هیچ وساطتی را قبول نخواهد کرد؛ اگرچنین
کاری بکند عادل نیست . از طرف دیگر اگر من توبه کنم و خودم را
به خدا تسلیم نمایم ، هیچ احتیاجی به واسطه و شفیع ندارم . بنابراین

چه احتیاجی به وجود نجات دهنده هست و نجات دهنده برای من چه میکند؟

در همین مورد اکنون تصور میکنم که بعضی توضیحات لازم باشد زیرا بسیاری نمیتوانند بفهمند کار نجات دهنده چیست. اینها به طوری عادت کرده اند چیزهایی در باره پیغمبران بشنوند که گمان دارند تنها چیزی که برای ما لازم است فقط قبول شخصیت پیغمبر بخصوص یا پیغمبران است ولی کمتر متوجه احتیاج خود به وجود يك نجات دهنده میباشند. بین پیغمبر و نجات دهنده تفاوت بسیار زیادی هست. اجازه دهید این تفاوت را توضیح دهم: فرض کنیم مرد جوانی تازه شروع به میگساری کرده است! یکی از دوستان با او صحبت میکند و مضرات مشروبات الکلی را برای او توضیح میدهد که مشروب چگونه پول او را بهدر میدهد و چگونه سلامتی او را مختل میسازد ولی او به باده نوشی ادامه میدهد و گاهی مست میشود! در این موقع یکی از دوستان دیگر او را منع میکند و به وی میگوید اگر فوراً مشروب را ترك نکند، دیگر هیچگاه نخواهد توانست خود را از چنگال آن برهاند و متذکر میگردد که ممکن است روزی در حال مستی مرتکب تبه کاری بزرگی شود و حتی احتمال دارد دست به خون کسی بیالاید! پس از آن یکروز در حال مستی از خود بیخود شده در کنار کوچه میافتد که رفیق سوومی فرا رسیده او را در آن حال میبیند و او را بلند کرده با تا کسی به منزل میبرد و در رختخوابش میخواباند و از او توجه میکند تا هشیار شود. سپس کاری برای او پیدا میکند،

هر روز صبح او را به محل کار خود میرساند و هر روز عصر رفته او را به خانه میآورد تا اینکه وی در وسوسه نیفتد. بدین نحو بالاخره این آدم به عادت خود بر مشروبخوری غلبه میجوید . حال، آن دو رفیق اول برای این شخص به منزلهٔ پیغمبرانی بودند که نصیحتش میکردند، منعش میکردند ، تهدیدش میکردند و پیشگوئی میکردند که اگر دست از مستی و میخوارگی برندارد چنین وچنان خواهد شد ولی رفیق سوم نجاتدهندهٔ او بود . وقتی این مرد سقوط کرد ، نجات دهنده او را یافت، او را دنبال کرد و او را کمک کرد تا به زندگانی نوینی بازگردد. این است تفاوت بین پیغمبران و عیسی مسیح نجات دهنده . آنها پیامهائی آوردند ، منع کردند ، راه را نشان دادند و آنها ندای حق و عدالت کردند. آنها مردم را از داوری خدا ترسانیدند ولی مسیح افراد گناهکار را جست و جو کرد و آنها را به زندگی نوینی راهبری نمود! او نمیتواند بجای من توبه کند ، او نمیتواند بجای من خود را به خدا تسلیم نماید. همچنین نمیتواند بجای من حیاتی آمیخته به خدمت و پاکی در پیش گیرد ولی میتواند مرا کمک کند تا تمام این اعمال را بجا آورم و بدینوسیله نجات دهندهٔ من شود . حال ببینیم این مقصود چگونه انجام میگیرد .

۲- مسیح انسان را آنطور که هست به خودش نشان میدهد

ما دیدیم که اولین قدم در طریق نجات ، توبه است و نخستین قدم توبه آنست که شخص متوجه گناهان خود و زشتی و قباحت آن

شود . همانطور که خدا به گناه مینگرد ، او نیز بنگرد و از گناه نفرت کند . این همان کاری است که مسیح میتواند ما را کمک کند تا این تحول در ما پدیدار گردد . مسیح نخست این کمک را بوسیلهٔ تعلیمات خود به ما میدهد زیرا نشان میدهد که گناه ، حیات ما را دچار تباهی میسازد . هیچ شرح و توضیحی بهتر از داستان پسر گمشده که قسمت اول آن کاملاً در فصل پیش نقل شده (انجیل لوقا ۱۵ : ۱۱-۱۴) نمیتواند این موضوع را روشن سازد . تقاضای پسر از پدر خود مبنی بر اینکه سهم وی را از ارثیه‌ای که به او میرسد جدا کرده به او دهد ، روشن میکند که گناه چیست . گناه یعنی پیروی از راه و روشی مخالف با ارادهٔ خدا . اقدام پسر گمشده به ترك خانهٔ پدر این معنی را مجسم میکند که چگونه گناه بین گناهکار و خدا جدائی می‌افکند . اسراف و ولخرجی او حاکی از اینست که گناه چگونه نیروهای انسانی را تلف میسازد .

رفاقت آن جوان با دوستان سست عهد و پیمان و تصدی او به کارخوك چرانی ، نمایندهٔ سقوطی است که گناه در زندگی او تولید کرده بود . گرسنگی او و تنهائی او و رنجهای او حاکی از حس ناراحتی و پشیمانی است که از گناه ناشی میشود . این داستان ساده چه مکاشفه و چه تصویری است از انسانی که در گناه به سر میبرد ! عیسی بوسیلهٔ تعلیمات خود اینگونه مفاهیم و نتایج گناه را نشان میدهد و روشن میکند ولی بیشتر بوسیلهٔ حیات و زندگانی خود ، گناهکاری ما را روشن و هویدا میسازد . زندگانی و حیات مسیح چنان بود که تمام اطرافیان

و معاشران او شهادت دادند که عاری از هر گونه گناه بود . پطرس که هر روز و هر شب با او به سر میبرد، شهادت میدهد که « هیچ گناه نکرد و مکر در زبانش یافت نشد - اول پطرس ۲: ۲۲ »

همچنین یوحنا که رفیق و مصاحب روزانه او بود ، میگوید که « در او گناهی نبود - اول یوحنا ۳: ۵ » مهمتر از همه اینکه عیسی شخصاً در حیات خود گناهی سراغ نداشت . بعضی از ادعاهای او در اناجیل ذکر شده ولی در هیچکدام آنها اثری از اعتراف به گناه یا طلب آمرزش گناه پیدا نمیشود . با وجود این در تنها دعائی که به شاگردان خود یاد داد ، به آنها دستور داد که برای گناهان خود طلب آمرزش نمایند . او از یهودیان چنین درخواست کرد که اگر بتوانند ، او را به گناه ملزم سازند ! (انجیل یوحنا ۸: ۴۶) بدیهی است که اگر آنها گناهی در او سراغ داشتند وی را ملزم کرده بودند . بارها عیسی با شدیدترین وسوسه ها مواجه گردید ولی هر بار از مبارزه مظفر و منصور بیرون آمد! اشخاص زیادی داستانهای مندرجه در انجیل را زیر ذره بین دقت گذاشته اند ولی نتوانسته اند کوچکترین گناهی در حیات عیسی بیابند . این موضوع فوق العاده عجیب است که کسی در روی زمین سی و سه سال تمام زندگی کند و زندگی او آمیخته به کمال کبریائی و بیگناهی و قدوسیت و اینگونه بی لکه باشد . دنیا معجزه ای بزرگتر از این به خود ندیده است !

این چه مربوط به موضوع است ؟ بیگناهی عیسی برای ما چه معنی و مفهومی دارد ؟ قبل از همه چیز این مفهوم را دارد که صفات

و اخلاق کامل عیسی، گناه ما را با تمام قبح آن به ما مینمایاند. چون ما به حضور آن قدوس حاضر گردیم، بیشتر و بهتر از هر جای دیگر متوجه تقصیرات خود میشویم.

انسان در چه مورد قدر سلامتی را میداند؟ وقتی که بیمار شده در رختخواب رنج ببرد! چه موقعی ارزش آزادی را درک میکند؟ وقتی که در زندان محبوس شده باشد! بهمان نحو وقتی نقطه مقابل گناه را می بیند. وقتی خود را در برابر کسی مشاهده کند که لکه گناهی صفحه زندگی او را آلوده نکرده است، آنوقت گناه خود را احساس مینماید! وقتی خود را با دیگران مقایسه نمایم، مشاهده میکنم که آنها هم دچار همان سهو و قصوری هستند که خود هستم! آنگاه چنین به نظر میرسد که رویهمرفته بد آدمی نیستم. هنگامی که داستانهای راجع به حیات مسیح میخوانم و حیات خود را با آن مقایسه میکنم، آنوقت گناهان من با تمام بدیها و ضمائم آن، جلب نظر میکنند. چند سال پیش روزی کت خود را از تن بیرون آورده، دیدم جلو کت مرطوب است و خیلی تعجب کردم زیرا متوجه نشده بودم که آب روی آن ریخته باشم. در اثر تحقیقات بعدی فهمیدم که سر قلم خودنویس من بیرون آمده و مرکب به پارچه لباسم نفوذ کرده است. به این علت در وهله اول متوجه اصل موضوع نشدم زیرا کت من سیاه بود و لکه مرکب در روی آن به نظر نمیرسید. روزی لباس سفیدی بر تن داشتم که ناگاه يك قطره مرکب روی شلوارم چکید. با اینکه بارها این شلوار شسته شد ولی مادامی که این شلوار

موجود بود جای لکهٔ مرکب روی آن نمایان بود ! به همین نحو ، کوچکترین لکهٔ گناه در حضور مقدس مسیح ، ظاهر و نمایان میگردد. هنگامی که شخصی شریف و درستکار وجدی در اداره‌ای استخدام میشود ، بعضی از کارمندان اداره فوراً در صدد بر می‌آیند که وسائل اخراج او را فراهم کنند ! حرفهای دروغ و نسبتهای ناروا در بارهٔ او بین مردم پراکنده می‌سازند و او را متهم میکنند ! چرا ؟ زیرا درستکاری او نادرستی آنها را نمایان و آشکار می‌سازد و سعی و عمل او ، تنبلی و قصور آنان را هویدا میکند . يك خانم آمریکائی حکایت میکرد که وقتی برای گرفتن بلیط راه آهن به ایستگاه رفت و هنگامی که در اطاق انتظار نشسته بود ، زن جوانی وارد گردید که ظاهراً تحت تأثیر مستی و باده‌نوشی بود ! با صدای بلند صحبت میکرد ! بعضی از تکه‌های لباسش از چمدان بیرون آمده و آویزان بسود ! وقتی روی صندلی نشست ، شروع به خواندن کرد ولی خانمهاییکه آنجا نشسته بودند از جای برخاسته از آن محل دور شدند. یکی از آنها در صدد بود که پیشخدمتی را صدا کند تا دخترک را خارج سازد ولی در همین موقع زن جوانی وارد شد و تقاضای اعانه برای يك مصرف خیر نمود و چون متوجه وضعیت شد به طرف دخترک مست رفته در کنار وی نشست و شروع به صحبت کرد تا دخترک پس از مدتی آرام شد. سپس چمدان او را باز نمود و لباسهایش را مرتب کرد و بعد به طرف باجهٔ بلیط فروشی رفت تا بلیط بگیرد . یکی از خانم های دیگر در صدد اعتراض برآمد که دخترک حالش برای سفر مناسب نیست . زن پاسخ داد که

من دوبلیط میخرم و خودم با او مسافرت میکنم تا او را به منزل برسانم. زنی که این داستان را حکایت میکرد، میگفت چون دخترک مست این جریانها را دید یکنوع حس افتادگی و شرمندگی به طرز محسوس در او پیدا شد زیرا روح محبت و همدردی زن جوان به این دختر نشان داده بود که خود فاقد صفات اخلاقی میباشد. همینطور حیات کامل عیسی، گناهان را به ما مینمایاند.

در ایامی که عیسی به دعوت برخاست، اوضاع بر همین منوال بود و مردم در حضور او متوجه ناشایستگی و گناهان خود میشدند. یحیی تعمید دهنده نزد عیسی گفت: «من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم - انجیل متی ۳: ۱۴» تعمید، يك علامت خارجی بود برای پاک شدن از گناه. پطرس به عیسی ندا در داد و گفت: «از من دور شو زیرا من مردی گناهکارم - انجیل لوقا ۵: ۸» زن فاحشه آنقدر گریست تا اشك دیده او پایهای عیسی را تر نمود (انجیل لوقا ۷: ۳۷ و ۳۸) کاتبان و فریسیان هر يك با شرم و خجالت از حضور عیسی بیرون رفتند (انجیل یوحنا ۸: ۹) دزدی که بالای صلیب بود وقتی که صبر و تحمل و بخشایش عیسی را دید گفت: «ما جزای اعمال خود را یافته ایم لیکن این شخص هیچ کار بیجا نکرده است - انجیل لوقا ۲۳: ۴۱» و پولس که خود را عادلترین اشخاص میدانست، هنگامی که عیسی را شناخت طبق آیه‌ای که در صدر این فصل ذکر کردیم، خود را رئیس گناهکاران نامید.

گاهی از درون اطاق متوجه شده‌اید که وقتی آفتاب میدرخشد

و شعاع آن از روزنه‌ای به درون اطاق میتابد ، چه میشود ؟ در مسیر نور خورشید ، ذرات گرد و خاکی که پیش از آن ندیده بودید نمایان میگردد آنگاه میفهمید تمام هوای اطاق مثل قسمتی که در مسیر نور واقع شده مملو از ذرات غبار میباشد. به همینطور وقتی نور پاکی کامل عیسی بر صفحهٔ زندگانی ما میتابد، تمام افکار شرارت آمیز، افعال پست، اعمال و خصائل زشت که ما را آلوده و نجس میسازد آشکار میکند! افتادگی و خضوع او ، تکبر و خودبینی ما را عیان میسازد! آوارگی و بی‌جا و مکانی مسیح که حتی جای سر نهادن نداشت ، حس آسایش طلبی ما را برملا میکند! تسلیم او به خدا به طوری که همه چیز خود را در اختیار خدا گذاشت ، خود سری ما را ظاهر مینماید! همت او در خدمت به خلق ، روح سست کاری ما را آشکار میسازد! محبت و فداکاری او پرده از روی خودپرستی و خودخواهی ما برمیدارد! من غالباً به این فکر افتاده‌ام که‌ای کاش در زمان مسیح در دنیا میزیستم تا میتوانستم او را در جسم بشناسم ولی چقدر وحشت‌انگیز است که کسی خود را در محضر وی بیابد .

هیچگاه در دنیا ، قباحت گناه به قدر روزی که مسیح مصلوب شد آشکار نگردید! در طی داستان محاکمهٔ او مشاهده میکنیم که نفرت و حسادت به چه طرز ظالمانه‌ای محبت و عاطفهٔ کامل را تحت الشعاع خود قرارداد! میبینیم که تعصب و سرسختی و غرور در مقابل حلم و شکیبائی و افتادگی، چه تحقیر و توهینی روا داشت! در دشمنان عیسی، خودخواهی و بیعدالتی را به‌منتها درجهٔ شدت خود و فداکاری و گذشت

عیسی را در عالیترین درجهٔ اعتلای خود مشاهده مینمائیم . در صلیب مسیح ، تاریکترین اعمال و پست‌ترین تمایلات انسانی را در مقابل صفحهٔ سفید نیکوئی کامل می‌بینیم و از اینرو میتوانیم سیاهی و قباحات گناهان بشری را بهتر و بیشتر از هر وقت و زمان تشخیص دهیم . همچنین در صلیب مسیح مشاهده میکنیم که خدا چه ارزشی برای گناه قائل است و به تدریج ملتفت میشویم که خدا تا چه حد از گناه نفرت دارد و از آن منزجر است . در رنجهای مسیح و مرگ او ، میفهمیم که خدا حاضر بود چه خونبهای عظیمی بپردازد تا دنیا را از دست بلای گناه و طاعون وحشت‌انگیز رهائی بخشد ! غالباً مردم در این مورد اظهار نظر کرده و میگویند چرا باید خدا اجازت دهد تا کسی را که خودش به زمین فرستاده ، آنهمه رنج و حقارت و درد و مرگ را بر بالای صلیب تحمل کند ؟ ولی باید دانست تنها به این طریق و بدینوسیله بود که انسان توانست عمق فضاقت گناه خود را دریابد و درك کند ! تنها به این وسیله ممکن بود که بفهمد خدا چگونه با گناهان او مخالف است و چقدر بر گناه انسانی تأسف دارد و در طی قرن‌ها چه بار گرانی در اثر تحمل گناهان بشر بر دوش داشته است .

چون در محضر حیات کامل مسیح متوجه قبح و فضاقت گناهان خود میگردیم ، نسبت به گناهان مزبور حس نفرتی در ما تولید میشود . چون تشخیص میدهیم که حسد و تکبر و بدخواهی و بیعدالتی و خودخواهی و حرص و طمعی که در درون ما حکمرانی میکنند ، عبارت از

امیال شررباری است که مسیح را بالای صلیب فرستاد ، آنگاه نسبت به گناهان خود احساس تنفر میکنیم و با پولس هم آهنگ شده فریاد بر میآوریم : « وای بر من که مرد شقی هستم . کیست که مرا از جسم این موت رهائی بخشد ؟ - رومیان ۷:۲۴ »

۳- مسیح به انسان کشف میکند که چه آدمی ممکن است بشود

نه تنها به ما نشان داده است که چه هستیم ، نه تنها گناهکاری ما را روشن و آشکار ساخته بلکه به ما نشان داده است که چگونه آدمی ممکن است بشویم . تا مسیح نیامده بود هیچکس حتی تصور آنرا نمیکرد که ممکن است کسی عمر خود را مانند او به سر برد ولی از زمان ظهور مسیح و زندگی او تا حدی میتوان فهمید چه احتمالاتی برای موفقیت بشر موجود هست . میتوان درك کرد که با کمک خدا چه صفات و خصائلی ممکن است در خود پیورانیم . عیسی پاهای دوازده شاگردان خود را شست و گفت : « به شما نمونه ای دادم تا چنانکه من با شما کردم شما نیز بکنید - انجیل یوحنا ۱۳:۱۵ » ما هم میتوانیم همانطور باشیم ، یعنی اشخاصی فروتن و آماده برای انجام هرگونه خدمت . عیسی تنها به بیابان رفت و چهل شبانه روز شیطان او را آزمایش کرد ولی در میدان مبارزه بر هر وسوسه شیطانی که به وی عرضه گردید ، فاتح و پیروز شد ! انسان هم میتواند به گناه و بر نفس غلبه کند . مردم از هر سو به مسیح رو میآوردند و مشکلات و مصائب خود را بر او عرضه میکردند ولی در مقابل ، مسیح بیماران را

شفا میداد ، ماتمزدگان را تسلی میبخشید و با مردودین اجتماع آمیزش میکرد ! آری انسان میتواند اینچنین باشد ، یعنی دارای حس همدردی و عطوفت . مردم ، مسیح را استهزاء و لعنت میکردند ولی عیسی در حق ایشان دعا میکرد تا گناهان آنها آمرزیده شود ! آیا انسان میتواند اینچنین باشد یعنی صبور و بخشنده که حتی دشمنان خود را هم ببخشد؟ اما مسیح در بالای دار بامتها درجه صمیمیت و صفا جان داد ! « از این امر ، محبت را دانسته ایم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران بنهیم - اول یوحنا ۳: ۱۶ » انسان اینچنین میتواند باشد یعنی خود را واگذارد و خود را فدا کند. چون به زندگانی حیرت انگیز عیسی خیره شویم ، می بینیم تمام اخلاق و صفات نیکو در نهاد او وجود داشت و متوجه میشویم که اعتلای انسانیت تا کجاست . با درك این حقیقت در قلب خود يك تمایل معنوی پیدا میشود که تمام گناهان و همه ذمائم را پشت سر گذاشته و مسیحی وار زندگی کنیم .

تقریباً سی سال قبل از این در یکی از مزارع امریکا ، پدر و مادری با دو بچه کوچک زندگی میکردند. يك روز پسر بزرگتر سخت بیمار شد . پدر سوار اسبی گردید و نزد پزشکی شتافت که تا مسکن او پنج فرسخ فاصله داشت . چون به اتفاق پزشك باز گردید ، هر دو به اطاق پسر بیمار رفتند. پسر کوچکتر در حالیکه سخت به وحشت افتاده بود به اطاق خزید و پشت يك صندلی پنهان شد و از پشت صندلی چهره پر اضطراب پدر و مادر را میدید و مشاهده میکرد که پزشك نبض

برادرش را در دست دارد و حرارت بدن او را امتحان میکند ، به سینه او گوشی میگذارد و امتحان میکند و سرانجام داروئی به او میدهد . در حدود یکساعت همه منتظر و نگران پایان کار بودند تا اینکه بعد از یکساعت پزشک گفت : گرچه بیماری سختی است ولی اینک میتوان امیدوار بود که بعد از دو هفته حالش خوب شود . بچه کوچک که پشت صندلی مواظب بود، مشاهده کرد که علائم اضطراب و اندوه در چهره مادر و پدر ، جای خود را به شادمانی و خوشی داده است . مثل اینکه باری از دوش آنها برداشته شد و امید، جای ناراحتی و اضطراب را گرفته بود. از همان لحظه پسرک تصمیم گرفت که درس طبابت بخواند تا پزشک شود و بیماران را شفا دهد و شادی بخش مردم گردد .

این پسر بچه جداً تصمیم خود را عملی کرد و در مقابل سیل مشکلات از کالج و دانشکده پزشکی فارغ التحصیل شد . او همان « دکتر روزانف » یکی از مشاهیر اطباء جهان در قسمت درمان فلج کودکان است ! مرضی که هر ساله هزاران بچه را از نعمت حرکت محروم میسازد . چند سال پیش که در کوبا بیماری فلج کودکان بی اندازه شیوع داشت ، مردم تلگرافاً دکتر روزانف را میخواستند و از او تقاضا میکردند تا به آنجا برود . وی با هواپیما به کوبا پرواز کرد و در آنجا توانست زندگانی صدها بچه را از خطر فلج برهاند . همانطور که این پسر مشاهده کرد دکتر برادرش را مداوا میکند و شفا میدهد و والدینش را قرین شادی و خوشی میسازد ، از همینجا عشق خدمت و طبابت در وجودش پیدا شد . همانگونه سرمشق کاملی که

مسیح از محبت و شکیبائی و افتادگی و فداکاری میدهد ، در دل ما شعله اشتیاقی برمی افروزد تا مشابه او باشیم .

چه محرکی عالیترو مؤثرتر از حیات کامل مسیح ممکن بود ما را به سوی توبه و انابه از گناه بکشاند ؟ آری مسیح ما را مدد میکند تا در درون ما نسبت به گناه همان حس نفرتی پدید آید که خدا از گناه دارد و احساس نفرت ، ما را تشویق میکند تا برای همیشه از گناه روگردان و دور باشیم . دوش به دوش میل و رغبت به ترك گناه ، در ما تمایلی پدیدار میگردد که تمام صفات و فضائل عالیۀ مسیح را در خود پیروورانیم زیرا مسیح بدین نحو ما را مدد میکند تا توبه کنیم و توبه ، اولین قدمی است برای حصول نجات . مسیح در دل ما آتش شوقی برمی افروزد تا حیات عالی و جاودانی داشته باشیم . این یکی از عللی است که مسیح را نجات دهنده مینامیم .

از اینرو از شما تمنا میکنم که تاریخ زندگانی مسیح را خوانده و لحظه ای در بارۀ آنها بیندیشید تا اینکه در پرتو اخلاق و صفات کامل او ، گناهان خود را با تمام قبایح و زشتی هایش ببینید و از آن متنفر باشید . آنقدر به او خیره شوید تا در شما تمنائی پیدا شود که در پاکی و فروتنی و محبت مشابه او شوید . سپس با تمام دل و جان خود چنین دعا کنید : « خدایا ، گناهانم را بطوری روشن می بینم که تاکنون ندیده بودم . من از آن متنفرم همانطور که تو از آن تنفرداری . من با کمک تو از آن روگردان میشوم و آنرا ترك میکنم . مرا مانند عیسی مسیح طاهر و فروتن بگردان . کمک فرما تا همیشه برای خدمت و

فداکاری آماده باشیم - آمین . « اگر شما از صمیم قلب اینطور دعا کنید،
خواهید دید بار گران گناه از دوش شما می افتد و دریچهٔ حیات
تازه‌ای به روی شما باز میشود .

کشفی که مسیح از خدا میکند ، دعوتی است برای تسلیم شدن

« خدا محبت خود را در ما ثابت میکند از اینکه هنگامیکه ما هنوز گناهکار بودیم ، مسیح در راه ما مرد - رومیان ۸:۵ »
ما مشاهده نموده ایم که برای تحصیل نجات ، سه اصل اساسی وجود دارد .

اول ، توبه یا برتافتن از گناه . دوم ، ایمان یا تسلیم حیات به خدا . سوم ، تکمیل نجات و لزوم اعمال شفقت آمیز و نشو و نمای اخلاق و صفات پسندیده . در فصل گذشته در پیرامون این موضوع بحث شد که چرا مسیح یکنفر نجات دهنده است و برای به دست آوردن نجات ، چه کمکی میکند . در اصول سه گانه ملاحظه نمودیم که وی خدمتی در حق ما انجام داد زیرا با حیات منزه از گناه و با اخلاق و صفات کامل خود به ما نشان داده که چه مردم شرارت پیشه ای هستیم و تا کجا ممکن است خوب و پسندیده شویم . حق تعالی

مؤثرترین محرك را برای ما به وجود میآورد تا تحت تأثیر آن به سوی توبه گزائیم و گناهان خود را ترك كنيم . اکنون به دومین اصل نجات میرسیم ، یعنی رو کردن به سوی خدا و تسلیم کردن حیات به او . حال ببینیم آیا مسیح میتواند در اینجا هم ما را کمک کند یا خیر ؟

۱- احتیاج به اینکه بدانیم خدا چگونه است

وقتی که شخص تصمیم گرفت توبه کند و از حیات آلوده به گناه و خود پرستی دست بشوید ، آیا به کدام سو باید رو آورد و همین مشکل بود که برای جوان نامبرده در داستان عیسی - (انجیل لوقا ۱۱:۱۵-۲۴) نیز پیش آمد هنگامیکه تمام پولهای خود را بهدر داد و در ورطه احتیاج و بدبختی افتاد و مردد بود که باید به خانه و خانواده خود بازگردد یا ممکن است به جای دیگر رود . به همین نحو ، یکنفر گناهکار به این می اندیشد که آیا باید به سوی خدا بازگردد یا خیر و تصمیم او در این مورد بسته به اینست که نسبت به خدا چه فکر و نظری دارد . اگر حق تعالی را خدای منتقم بداند که میخواهد از هر تخلفی انتقام بکشد، در اینصورت سعی خواهد داشت تا آنجا که ممکن است از پیش چنین خدائی فرار کند ! اگر خیال کند که خدا شباهت به يك قاضی عادل دارد و عدالت حکم بر تنبیه گناهکار مینماید ، در آنصورت باز از چنین خدائی وحشت خواهد داشت . برعکس اگر تصور کند که خدا سراپا محبت و عاطفه است و حاضر است که گناهان را عفو کند، میل دارد که به سوی او بازگردد زیرا این اعتقاد فوق العاده در او

مؤثر بوده و او را به جانب خدا باز خواهد گردانید.

در اینجا توضیحی برای خوانندگان لازم است. فرض کنیم پسری در تهران با پدرش زندگی میکند و روزی در حال خشم و غضب به پدر خود فحش میدهد و سپس او را کتک میزند به طوری که بیهوش و بیحال روی زمین می افتد و پس از این ماجرا، پسر فرار کرده به اصفهان میرود! پس از چند روزی یکی از دوستانش وارد اصفهان میشود و به او اطلاع میدهد که پدرش به هر طرف در جست و جوی اوست، حتی چند نفر کار آگاه استخدام کرده تا او را پیدا کنند و سوگند یاد کرده به محض اینکه او را پیدا کنند، تازیانه اش زنند و به زندانش افکنند! و او را از ارث محروم خواهد ساخت و دیگر او را به فرزندی نخواهد پذیرفت! وقتی که فرزند این موضوع را بشنود چه تأثیری در او خواهد داشت؟ البته او از اصفهان حرکت کرده به کرمان خواهد رفت تا فاصله بین او و پدرش بیشتر شود.

از طرف دیگر اگر فرض کنید رفیقش برای او در اصفهان خبر می آورد که وقتی از پدرش دور شده، پدرش راحت و آسایش ندارد، قلب او شکسته است به طوری که نه میتواند غذا بخورد و نه میتواند بخوابد و هر جا در جست و جوی اوست تا او را پیدا کند و از او تقاضای بازگشت نماید و او را تنبیه نخواهد کرد بلکه او را خواهد بخشید و مایل است که پسرش برگردد زیرا جای او در خانه خالی است، آیا این اطلاع در پسر تأثیری نخواهد داشت؟ البته که پسر مایل خواهد بود تا هر چه زودتر به خانه خود باز گردد. بهمین نحو

فکر و نظر هر کس در مورد خدا، سرنوشت او را تعیین میکند که آیا این آدم برای تحصیل عفو و بخشایش و سلامتی و کمک به سوی خدا خواهد آمد یا خیر؟

من داستان زندگی دختری را خوانده‌ام که از زندگانی در کنج ده کوچکی به تنگ آمده بود و میخواست از آنجا به شهر رود. بدون اینکه موضوع را به پدر و مادر خود بگوید، روزی پنهانی و بدون خداحافظی از خانه خارج گردید و امیدوار بود که کاری به دست آورده با آن گذران خواهد کرد ولی تنها کاری که به دست آورد مزدش به قدری کم بود که به سختی امرار معاش میکرد. بالاخره برای اینکه در آمد سرشار و بی دردسری داشته باشد، کالای عفاف خود را به معرض فروش گذاشت ولی طولی نکشید که از آن زندگی پست هم به ستوه آمد. دلش میخواست به طرف خانه و خانواده خود بازگردد ولی اگر پدر و مادر از نحوه زندگی او اطلاعی حاصل میکردند، آیا ممکن بود او را نزد خود بپذیرند؟ روزی يك شماره روزنامه به دست گرفت و نظری به مندرجات آن افکند. در میان آگهی‌ها اعلانی جلب توجه او را کرد که مفادش چنین بود: «خانه بازگرد، ما میل داریم پیش ما بیائی. اگر احتیاج به کمک داشته باشی کمک میکنیم و اگر مرتکب کار خلافی شده باشی ترا عفو میکنیم! مینقدر بیا.» این آگهی به امضای والدین او بود و چون میدانست این اعلان برای خاطر او منتشر شده پس بدون درنگ با قلبی مملو از ور و شادی عازم خانه خود شد. آیا خدا هم مثل این والدین

است؟ آیا در مورد اشخاص گناهکار، خداوند هم پر از محبت و گذشت و آمرزش است؟ انسان پیش از آنکه از گناه خود توبه کند و خویشتن را به خدا تسلیم نماید، میخواهد در این مورد اطمینان حاصل کند.

۲- تعلیمات مسیح راجع به محبت خدا

باز هم در این مورد مسیح ما را کمک میکند و قبل از هر چیز بوسیله تعالیم خود ما را بصیرت میدهد تا بدانیم خدا چگونه است. مسیح میفرماید خدا همه کس را از خوب یا بد، دوست دارد. آفتاب و باران او تنها برای مردمان نیکوکار و عادل نیست بلکه برای مردمان ستمکار نیز هست - (انجیل متی ۵ : ۴۵) لقبی که وی دائماً نسبت به خدا میدهد کلمه پدر است زیرا خدا همه ما را محبت میکند همانطور که پدر نسبت به فرزندان خود مهر میورزد. روزی مسیح داستان شبانی را بیان فرمود که دارای صد گوسفند بود - (انجیل لوقا ۱۵ : ۳ - ۷) و یکی از گوسفندان گم شد ولی شبان، آن نود و نه گوسفند را وا گذاشت و در بیابان به جست و جوی گوسفند گمشده پرداخت.

چون گوسفندان را یافت، به قدری شاد و خوشدل شد که دوستان خود را خوانده گفت با من شادی نما. زیرا گوسفند گمشده خود را یافته ام. عیسی میفرماید که خدا همیشه همینطور با فرشتگان خود شادی خواهد کرد. در سراسر قرون و اعصار، مردم

سعی کرده بودند که خدا را بجویند ولی عیسی به ما میگوید که خدا هم در جست و جوی انسان است. داستان گوسفند گمشده، نماینده انسانی است که در اثر ارتکاب گناه از خدا روگردان شده است! آیا خدا بخاطر گناهان انسان مه خواهد از او انتقام بگیرد؟ یا خدا نسبت به چنین اشخاصی بی اعتناست و حاضر است که آنها را به حال خود واگذارد تا در هلاکت بیفتند؟ به هیچوجه، بلکه خدا آنها را جست و جو میکند همان گونه که شبان گوسفند خود را جست و جو میکرد. خدا نمیتواند آرام بگیرد تا گمگشته را بیابد و بسوی خود باز گرداند بلکه از بازگشت گناهکار به سوی خود، شادمان میشود.

سپس عیسی، مثل دیگری بیان میفرماید. داستان پسر گمشده که مکرر به آن اشاره شد (انجیل لوقا ۱۵: ۱۱-۲۴) وقتیکه پسر سهمیه خود را از ارث پدر میگیرد و از آنجا به سرزمین دور دستی میرود تا دارائی خود را صرف کارهای ناشایست نماید، پدرش چه میکند؟ آری پدر مهربان هر روز به بام خانه میرود و از آنجا به جاده نگاه میکند تا ببیند آیا پسرش برمیگردد یا خیر! بالاخره پس از ماههای بسیار باز پسر خود را می بیند که با لباس ژنده و پایهای برهنه و صورتی از شدت گرسنگی لاغر شده، باز گشته است. در این حال پدر بدون تأمل از خانه بیرون دویده به استقبال پسر میرود و هیچ به فکر این نیست که اگر نوکرها، آقای خود را در حال دویدن ببینند به او چه خواهند گفت. پدر بمحض اینکه به فرزند خود میرسد، بازوان خود را گشوده او را در آغوش میکشد و میبوسد و پسر در صدد بر

میآید که به گناهان خود اعتراف کند ولی پدر صبر نمی‌کند که داستان او را تا به آخر بشنود. پدر مهربان نسو کرها را احضار کرده به آنها دستور میدهد که لباسهای تازه برای فرزندش بیاورند و کفش تازه در پای او کنند و انگشتری به انگشت او تا علامت این باشد که مجدداً فرزند خانواده در خانه خود پذیرفته شده و به آنها دستور میدهد تا مجلس جشن باشکوهی به علامت خوشی و شادمانی برپا کنند. عیسی میفرماید عمل خداوند، بدین داستان شباهت دارد. وقتی کسی در اثر حیات آلوده به گناه از خدا دور میشود، خدا نگران بازگشت او میباشد. در نخستین علامت توبه، خدا با عجله می‌خواهد با وی ملاقات کند و چون به گناه خود اعتراف نماید، خدا بیدرنگ او را میبخشد و به فرزندى خود میپذیرد و قلب پدرانه وی پر از عاطفه و محبت میشود، به مصداق این آیه: « بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند - انجیل لوقا ۱۵ : ۷ » آری چنین است تعالیم مسیح.

تعالیم عیسی مسیح در روحیه شاگردان و مریدانش دیده میشود زیرا آنها شرح محبت خدا را از زبان او شنیده بودند. پولس میگوید « جائی که گناه زیاده گشت، فیض بینهایت افزون گردید - رومیان ۵ : ۲۰ » ما ناظر دنیائی بوده ایم آلوده به فساد و فشار و نفرت و انتقام و خونریزی به طوریکه گوئی گناه و شرارت نوع بشر را حد و انتهائی نیست! ولی پولس میفرماید فیض و محبت خدا چقدر باید بیحد و انتها باشد! آیه مندرجه در آغاز این فصل نیز از پولس میباشد: « خدا، محبت خود را در ما ثابت میکند از اینکه هنگامی که ما هنوز

گناهکار بودیم ، مسیح در راه ما مرد - رومیان ۵: ۸ « اگر دلیلی برای اثبات محبت بی انتهای خدا میخواهیم ، مفهوم این آیه بهترین دلیل ماست زیرا پیش از اینکه از گناهان خود حتی توبه کنیم ، خدا مسیح را فرستاد تا برای ما بمیرد . یوحنا میگوید : « اگر به گناهان خود اعتراف کنیم ، او امین و عادل است تا گناهان ما را بپامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد - اول یوحنا ۱: ۹ »

خدا ، يك خدای بخشنده و آمرزنده میباشد که حاضر و مایل است گناهان ما را ببخشد، مشروط بر اینکه در حال توبه و انابه مصمم باشیم گناهان خود را ترك کنیم . وقتی یوحنا میخواهد کلمه ای پیدا کند تا بوسیله آن به ما بگوید خدا چگونه است، همینقدر میفرماید «خدا ، محبت است - اول یوحنا ۴: ۸ و ۱۶» نمیگوید که خدا قدرت است ، نمیگوید عدالت است و نمیگوید حکمت است ولی میگوید محبت است . محبت صفتی است که تمام صفات دیگر را تحت الشعاع خود قرار داده و میدهد . اینست تعلیمات شاگردان عیسی .

۳- کشف محبت خدا در حیات مسیح

اطلاعات ما راجع به اینکه خدا چگونه میباشد و بیشتر از اینکه از تعلیمات مسیح و یا توسط شاگردان او به ما رسیده باشد، از مشاهده صفات خدائی که در حیات مسیح تجسم یافته است به دست میآید و دانسته میشود . از آغاز آفرینش بشر ، پیوسته خدا اراده داشته که خود را منکشف سازد تا انسان او را بشناسد . خدا قدرت خود را در